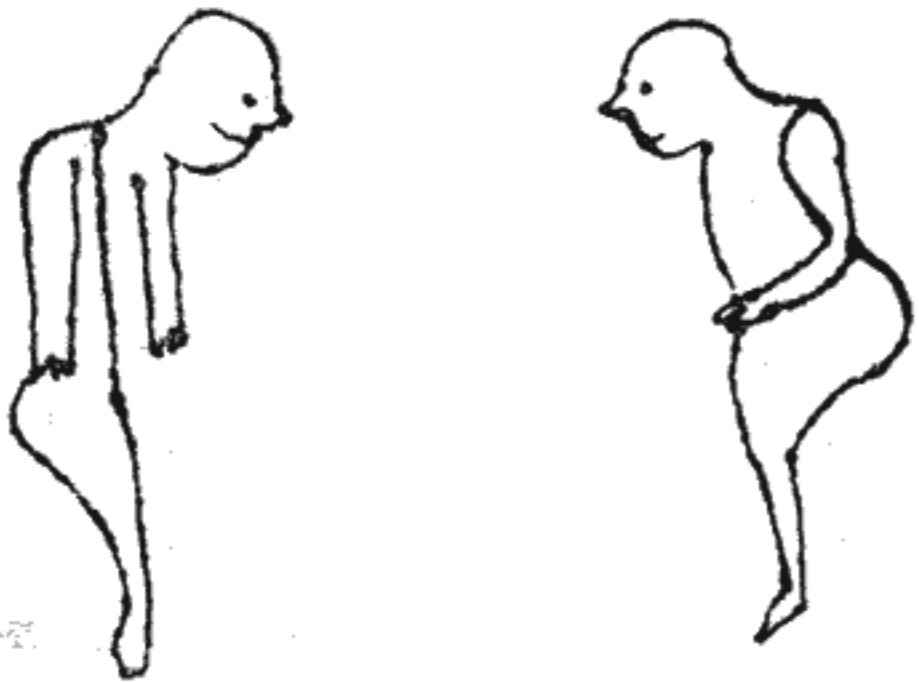


ضرب المثل
و
شوخی های
(احمد شاملو....)





شوخی احمد شاملو

با

پرویز شاپور

■ پنج زنبور عسل را با کره خوردم .

● نتیجه: - هیچ نیشی بی نوش نیست.

■ امروز مجدداً زکام شده‌ام و پس از

هر عطسه ناچارم خم شده دماغم را از زمین بردارم

سر جایش بگذارم.

● نتیجه:

۱ - بدون دماغ ، عطسه ، دیگر عطسه

نیست ، مرفه است .

۲- بطور قطع دماغ نگارنده از سفال یا

از شیشه نیست. چون در آن صورت پس از نخستین

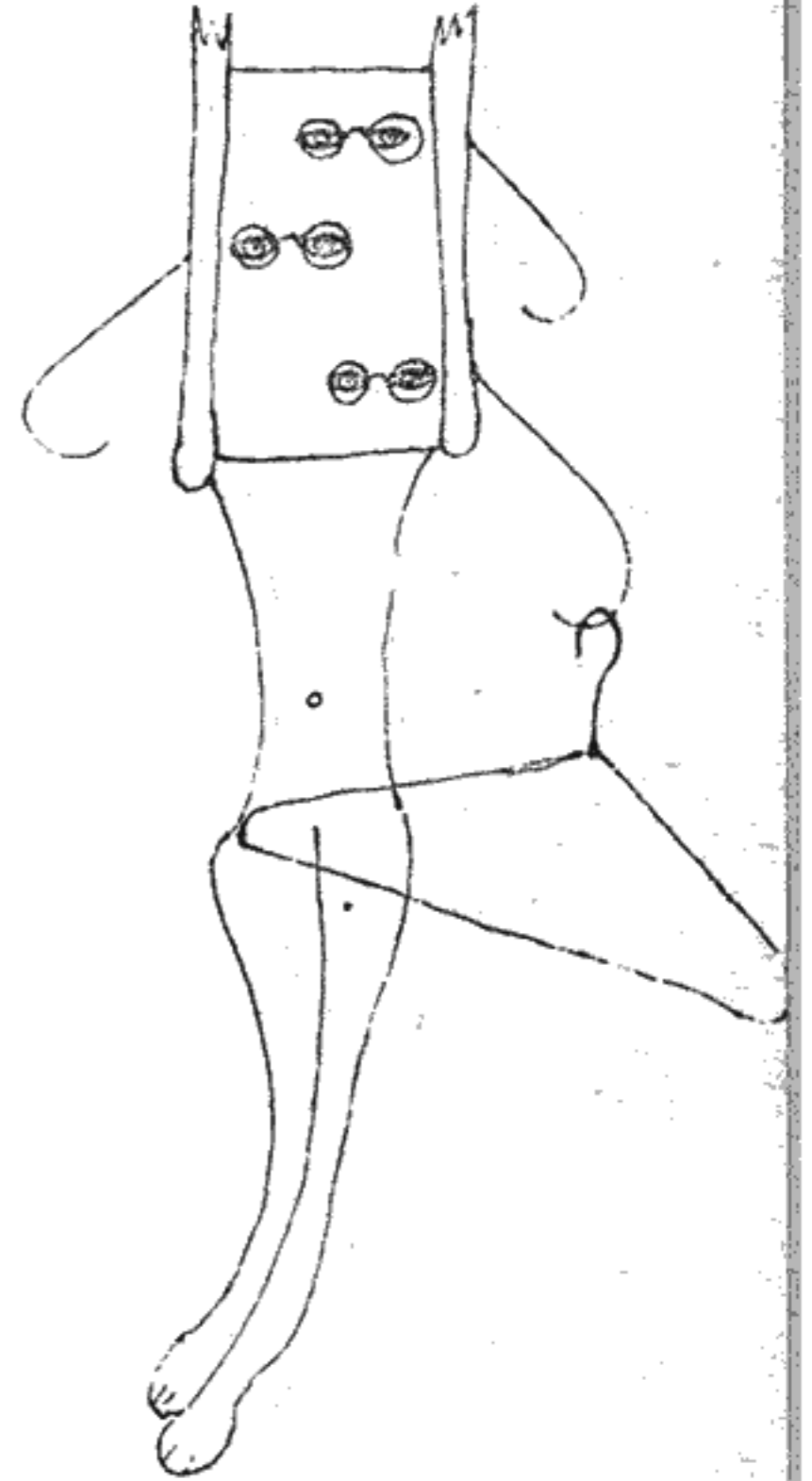
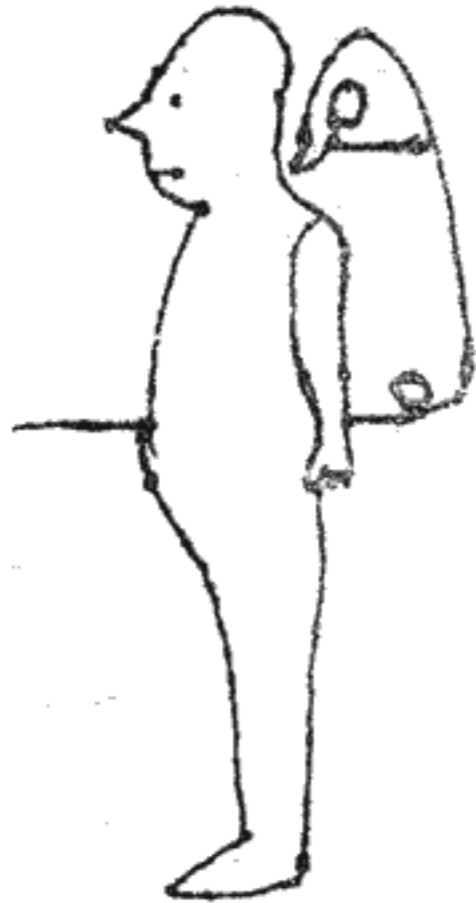
عطسه بر اثر اصابت با زمین می‌شکست و لاجرم،

علاوه بر این که عطسه اول به دوم نمیرسید خود

اینجانب نیز به شکل اتوبوس‌های بی دماغ در-

می‌آمدم و حاشیه خیابان نادری و استامبول را از

ریخت می‌فداختم.

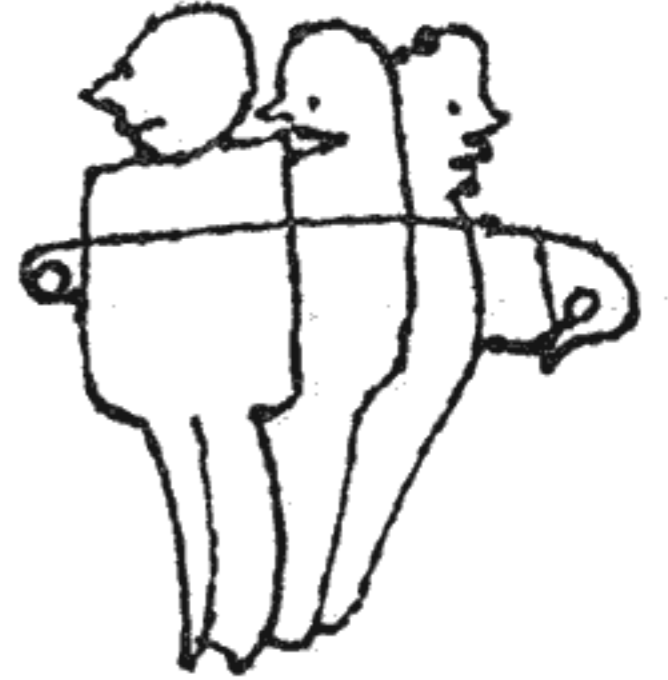


■ ماشین تخم مرغ زنی را توی چشم

گذاشتم و سفیدی و سیاهی آنرا بهم آمیختم .

● نتیجه: - حالا دارای چشمان زیبایی

به رنگ خاکستری هستم .



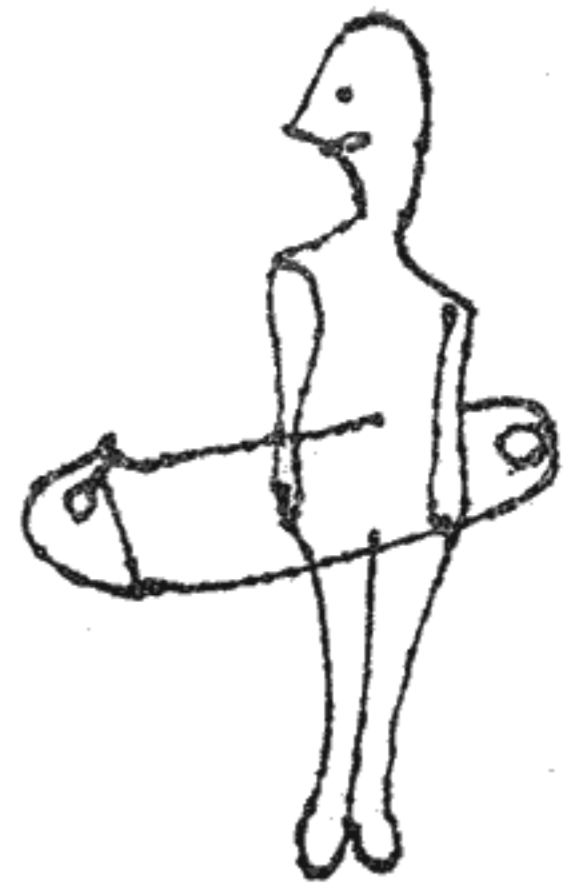
■ جزاین چاره‌ئی نمی‌بینم که دست کم برای مدت کوتاهی سیگار را ترک کنم زیرا لبانم که سیاه شده‌اند اخیراً آرامش صورتم را برهم زده با حدت و شدت فراوان به نفع قسوانین ضد تبعیضات نژادی تظاهرات می‌کنند.

● نتیجه: - هرگردی گردو هست.

■ برای آن که هنگام خوابیدن احتیاجی به بالش نداشته باشم کله‌ام را پراز پر کرده‌ام. شمام بکنید؛ قول می‌دهم راحت تر بخوابید!

● نتیجه: - از همه چیز گذشته، می‌توانید با خیال راحت با کله خود پرواز کنید. (البته با کله سقوط‌کردنتان نیز محتمل است.)

■ دندان طبیعی من، شب‌ها موقع خواب، مرا توی لیوان بالای سرش می‌گذارد. و حالا به کلی نم‌کشیده‌ام.



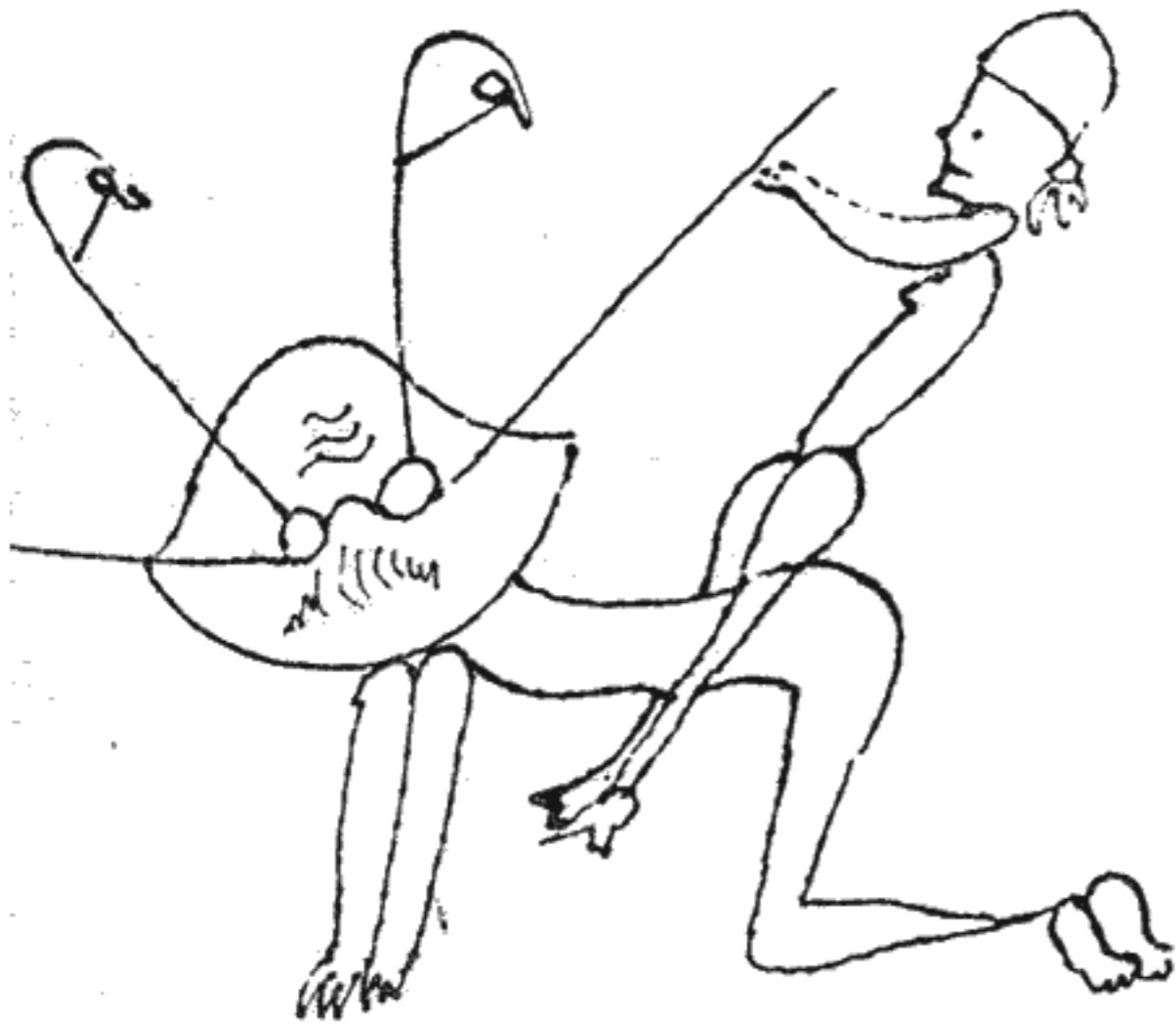
● نتیجه : - کسی که جای نمودار بخوابد
رطوبت کشیدنش مسلم است.

■ به « بانك خون » رنتم و پی در پی سه
چطول خون تگری آشامیدم ، اگر « بانك چشم »
نزدیک بود مزه مناسبی برایش می داشتم ؛ اما
افسوس ... راستی خبر تأسیس « بانك بنا گوش و
زبون » حقیقت دارد؟ - خوب است اقلاً این یکی
زیاد از بانك خون دور نباشد .

● نتیجه : اگر دکه جگرکی و سیراب
شیردونی نزدیک پیاله فروشی باشد چه بهتر...*

* این مطلب از نخستین نوشته های کوتاه
پرویز شاپور است که احمد شاملو با توضیحاتی در
شماره ۱۶ مجله خورشید - ۲۱ خرداد ۱۳۴۶ به چاپ
رساند .

عنوان « کاریکلماتور » را نیز احمد شاملو بر
این نوشته ها گذاشتند .



گردشی کوتاه
با
پرویز شاپور



■ زندگی یعنی من ، تو ، او ، ما ، شما ، ایشان. و باقی قضایا
- اما تو به هر حال زاده شده‌ی . . .
می گوید :

■ وقتی چشمم به تاریخ تولدم می افتد بی اختیار اشک می ریزم .

از روحش که می پرسم . - می گوید :

■ روح و جسم پرنده با هم به آسمان پرواز می کنند .

می پرسم: از پرنده حرف زدی . مثل این که در آرزوی پرواز هستی؟ می گوید :

■ آسمان پرنده را با نفس معامله نمی کنم. می گویم : خواهش می کنم درین روزهای خوش به یاد پرنده بیشتر باش .

جواب می دهد :

■ گربه سکوت برای گرفتن واژه پرنده کمین کرده است .

و ادامه می دهد :

■ فاجعه سقوط پرنده را هرگز فراموش نمی کنم.

وقتی می خواهم از او بگویم ، نمی دانم واقعاً چه چیزهایی باید گفتم که او قبلاً جواب نداده باشد . جوابهایی که غالب اوقات سخت اندوهگین و دردناک است.

او از تصاویر ، باکلمات می گوید . آن قدر می گوید که تو را به شک می اندازد - و تازه این اول کار است. او بازم شکلهایی برای گفتن دارد. همچنان که همیشه چیزی برای سکوت خود ذخیره می کند . و آن وقت که سکوت می کند، تازه می فهمیم که چیزهایی را از دست داده ایم .

از گریستن که پرسم ، او می گوید :

■ اگر قطره بارانی بودم فرود آمدن را جاودانه ادامه می دادم .

بعد خودش پیشنهاد می کند از مرگ صحبت

کنیم . من کمی دلم می گیرد و او می گوید :

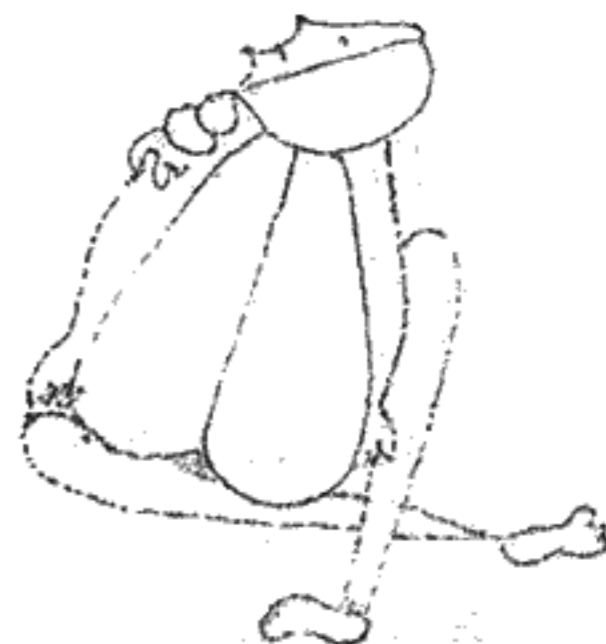
■ مرگ همراه زندگی زیسته است .

می گویم: اما زندگی زنده است. می گوید :

■ زندگی را به خاک سپردم .

می پرسم : اما این است تعریف زندگی ؟

می گوید :

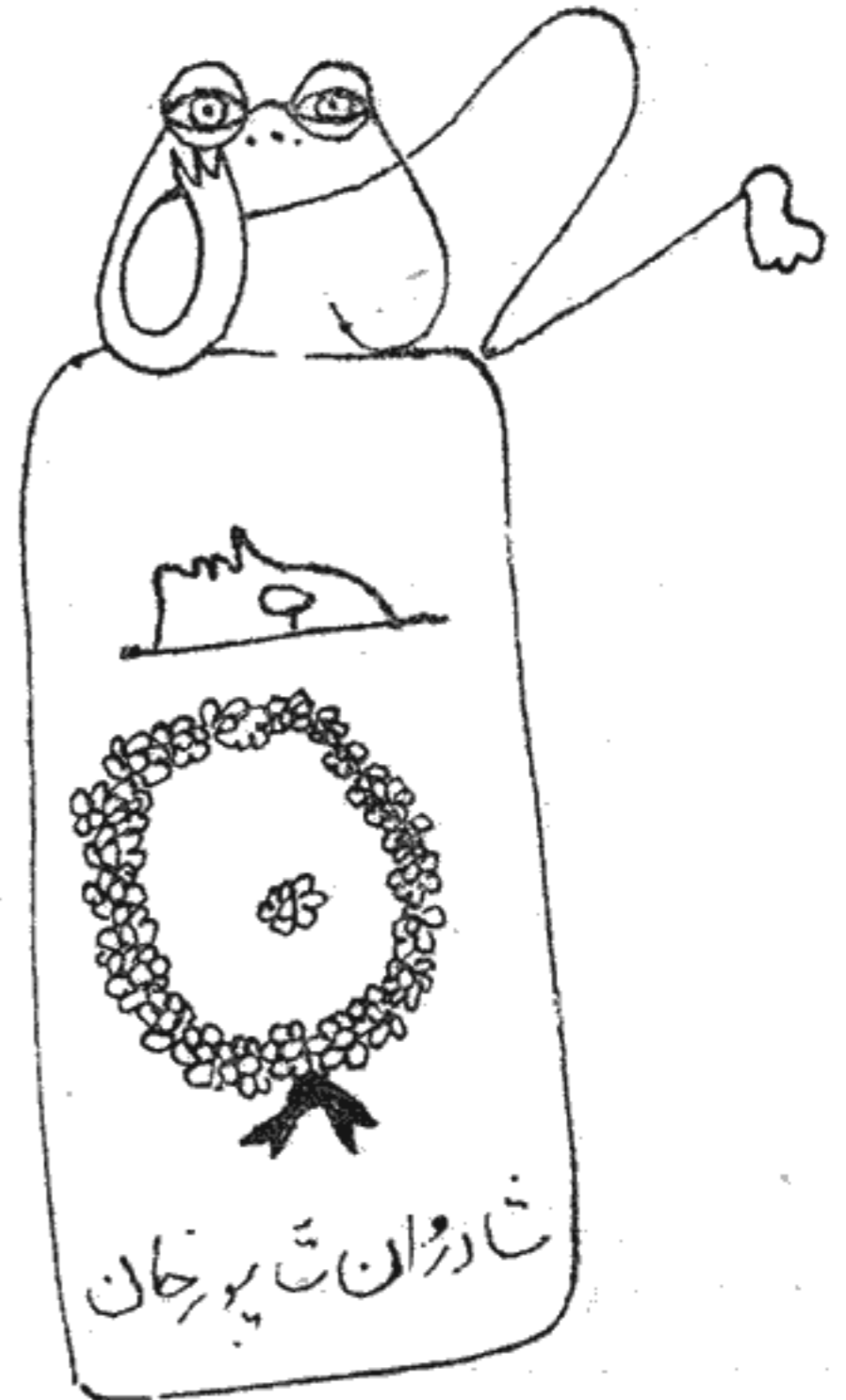


همان طور که گفتم او یک دفعه به یاد سکوت

می افتد . و حالا به من می فهماند که می خواهد ساکت باشد .

کمی به بالا نگاه می کنم . کمی هم او به پایین نگاه می کند . آن وقت هر دو در وسط خط بالا و پایین ، بهم نگاه می کنیم .

سکوت را نگاه می کنیم که مثل دریایی طوفانی است . و قایق های مانمی تواند از آن بگذرد .



بعد یکدفعه می گوید :

■ مرگ در زندگی امری است که می کشد . و اضافه می کند :

■ از گلی پژمرده به سطل زباله نزدیکترم . می پرسیم : گفتم گل؟ می گوید :

■ از گل پژمرده بهار می سازم ، وقتی گریستن را از ابر بیا موزم .

یک لحظه خیال می کنم این همان گل است که من هم می شناسم . که او می گوید :

■ دسته گلی بر مزار دسته گل پژمرده نثار کردم .

دلم بیشتر می گیرد وقتی می بینم او همه اش از موقوف حرف می زند .

پرویز شاپور این دفعه کمی مهربان تر می شود :

■ قطره باران بلافاصله محل تولدش را ترک می گوید .

■ خوب از باران حرف زدن بهتر است . جواب می دهد :

■ برای این که قطرات باران زمین نخورند ، چتر بالای سرم نگه می دارم .

از عشق می پرسیم . می گوید :

■ قلبم ساعتی است که عقربک ندارد .

می پرسیم یعنی چه ؟ می گوید :

■ پرچم قلبم نیمه افراشته است .

خودش موضوع را عوض می کند :

■ ماهی بیشتر از پنجه گربه ، در چنگ آب اسیر است .

باز هم منظورش را نمی فهمم . اضافه می کند :

■ به تو بیشتر از خودم احتیاج دارم .

این جمله اش خوشحالم می کند . دلم

می خواهد کسی از ایام بر ایمان بگوید.

■ پایان اسفند سیفون سالنامه را کشیدم.

می پرسم : سالنامه؟ می گوید :

■ شنبه روی جلد هفته است ، پنجشنبه

پشت جلد و جمعه ضمیمه مزخرف آن .

می پرسم : چرا؟ جواب می دهد :

■ يك سوت لکوموتیو کافیست که سگ

دمش را تا آخر عمر تکان بدهد.

می خواهم از او جدا شوم . می خواهم

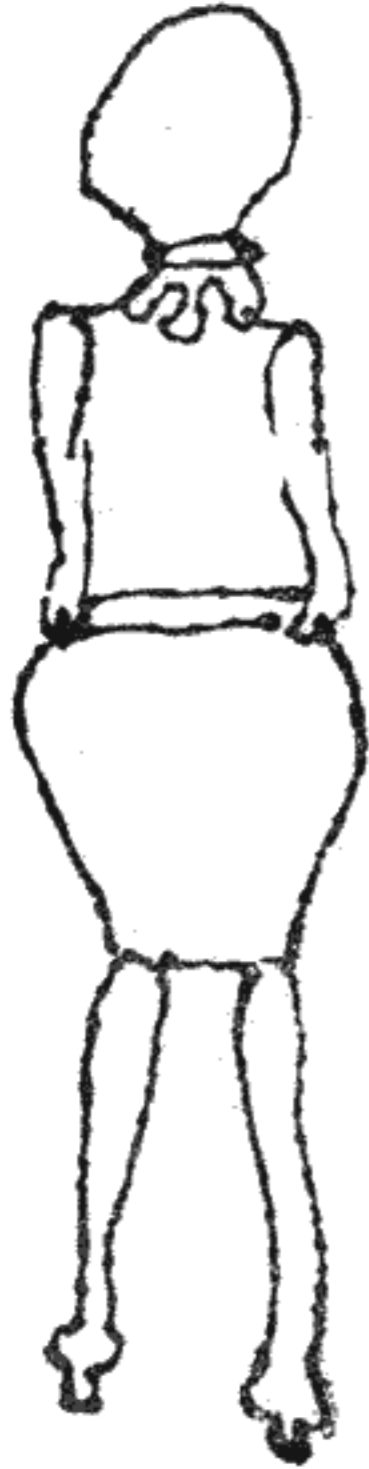
سکوت را نگاه کند و تصاویری تازه را بنویسد .

می گویم : خدا حافظ آقای شاپور . می گوید :

■ به اندازه طولانی ترین مهاجرت های

بشری مرا از خود راندى .

پرویز اسلامپور



کار یکلماتور

کتاب دوم

□ وقتی خواستم باقیمانده غذایم را در سطل زباله بیندازم دهانش را بست .

□ انداختن گل پژمرده را در سطل زباله گناهی بزرگ می‌شمارم.

□ سطل زباله همیشه دهانش باز است.

□ برای سطل زباله‌ای که گل پژمرده در آن آرمیده است احترام قلبی قائلم .

□ ریه‌ام هوارا نشخوار می‌کند.

□ سطل زباله گل پژمرده را به سینه‌اش زده بود.

□ بهار در سطل زباله جوانه زد.

□ قطره اشکم را به اقیانوس هدیه کردم.

□ گلها به کندوی عسل شبیخون زدند.

□ سطل زباله را با آرزوهایم تزئین نمودم .

□ شب‌نمی که به استقبال خورشید شتافته بود تبخیر شد.

□ زنبور عسل باز نشسته روی گل قالی می‌نشیند.

□ زندگی مرا به مرگ نزدیک می‌کند .

□ نصف بدن دختر دریا در خشکی می‌میرد و نصف دیگرش در

آب خفه می‌شود .

□ به مرگ بیشتر از زندگی مدیونم .

□ پروانه‌ای که روی گل یخ نشسته بود از سرما سیاه شد.

□ تمام مردم دنیا به يك زبان سکوت می‌کنند .

□ باغمی که در قطره اشکم وجود دارد ابر را بارور می‌سازم.

□ پرندۀ محبوس اشعه صیگاهی را در منقار داشت.

□ فواره را سرپا گرفتم .

□ برای آنکه به آسمان صعود کنم دود سیگارم را در آغوش

گرفتم .

□ دود سیگارم به دور فواره پیچید .

□ آزادی پرندۀ در قفس محبوس است .

□ ابر از فواره‌ایکه به آسمان رسیده بود استقبال باشکوهی

بعمل آورد .



- ساعت در قفس زمان محبوس است.
- به عبادت گل پژمرده شتافتم.
- عنکبوتی که در آسمان تارتنیده بود خیال شکار کردن فرشته

- تابستان گل یخ به سینه ام می زدم.
- عمر قورباغه در خشکسالی سپری شد و عملاً نتوانست از ذوحیاتین بودنش استفاده کند.
- جسد پرنده گل پژمرده را در سطل زباله در آغوش کشید.
- پشت سر خوانندگان صفحه می گذارم.
- شیر باغ وحش چکه میکرد.
- بلبل زیبایی گل را آواز میخواند.
- عنکبوتی که از صدای مگس در بند افتاده ناراحت شده بود سمعکش را از گوش بیرون آورد.
- پوست موز قطار را از خط خارج کرد.
- دلم برای رنگین کمان میسوزد که آرامگاهی ندارد.
- مرگ قله زندگی است.
- عنکبوت پیر در تارش مدفون شد.
- آدم برفی گل یخ به سینه اش میزند.
- خودکشی زندگی را شقه می کند.
- اشخاصی که خودکشی می کنند به مرگ کال در میگذرند.
- بر مزار تولد دسته گلی نثار کردم.
- چون زندگی را دوست نداشت در مجلس ختم اش به بستگانش تبریک گفتم.
- تولد و مرگم را به یک اندازه دوست دارم.

را داشت.

□ ستاره‌ایکه خودش را با تصویرش اشتباه گرفته بود در حوض منزل جانسپرد.

□ زندگی فریادی است که با مرگ خاموش می‌شود.

□ چشم اقیانوس آب آورد.

□ با هفت تیرآبی خشکسالی را از پا در آوردم.

□ برای اینکه روز بخواهد چراغ خورشید را خاموش می‌کنم.

□ روشنی در چراغ خاموش محبوس است.

□ نور چراغ قوه‌ام وقتی سربالائی می‌رود عرق می‌کند.

□ نور چراغ قوه‌ام در جاده خاکی گرد و غبار راه می‌اندازد.

□ سیاهی شب روشنی چراغ را در آغوش گرفت.

□ با نور چراغ قوه‌ام شب را هم می‌زنم.

□ نور چراغ قوه‌ام را کج نمودم.

□ شب هنگام برای اینکه باغچه را از نور سیراب کنم سر

آپاش را به چراغ قوه زدم.

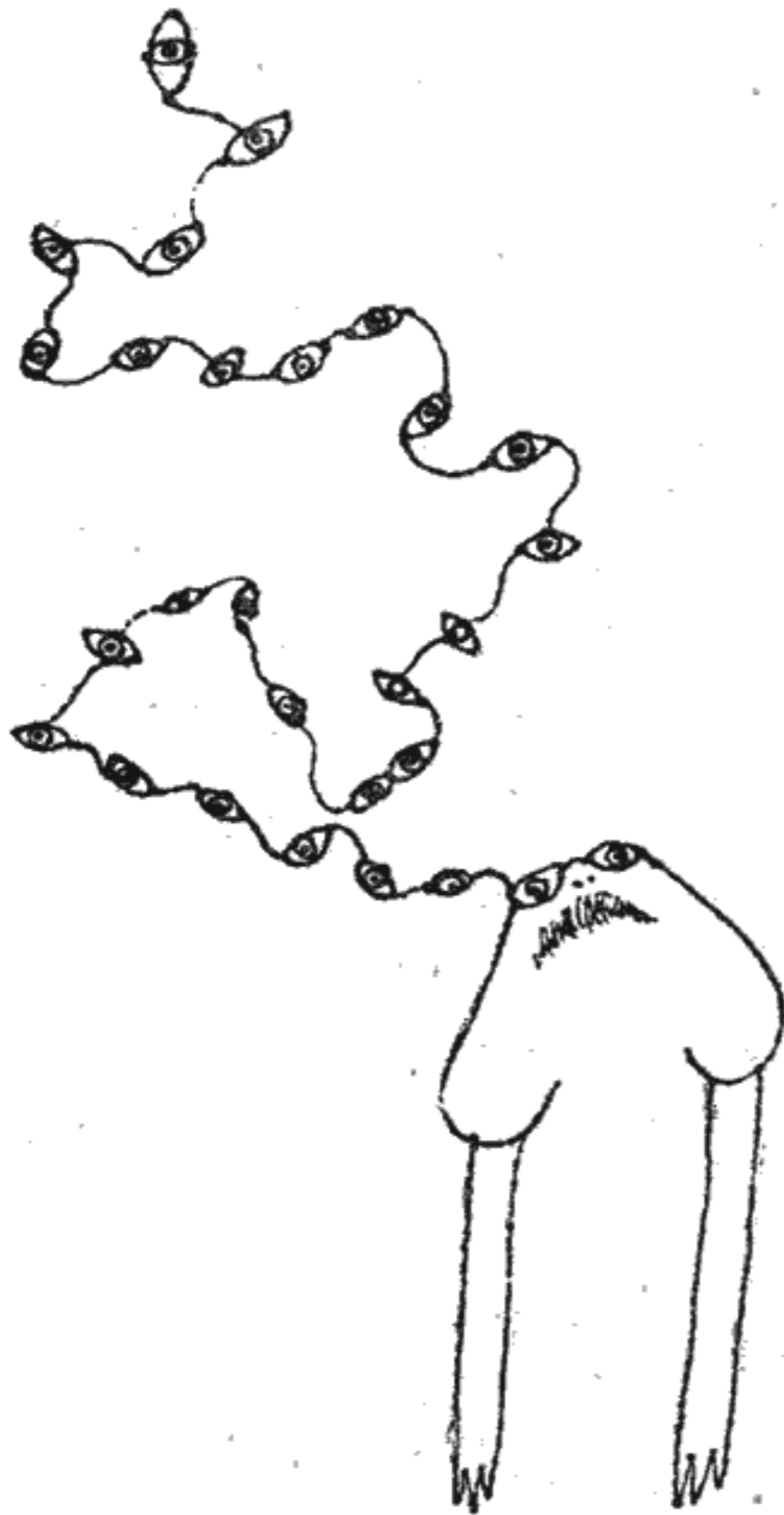
□ مرگ را حلق آویز کردم.

□ نور جز به تاریکی فکر نمی‌کند.

□ شب با نور چراغ قوه‌ام خودش را حلق آویز کرد.

□ تولدم مرگ را به من تحمیل کرد.

□ روحم برای پرواز به آسمان پيله جسمم را سوراخ کرد.



□ تا از عزرائیل دستمزد نگیرم خودکشی نمی‌کنم.

□ ناودان آخرین قطره باران را نوشید.

است .

□ مرگ را از زندگی دارم .

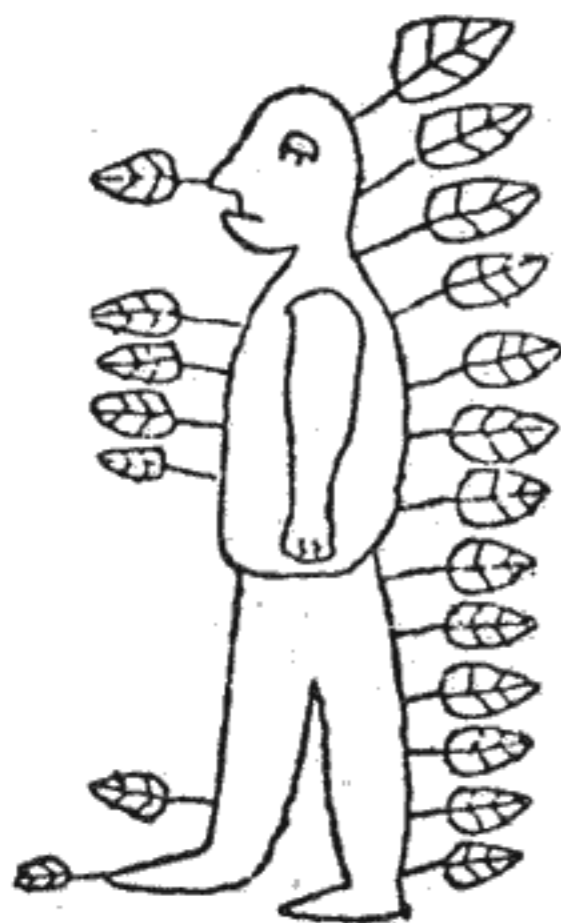
□ چمن اداره هرروز صبح صورتش را با ماشین چمن زنی

اصلاح میکند .

□ باغچه را به خاطر معصومیت گیاهی اش دوست دارم .

□ سوگند به معصومیت نباتی باغچه، که در بهاران خواهم

رست .



□ با ابر برای باغچه لباس مرطوب دوختم .

□ خودم را به سطل زیاله تقدیم نمودم .

□ در کشتزار تختخواب دونفره بوسه می کاشت .

□ اقیانوس را به قطرباران تبدیل نمودم .

□ روز بارانی پرنده دوش سیارمیگیرد .

□ وقتی مرگ از پیکر آدم بالا میرود زندگی پائین میآید .

□ سکه جاتم را در کف دست عزرائیل نهادم .

□ نخلبان هواپیما هفت تیر را روی مغز خودش نهاد تا هواپیما

را از مسیر اصلی اش منحرف کند .

□ دکتر معالج يك جلسه را صرف صحبت کردن با عزرائیل

و منصرف کردن او از گرفتن جانم : زد .

□ در طول عمرم مرگ را نندب کرده ام .

□ گل شبنم گریست .

□ زندگی دست از سرم بر نمی دارد .

□ همراه گل ، پژمرده می شوم .

□ هوا به اندازه ای گرم بود که قطرات باران میان زمین و

آسمان تبخیر شدند .

□ یکبار زندگی کردم يك میلیارد بار مردم .

□ در شب بارانی قطرات اشکم با دانه های باران رقص دونفره

میکردند .

□ تصویر معشوقه ام را در تاریکخانه مغزم ظاهر می کنم .

□ مرگ وزندگی به من تحمیل شده اند .

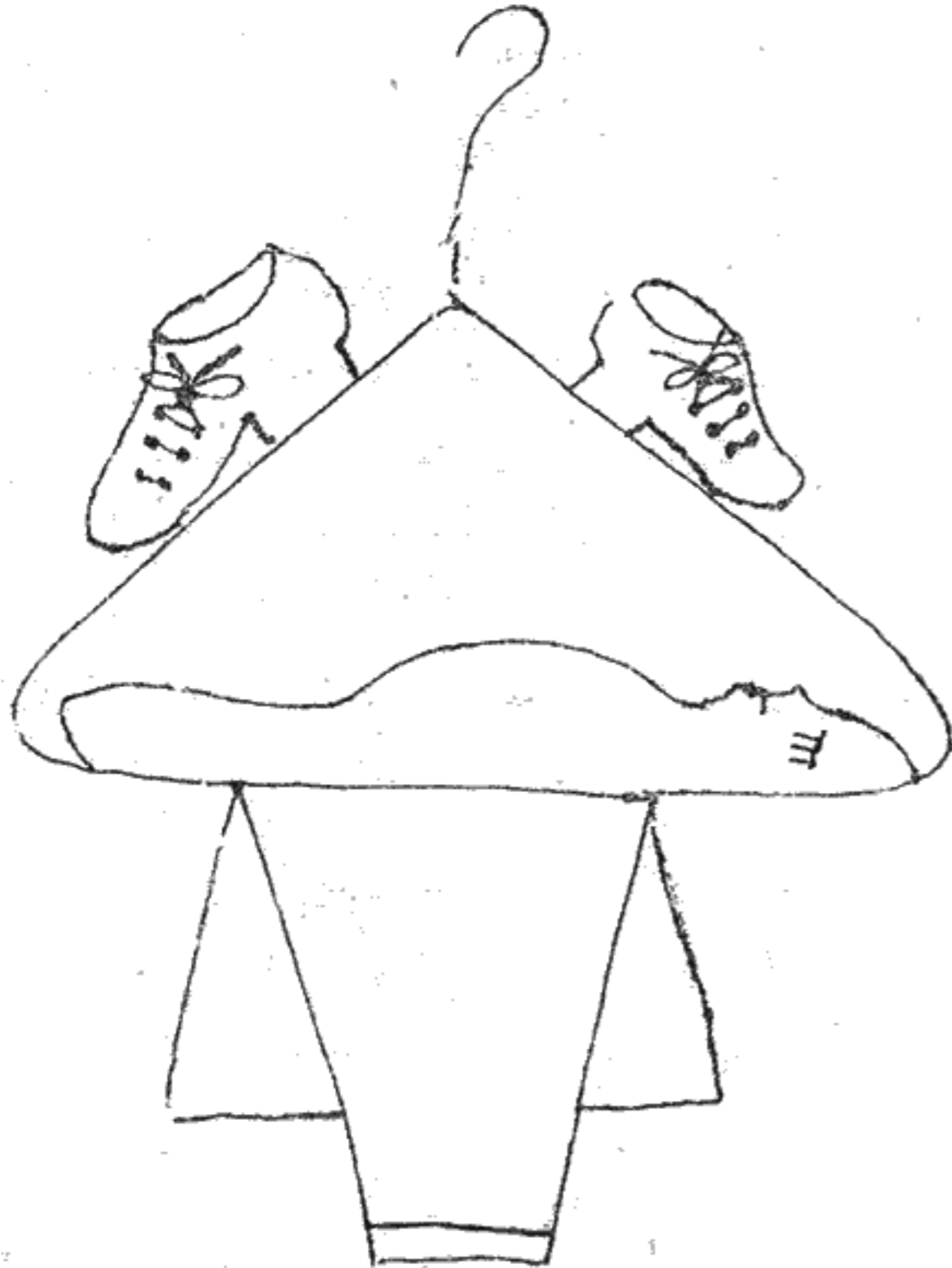
□ گلی که در سطل زیاله بمیرد به مرگ طبیعی در نگذشته

ناودان روزنه امید باغچه است.

قطره باران کمانه کرد و رنگین کمان را از پا در آورد.

واژه سم را بیان کردم زبانم در اثر مسمومیت در گذشت.

برای هر يك از سلول‌های پایم يك جفت كفش سفارش داده‌ام.



به مرگم بیش از تولدم احترام می‌گذارم.

وصیت نمودم مرا درخودم به خاک بسپارند.

خورشید را به شب دعوت کردم.

اگر مرگ بمیرد آدمی همیشه زنده می‌ماند.

میکروب زیر میکروسکپ گره کراواتش را مرتب میکرد.

میکروب بعد از آنکه زیر میکروسکپ بزرگ شد دیگر حاضر

نشد کوچک شود.

دختر دریا سیگار و اترپروف می‌کشد.

میکروب عاشق پیشه در زیر میکروسکپ به دکتر چشمک زد.

میکروب وقتی بامن دست داد دستش را صابون زد.

ابرمی گریست.

به ماه رنگ خورشید زدم.

قبل از اینکه بدنیا بیایم مرگم متولد شد.

عنكبوت بدبین حتی با تار خودش ته چاه نمی‌رود.

سنگ قبر شناسنامه منفی.

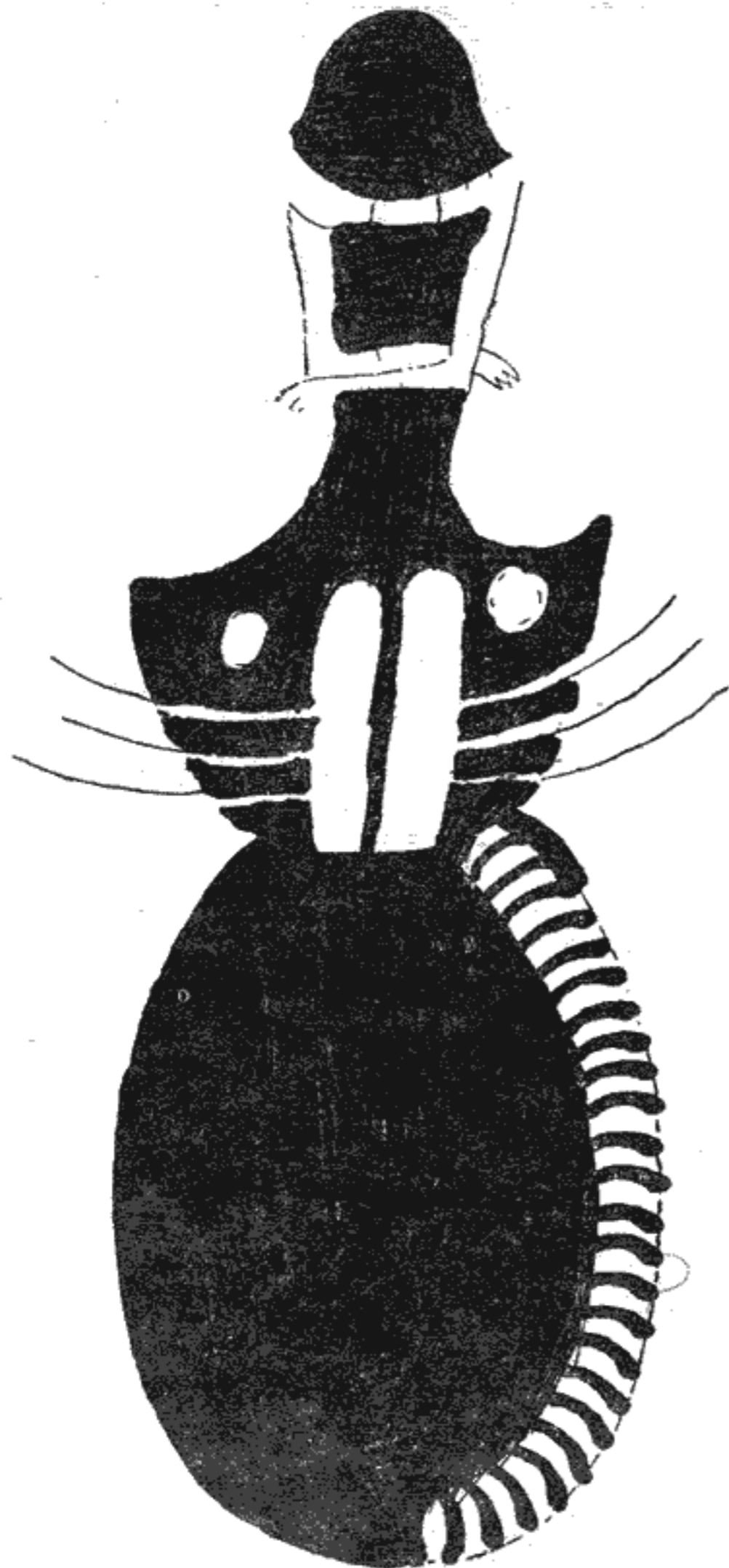
برای مرگ لالائی می‌گوییم.

اقیانوس در موج غرق شد.

در سطل زباله برای گل پژمرده اشک میریزم.

قطرات باران یکی پس از دیگری خودشان را در باغچه

میکاشتند.



- کاسه سرم مغزم را می‌زند.
- ابردر ناودان گیر کرده بود.
- سطل زباله هرگز سیر نمی‌شود.
- بچه قنداقی بودم که در حضور پدر و مادرم به سیگار و آبجو فکر میکردم.
- میکرب با اعضاء آزمایشگاه عکس یادگاری گرفت.
- شب را به خاطر ستارگانش تحمل می‌کنم.
- قطار در آغوش تونل به خواب رفته بود.
- قطار و تونل روی تختخواب دو نفره خوابیده بودند.
- عزرائیل با دسته گل مومیائی انتظارم را می‌کشد.
- مهاجرت فواره چند لحظه بیشتر طول نمی‌کشد.
- نهال از خودش بالا می‌رود.
- شب هنگام تصویر ستاره را از داخل آب نجات دادم.
- آتش نشان، تهوع کره خاکی است.
- خورشید در اثر سوختگی در گذشت.
- قالباق نافم را به سرقت بردند.
- معشوقه‌ام هنگام خواب قلبم را زیر سرش می‌گذارد.
- هواپیمای باز نشسته در تار عنکبوت گرفتار شد.
- معده‌ام با آسانسور نزد مغزم رفت.
- مغزم در گذشت و افکارم بدون سرپرست ماند.

□ روز خورشید را سردست بلند کرده بود.

□ از فواره پرسیدم چرا بر گشتی گفت چمدانم را جا گذاشته‌ام.

□ برای آنکه شب‌ها تبخیر نشوند آنها را در یخچال گذاشتم.

□ باغچه با صدای گریستن ناودان از خواب پرید.

□ بعضی‌ها هنگام تولد می‌میرند و بالعکس.

□ مانند گلی که به خاک سپارند پس از مرگم جوانه زدم.

□ گل صورتش را با شبنم شست و با اشعه خورشید خشک

کرد.

□ فواره به اندازه ارتفاعش با قوه جاذبه زمین مبارزه می‌کند.

□ تا قوه جاذبه زمین را از کار نیندازم فواره را باز نمی‌کنم.

□ ابر تا مرز نابودی گریست.

□ لکوموتیو وجودم واکنش‌های بیشمار غصه را بدنبال میکشد.

□ آدم برفی شیشه مشروبش را داخل آب جوش می‌گذارد.

□ چراغ قوه در شب فریادی از نور می‌کشد.

□ تصویر خورشید در آب حوض خاموش شد.

□ شب هنگام ماه ستارگان را سرشماری میکرد.

□ برای اینکه عریان بودنش را جبران کنم به نگاهم لباس

پوشاندم.

□ مرگ از پلکان زندگی‌ام بالا می‌آید.

□ فواره از خودش سقوط می‌کند.

□ باد با سطح آب آکوردئون بدون صدا می‌نواخت.

□ فواره را بدنبال کشیدم تا کلاف سردرگم آب باز شود.

□ برای اینکه بالا و پائین بروم فواره را در آغوش گرفتم.

□ سطح آب را با تصویر ستارگان تزئین می‌نمایم.

□ کرم ابریشم با هفت تیرپله را سوراخ کرد.

□ قطار وقتی لی‌لی می‌کند روی یک ریل راه می‌رود.

□ حاضرم مرگم را بین دوستان سرشکن کنم.

□ سنگ کلیه‌ام را به دکتر معالجم کادو دادم.

□ روحم هنگام صعود به آسمان جیب‌جسمم را زد.

□ اگر اشتباه نکنم سرمایه طاس است.

□ برای آنکه روز حشر بر خیزم ساعت شماطه دار در آرامگاهم

گذاشتم.

□ با چراغ قوه روی تابلو سیاه شب یادگاری نوشتم.

□ رگ حوض را زدم فراره شد.

□ تا مایو نپوشم نمی‌گذارم تصویرم در آب بیفتد.

□ آنقدر کنار حوض ایستادم تا تصویرم در آب خفه شد.

□ باد لباس پلیسه به تن آب کرده بود.

□ آدم برفی به قصد خودکشی خودش را پارو کرد.

□ تصویر آتش در آب خاموش شد.

□ سطل زباله در اثر مسمومیت غذایی در گذشت.

برای اینکه خبر فرا رسیدن بهار را بدهم خود نویسم را از کلروفیل پر نمودم.

زنبور عسلی که شیره خشخاش را می‌مکند برای ترک اعتیاد بستری شد.

برای اینکه فکرم را پرواز بدهم به پرنده می‌اندیشم.

آسانسور پیراز نردبان بالا می‌رود.

بهار پشتش را به نباتات کرده بود.

صدای رستن مرگم را می‌شنوم.

نگاهی که به معشوقه‌ام می‌کنم فیلتر دار است.

زنبور عسل نابینا روی گل کاغذی نشسته بود.

آزادی پرنده زمانی که محبوس شد پرواز کرد.

جسد پرنده را وقتی از قفس بیرون کشیدم لبخند شادی

بروی منقارش نشست.

آنقدر خواهم مرد تا مرگ پایان نابد.

خورشید چتر بالای سرش نگهداشته بود.

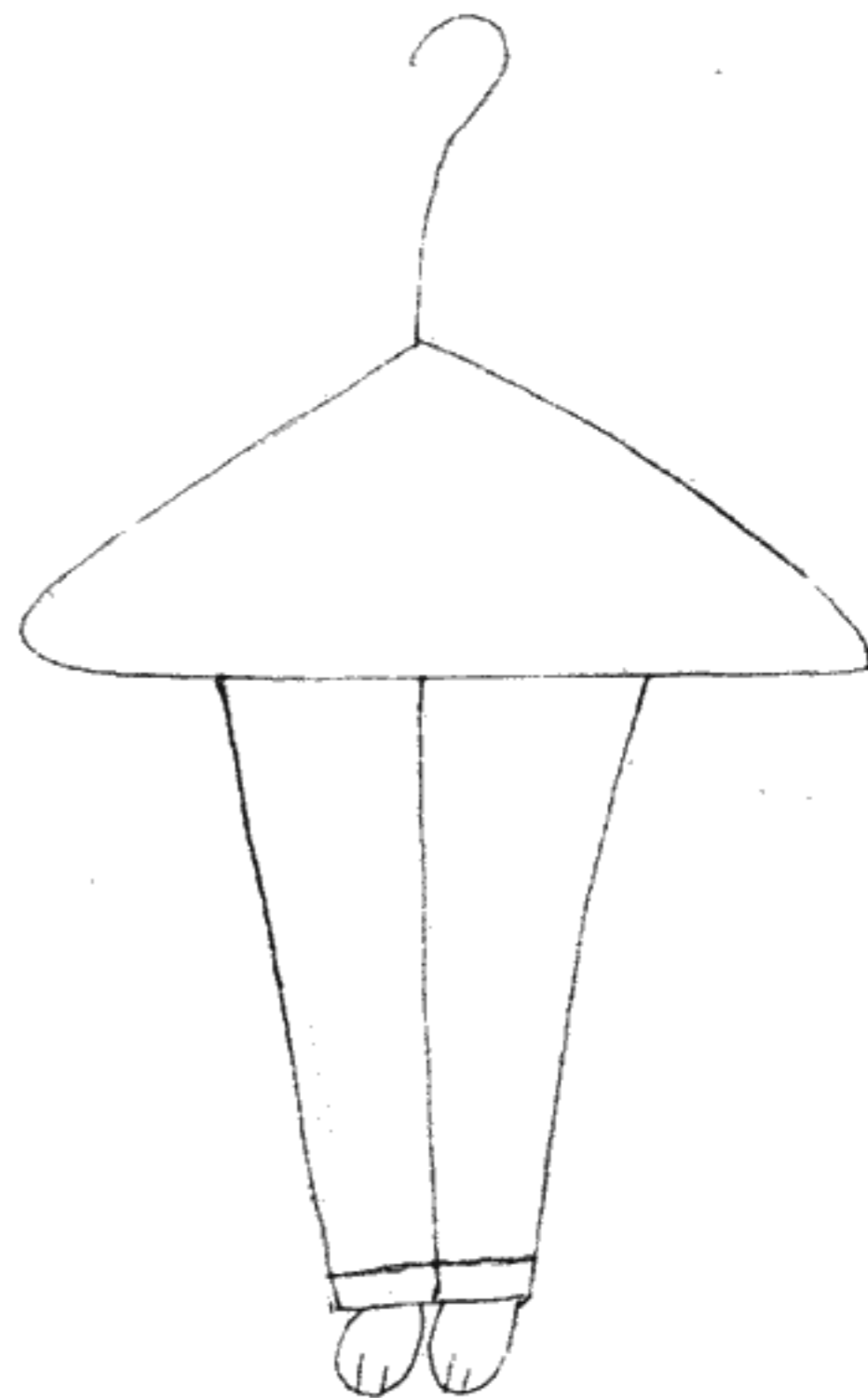
اقیانوس قطره باران را لاجرعه سر کشید.

اقیانوس از تشنگی هلاک شد.

گل کاغذی‌ام پژمرد.

گل کاغذی را در باغچه چاپخانه کاشتم.

درخشکسالی گل کاغذی هم به آسمان نگاه میکرد.

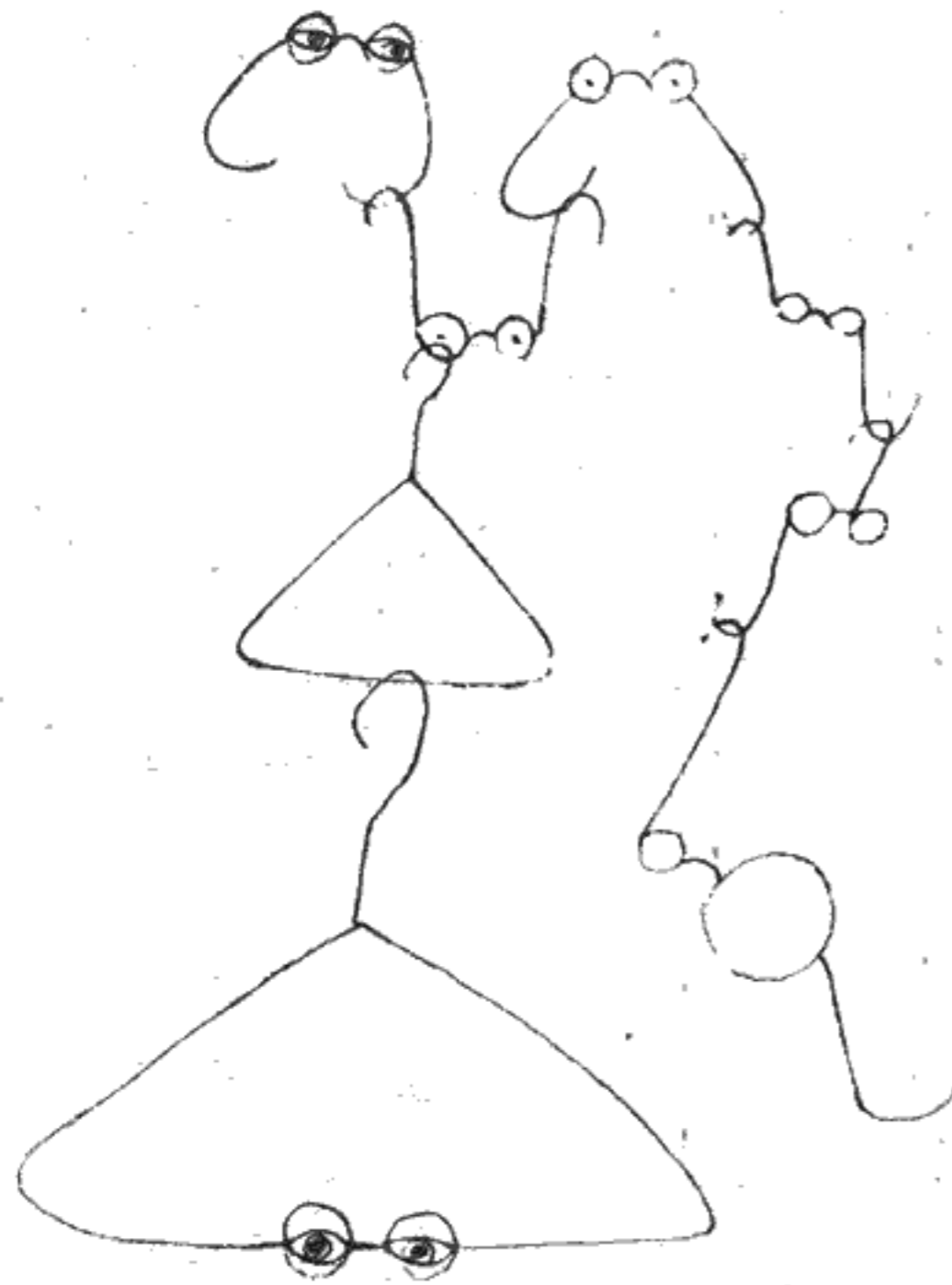


پائیز ماسک بهار به چهره کشیده بود.

برگ پائیز به قناری رنگ پس میدهد.

سنگ قبرم به چاپ دهم رسیده است.

پرنده منفی روی بی‌سیم می‌نشیند.



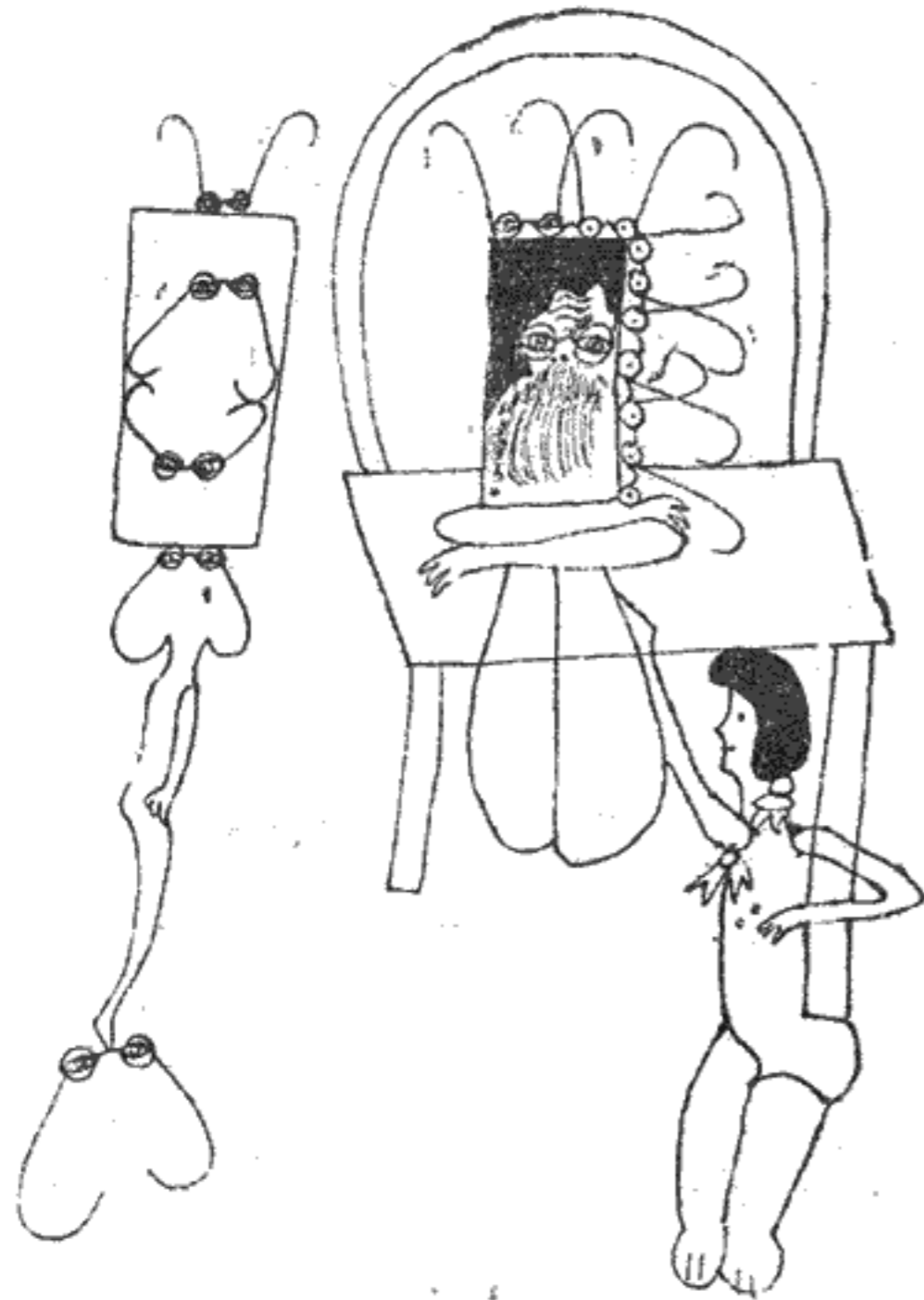
- بدون قلب هم همه را دوست دارم.
- روی نور چراغ قوه‌ام پرندگان خوش الحان نشسته‌اند.
- نور امیدم ته کشید.
- شب به نور چراغ قوه‌ام سیاهی پس داد.
- شب را بدون چادر سیاه ندیده‌ام.

- گل کاغذی بهار و پائیز سرش نمی‌شود.
- بهار گل کاغذی را به رسمیت نمی‌شناسد.
- آدم برفی زیر بهمن جانسپرد.
- تختخواب دونفره را پس از متار که از میان دو نیم کردم.
- گل کاغذی با باران میمیرد.
- گل کاغذی عطر گل‌های بهاری را به خودش زده بود.
- بهار گل کاغذی به سینه‌اش زده بود.
- قطار مهربان وقتی دید یک نفر روی ریل خوابیده است از خط خارج شد.
- رگم رازدم، قلبم تا صبح انتظار خونم را می‌کشید.
- عنکبوت برای دوخت و دوزا احتیاج به نخ ندارد.
- قطره باران پیلۀ ابر را سوراخ کرد.
- گل آفتابگردان را با آب جوش آب میدهم.
- یخچال گل‌بخ به سینه‌اش زده بود.
- روز چراغ را تحویل نمی‌گیرد.
- نور چراغ‌ها را در دل شب متمرکز می‌کنم.
- بقدری حواس سایه‌ام پرت بود که دنبال شخص دیگری روانه شد.
- سایه‌ام را به خورشید مدیونم.
- قطار و تونل با هم ازدواج کردند.



- دو آرامگاه دارم یکی در این دنیا یکی هم در آن دنیا.
- نور چراغ قوهام توی چاه افتاد.
- روزها از چراغ قوهام سیاهی شب بیرون می آید.
- وقتی نور چراغ قوهام را توی صورت شب می اندازم با دست جلوی چشمش را می گیرد.
- چراغ قوهام را از نور خورشید پرمی کنم.
- زندانی وزندانان کرم ابریشم یکی است.
- فواره به مرور زمان حوض را بالا می آورد.
- ناودان از همکاری منفذ پشت بام که چکه می کرد تشکر کرد.
- وقتی اطاقم پر از آب می شود پشت بامش به سوی آسمان چکه می کند.
- با فواره کلاف آب درست می کنم.
- مرگ مرا به همه چیز امیدوار کرده است.
- مرگ وزندگی مثل شبانروز بهم متصلند.
- زندگی بدون مرگ یک قدم هم بر نمی دارد.
- وقتی آب پاره می شود با فواره آن را می دوزم.
- برای اینکه کسی داخل باغچه نرود در چهار طرف آن گل سرخ کاشته ام.
- وقتی سن بالا میرود زندگی پائین می آید.

- در تگزاس نباتات را با هفت تیر آبی آب میدهند.
- ماه وخورشید روز و شب را انشخوار می کنند.
- مرگ با تولد چشم بدنیا می گشاید .
- عزرائیل با تقاضای خود کشی ام موافقت کرد .
- به مرگم امیدوارم .



- وقتی نفسم بند آمد تازه يك نفس راحت کشیدم.
- در جشن تولد بهار زیبایی شرکت نمود.
- خورشید صبحگاهان ستارگان را می بلعد .
- زندگی نکرده مردم.
- پرنده قطره آبی را که درمنقار داشت به شکوفه هدیه کرد.
- شبنم با آب خشک کن خود کشی کرد.
- مرگم با سرعت مافوق صوت بطرفم می آید .
- صدای پای مرگ شنیده نمی شود.
- با صدای پای مرگ از خواب پریدم!
- مرگم را از چشم تولدم می بینم.
- شمعی که اشک نریزد تمام نمی شود.
- آدم خود خواه کره زمین را هم به رسمیت نمی شناسد.
- مرگ را از يك قدمی هم با دوربین نمی شود دید .
- مرگ يك پایان آسمانی است.
- کسی که خود کشی میکند در واقع زندگی را دردهان مرگ شلیک می نماید.
- بر مزار موجودیکه با مرگ غیرطبیعی مرده بود دسته گل کاغذی نهادم .
- خدا سایه مرگ را از سرزند گیم کم نکند.
- آنقدر پیر شده بود که او را قنطاق کردند .



□ تاریخ فوتم را عزرائیل اعلام نمود.
 □ زنبور عسلی که از بوی گلها خوشش نیامده بود دست خالی
 به کندو مراجعت نمود.

□ وزن میکرب در زیر میکروسکپ صد برابر می شود.
 □ تولد و مرگ یکدیگر را در آغوش گرفتند.
 □ مرگ فرزند تولد است.

□ در جشن تولد مرگم پایکوبی می کنم.
 □ بعد از مرگم خود کشی نمودم.

□ ابر روی سرم خودش را سرپا گرفته بود.
 □ دورترین ستارگان را دوست دارم.

□ اگر ابر سیل زا و ابر عقیم را مخلوط کنیم بارندگی چهار
 خانه ای ایجاد می شود.

□ در شب های قیرگون نفت چراغم زودتر تمام می شود.
 □ روزی تولدم خواهد مرد.

□ عزرائیل تاریخ فوت کسی را که خود کشی می کند نمی داند.
 □ بدون عزرائیل مراسم مرگم را برگزار می کنم.

□ اگر علم عزرائیل بودم تاریخ وفاتم را از او سؤال
 می کردم.

□ در بهاران برگ زردی که روی زمین افتاده بود سبز شد.

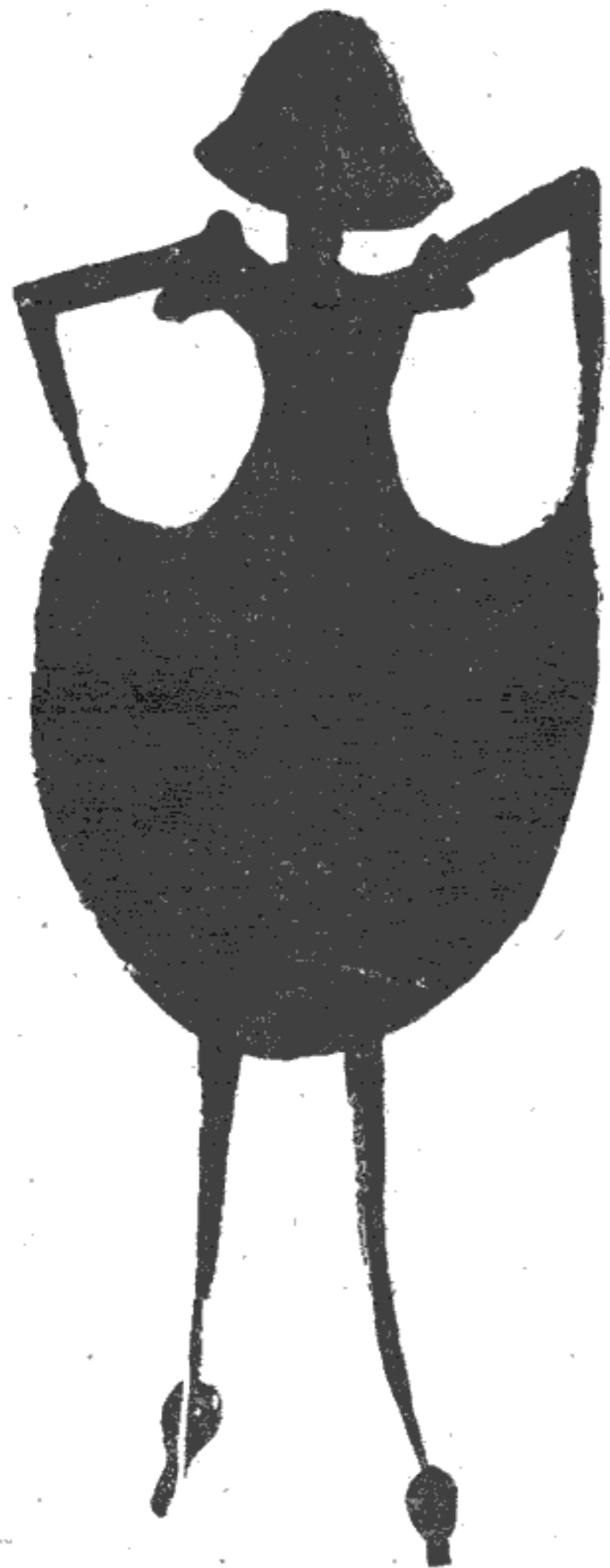
□ در خشکسالی آدمی که شمشک آب آورده بود میلیارد شد.

□ ابری که در خشکسالی باران احتکار کرده بود تحت تعقیب
 قرار گرفت.

□ در مجلس ختم گل کاغذی با قطره چکان اشک روی گونه-
 هایم می چکانم.

□ باران زمین به هوا می بارید.

□ چراغها شب را تبدیل به آبکش می کنند.



□ وقتی تصویرم در آب می افتد آتش سیگارم خاموش می شود.
□ ابر دستش را زیر خودش نگهداشته بود بیند باران
می آید یا نه.

□ پرنده پیرروی سایه سیم نشسته بود.
□ پرنده محبوس اشک موزیکال می ریخت.
□ پرنده مهربانی در قفس قلبم محبوس است.
□ فواصل بین میله های قفس را پرنده پرمی کند.
□ در جشن تولد پرنده قفسی به او هدیه نمودم.
□ پرنده محبوس پس از آزادی آنقدر از زمین فاصله گرفت که
در خلاء جان سپرد.

□ پرنده در قفس تارهای صوتی اش محبوس است.
□ به ساعتی که خوابیده به چشم مال غیر منقول نگاه می کنم.
□ بی انصافی است که پرواز را به خاطر خواندن از پرنده
بگیریم.

□ بادکنک برای کسی هم که او را باد می کند خودش را
می گیرد.

□ آواز پرنده مشغول ساختن قفس بود.
□ در اثر تراکم واژه های خدا حافظی در سالن راه آهن حرکت
کردن ممکن نبود.
□ سیگار به دودش رنگ خاکستری میزند.



- وصیت کرده‌ام در پیله کرم ابریشم دفنم کنند .
- کره زمین را به خاک سپردم .
- فکرم مغزم را متلاشی کردم .
- مغزم چمدان افکارم را در قطار زندگی جا گذاشت .
- دلم به حال پروانه ابریشمی که نتوانست پيله اش را سوراخ کند و به آسمان پرواز کند می‌سوزد .
- مرگ در قبر پایکوبی می‌کرد .
- جسمم را بین تمام قبرها سرشکن نمودم .
- مرگ را داخل قبر خواباندم .
- شبم همراه ستارگان می‌میرد .
- واژه سلام کلاهش را به احترامم بلند کرد .
- قورباغه وقتی با خودش قهر می‌کند نصفش در آب و نیم دیگرش در خشکی بسر می‌برد .
- يك تنه به اندازه تمام سکنه دنیا مرده‌ام .
- لحظه خودش را به پاندول ساعت حلق آویز کرد .
- روز سیزده بدر ساعت با عقربکهایش الك دولك سازی می‌کرد .
- تعجب می‌کنم با اینکه نباتات قادر به حرکت نیستند باز در پارک شهر اطرافشان سیم خاردار کشیده‌اند .
- برای خورشید میسر نیست در دل شب به گردش پردازد .

- چون از سرعت خوشم می‌آید با تیرشهاب خود کشی کردم .
- فکرم پيله مغزم را سوراخ کرد و به آسمانها پرواز کرد .
- وقتی مردم نفس راحتی کشیدم .
- آواز پرنده را با ویلن همراهی می‌کنم .

□ گل کاغذی به مرگ طبیعی درگذشت.

□ سالهای زندگی بین تاریخ تولد و تاریخ مرگم فاصله انداخته اند.

□ چراغ را روشن می کنم برای اینکه قیافه سیاه شب را ببینم.

□ چراغ چشم دیدن شب را ندارد.

□ وقتی تاریخ مصرف قطره باران سپری شود تبخیر می گردد.

□ رابطه پرنده با قفس پس از آزادی معلوم می شود.

□ گل پژمرده در سطل زباله خاطرات ایام سکونت در گلدان

کریستال را دوره می کرد.

□ دوستم که کلاه نداشت برای احترام متقابل کلاهم را عاریه گرفت

□ آنقدر سطح فکرم بالاست که حتی مغزم به آن دسترسی

ندارد.

□ برای ترك اعتیاد نفس کشیدن، خودکشی نمودم.

□ از دانه های اشکم قطره باران می سازم.

□ زنبور عسلی که با گل قهر بود روی سایه اش می نشست.

□ در ساعت اعدام عقربك های ساعت مبدل به تیغه گیوتین

می شوند.

□ شب در مقابل نور خورشید عقب نشینی موقت می کند.

□ نور خورشید را با قطره چکان در ستارگان می ریزم.

□ هم جنس بازان از تئوری دو قطب همنام همدیگر را می رانند

مشتنی هستند.

□ وقتی به مرگم می اندیشم عزرائیل تشویق می کند.

□ روزها برای دیدن ستارگان فتیله خورشید را پائین می کشم.

□ شب به چراغ قوه ام فرصت ناختم و تازه می دهد.

□ با سیاهی شب ستارگان را می بینم.

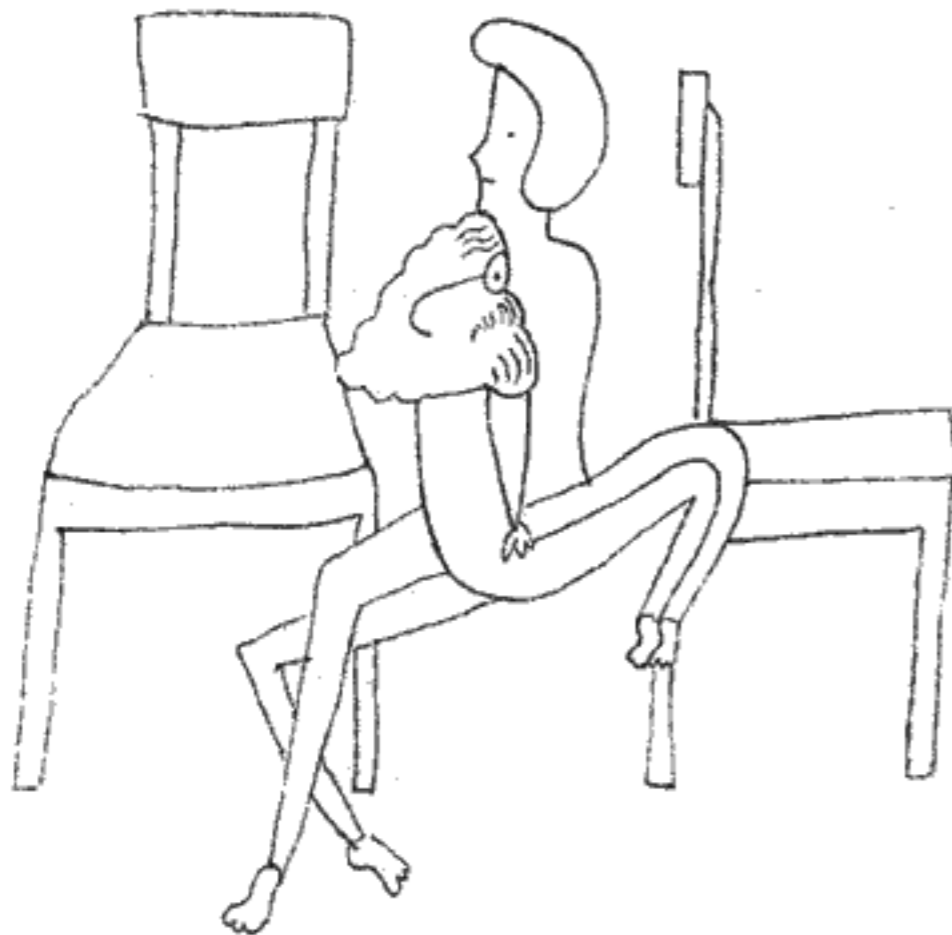
□ شب ستارگان را با من آشنا کرد.

□ انسان در طول عمرش شانس مردن دارد.

□ مرگ را به رسمیت می شناسم.

□ سفیدی برف و سیاهی شب بهم رنگ پس نمیدهند

□ تولدم مرا به خاک سپرد.



روی سایه طناب بندبازی را تمرین می‌کنم.

برق‌سایه سیم سایه‌ام را گرفت.

در قطره باران کشتی کاغذی انداختم.

قطره باران فلج میان زمین و آسمان معلق ماند.

آبشار سرود سقوط را زمزمه می‌کند.

شب هنگام، اسکلت‌م با دسته گل مومیائی از قبر خارج

می‌شود.

فواره از خودش آبشار می‌سازد.

باد درختان را به رکوع دعوت کرد.

تیرشهاب نور چراغ قوه فرشته شتاب زده است.

کسی که خودکشی می‌کند از مردن مأیوس است.

روزهای هفته در جمعه استراحت می‌کنند.

جمعه قله روزهای هفته است.

چای قویم را با آبشار تیز می‌کنم.

با قطره چکان دانه اشک مصنوعی می‌سازم.

امروز بالای جسد دیروز اشک می‌ریخت.

بر مزار شب گل خورشید نهادم.

مرگ زندگی را تحمل می‌کند.

فاصله تولد و مرگ را ۵۵ ساله پیمودم.

جان‌کندن رقص جسم و روح آدمی است.

آدم برفی ایکه زیر کرسی نشسته بود نصف بدنش را از

دست داد.

خنده‌ام وقتی تشنه‌اش می‌شود اشک می‌نوشد.

عمر مرگ کوتاه است.

در آب حیات خفه شدم.

مرگ راه زندگی را مسدود می‌کند.

در قعر اقیانوس دنبال قطره باران گمشده می‌گردم.

تولد و مرگ هماغوشی کردند.

اقیانوس چکه می‌کرد.

تولدم به احترام زندگی کلاهش را بلند کرد.

جان‌کندن آخرین هماغوشی جسم و روح است.

بهبودی‌ام موجب دلخوری عزرائیل شد.

غسل جزو اموال مسروقه محسوب می‌شود.

شب را بخاطر ستارگانش ستایش می‌کنم.

برای اینکه مگسک تفنگ را شکار کنم سوله‌اش را پشت

ورو کردم.

شب با چراغ خودش را می‌بیند.

عمرم شبانروز را نشخوار می‌کند.

ستارگان را روزها در آسمان امانت می‌گذارم.

خورشید چشم دیدن ستارگان را ندارد.

□ چون حوصله خودکشی ندارم زندگی می‌کنم.

□ مرگ به فاجعه تولد خاتمه داد.

□ در بهاران خودم را به زیباترین درختان حلق آویز کردم .

□ وقتی خودم را حلق آویز کردم خودم را بسا پاندول ساعت

اشتباهی گرفتم !

□ موجودیکه دوبار دست به خودکشی زده بود به علت عدم

موفقیت در خودکشی سکنه کرد .

□ مرگ به زندگی ام احتیاج دارد .

□ وقتی تصویرم در حوض گریه می‌کند آب حوض سرمیرود.

□ قطره باران فراری از ناودان بالا میرفت.

□ ابری که يك منفذ داشته باشد چکه می‌کند.

□ شب در روز ته نشین می‌شود.

□ شکارچی يك چشم هنگام نشانه گیری آن را می‌بست.

□ در سطح خورشید گل‌های آفتابگردان روئیده‌اند .

□ نمیدانم ماه سیاهی شب را با خودش به کجا میبرد

□ کره زمین بارودخانه خودش را حلق آویز کرد.

□ گریستن را از ابر آموخته‌ام.

□ به جای برف آدم برفی از آسمان می‌آمد.

□ عزرائیل آنقدر به من نزدیک بود که وقتی به قصد خودکشی

ماشه را کشیدم هر دو با هم از پا درآمدیم.

□ فواره بالا زفت و برای همیشه باز نگشت.

□ مرگ غیر قابل انتقال است.

□ مرگ مرا به نام می‌خواند.

□ پرنده را به افق دوردست تبعید نمودم.

□ با قطرات اشکم مقدمه‌ای بر اقیانوس نوشتم.

□ ساعت در گورستان لحظات فوت شده اشک می‌ریخت .

□ خورشید رطوبت باغچه را می‌مکید.

□ به موازات عمرم گریسته‌ام.

□ خورشید و ابر رنگین کمان را رنگ می‌کنند .

□ میکرب خجالتی زیر میکروسکپ ماسک به چهره کشیده بود.

□ آنقدر گریستم که اقیانوس را آب برد.



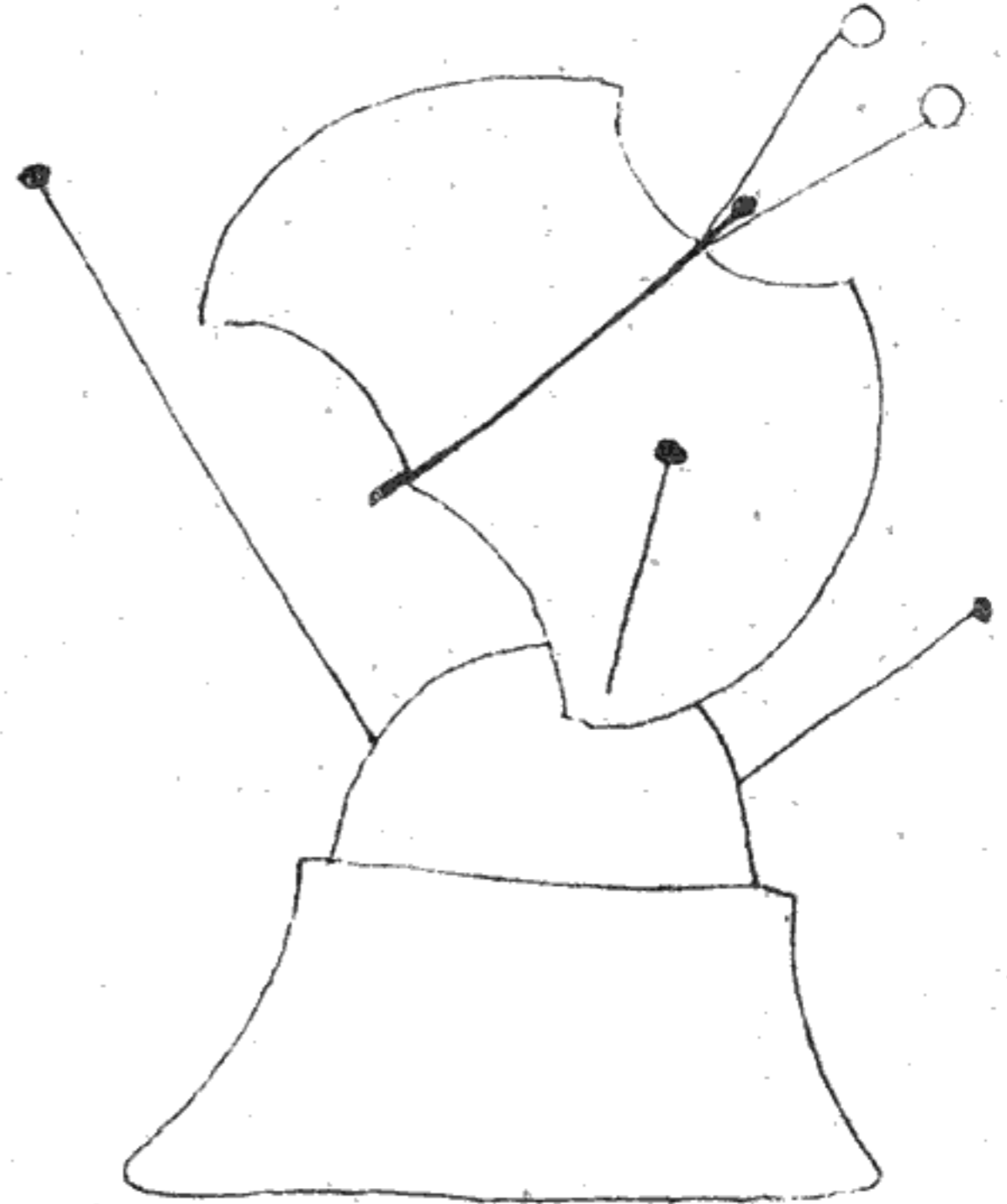
□ هروقت به احترام سایه‌ام کلامم را بلند میکنم او هم فوری

کلاهش را برایم بلند می‌کند.

□ آبپاش الیاف آبی می‌ساخت.

□ با قطره چکان بر بالین معشوقه‌ام اشک می‌ریزم.

□ در مرگم قطره چکان‌ها می‌گریستند.



□ صدای قلب زن آنقدر ظریف است که فرشتگان را خواب

می‌کند.

□ زن مرد نگاتیو.

□ فاصله زن و فرشته را آسمان پرمی‌کند.

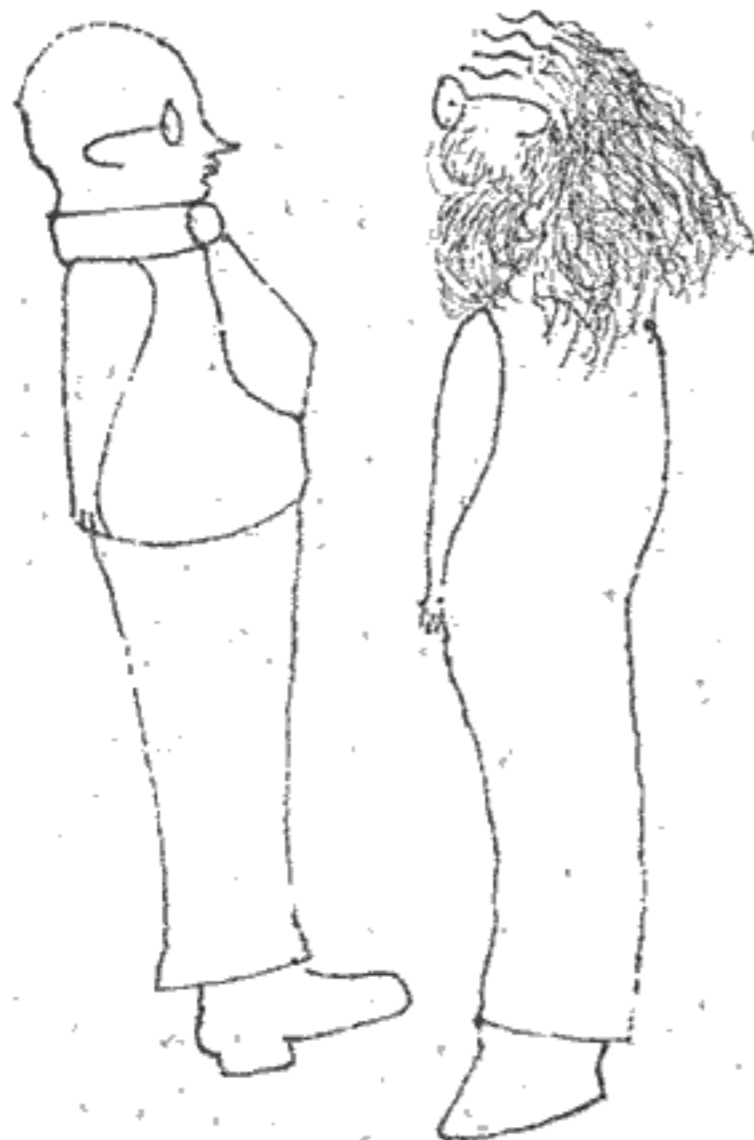
□ در مقابل آینه بجای دیدن خودم آینه را تماشا می‌کنم.

□ روزهای هفته قطرات اشک زمان است.

□ خورشید روز می‌سازد.

□ چون قطرات اشکم تمام شده است می‌خندم.

□ پرنده پیروی سایه درخت می‌نشیند.

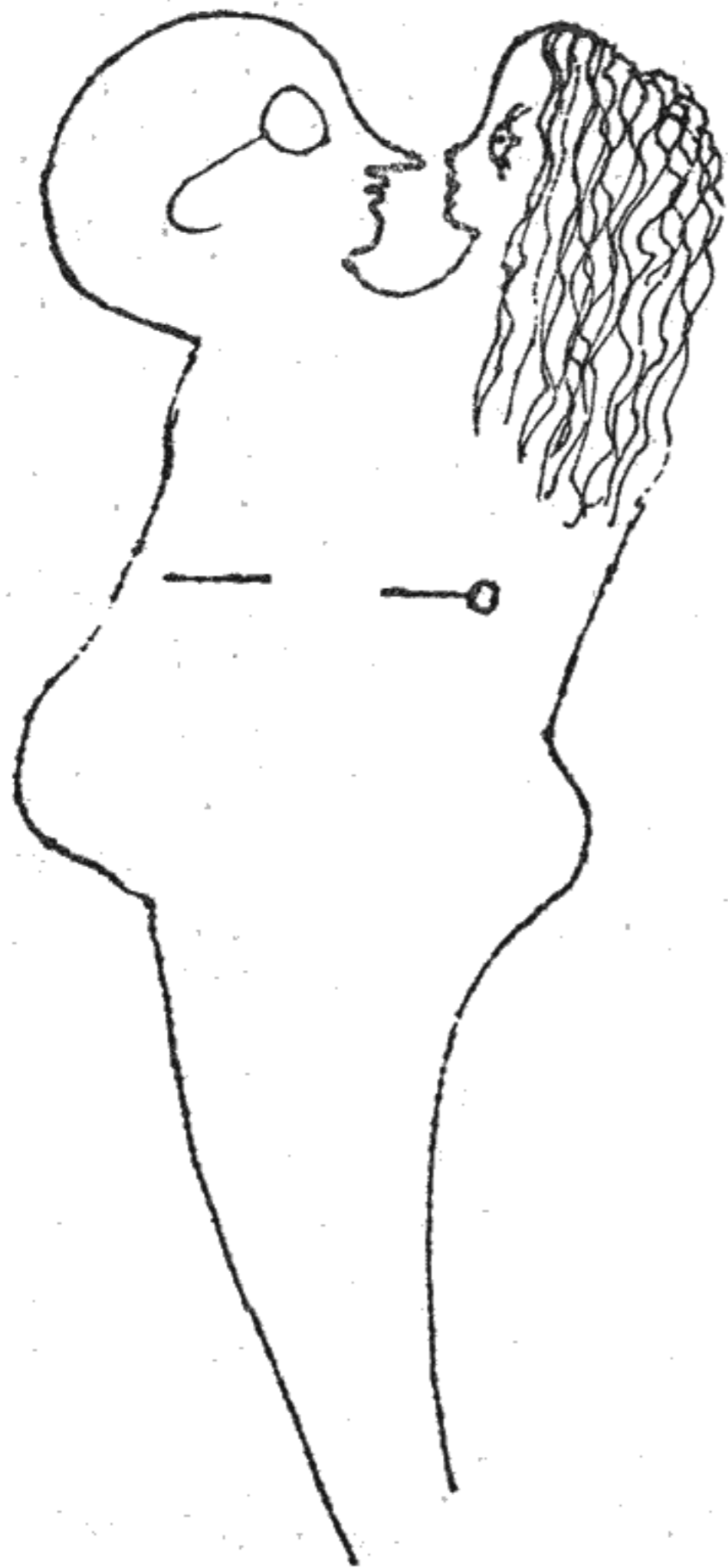


- تولدم مرا در قفس زندگی انداخت.
- بعد از فوتم پشیمان شدم که چرا خودکشی نکردم.
- اشخاصی که زیاد عمر می کنند مرگشان جزو وسایل کنده است.
- تا دو انگشتم را از هم باز کردم سیگارم به آسمان صعود کرد.
- در خشکسالی آسمان را آب فرا می گیرد.
- بعضی ها مرگ را آنقدر بزرگ می کنند که دیگر جایی برای زندگی باقی نمی ماند.

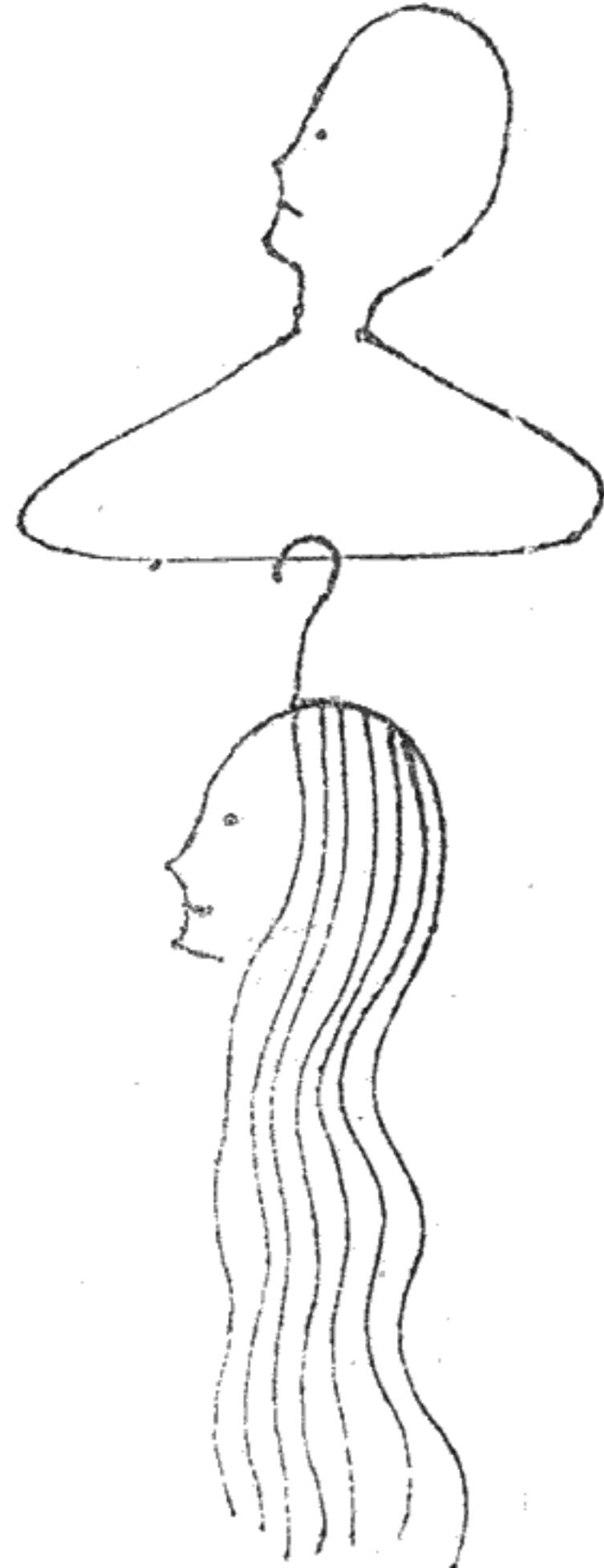
- با زندگی و مرگ عکس گرفتم.
- از سوئی به زندگی و از سوی دیگر به مرگ محدود هستم.
- بین مرگ و زندگی ایستاده ام.
- زندگی آدمی را تا آستانه مرگ بدرقه می کند.
- پیچک درخت را در آغوش گرفته بود و من هر دورا.
- شبی که روی گل آفتابگردان نشسته بود تبخیر شد.
- قبل از اینکه روحم به آسمان صعود کند به زمین سقوط کرد.
- زنبور عسل روی گل یخ سرسره بازی میکرد.
- قورباغه منصف طول عمرش را به تساوی بین آب و خاک تقسیم میکند.
- باغچه صدای ریستن نباتات را استراق سمع میکند.

- حاضرم به خاطر یک گل تمام سطح کره را شخم بزنم.
- پایان عمرم قبل از فرا رسیدن مرگ بود.
- ستارگان زیبایی شان را مدیون بی نظمی شان هستند.
- درخت از خودش بالا میرود.
- با یک مرگ نمی میرم.
- مغزم را با گلوله تزئین نمودم.
- اشک می گریست.
- از روی چین و چروک آکوردئون نمی شود در باره سنش قضاوت کرد.

- نسل زنبور عسل بارواج گلهای کاغذی روبه انقراض است.
- باران رنگین کمان را رنگ آبی میزد.
- به محض اینکه ماشه را چکاندم به مرگ طبیعی در گذشتم.
- بلبل برای گلی که کربود فقط دهانش را باز بسته می کرد.
- گلها زیبایی را به یک زبان تکلم می کنند.
- ابری که نخواهد بیارد بامیخ سوراخش می کنم.
- قفس به تعداد پرندگان دنیا در ورودی دارد.
- خطوط صفحه گرامافون را با پرگار ترسیم می کنم.
- وقتی مشروب می خورم صفحه گرامافون بجای آنکه دور خودش بگردد دور من می گردد.



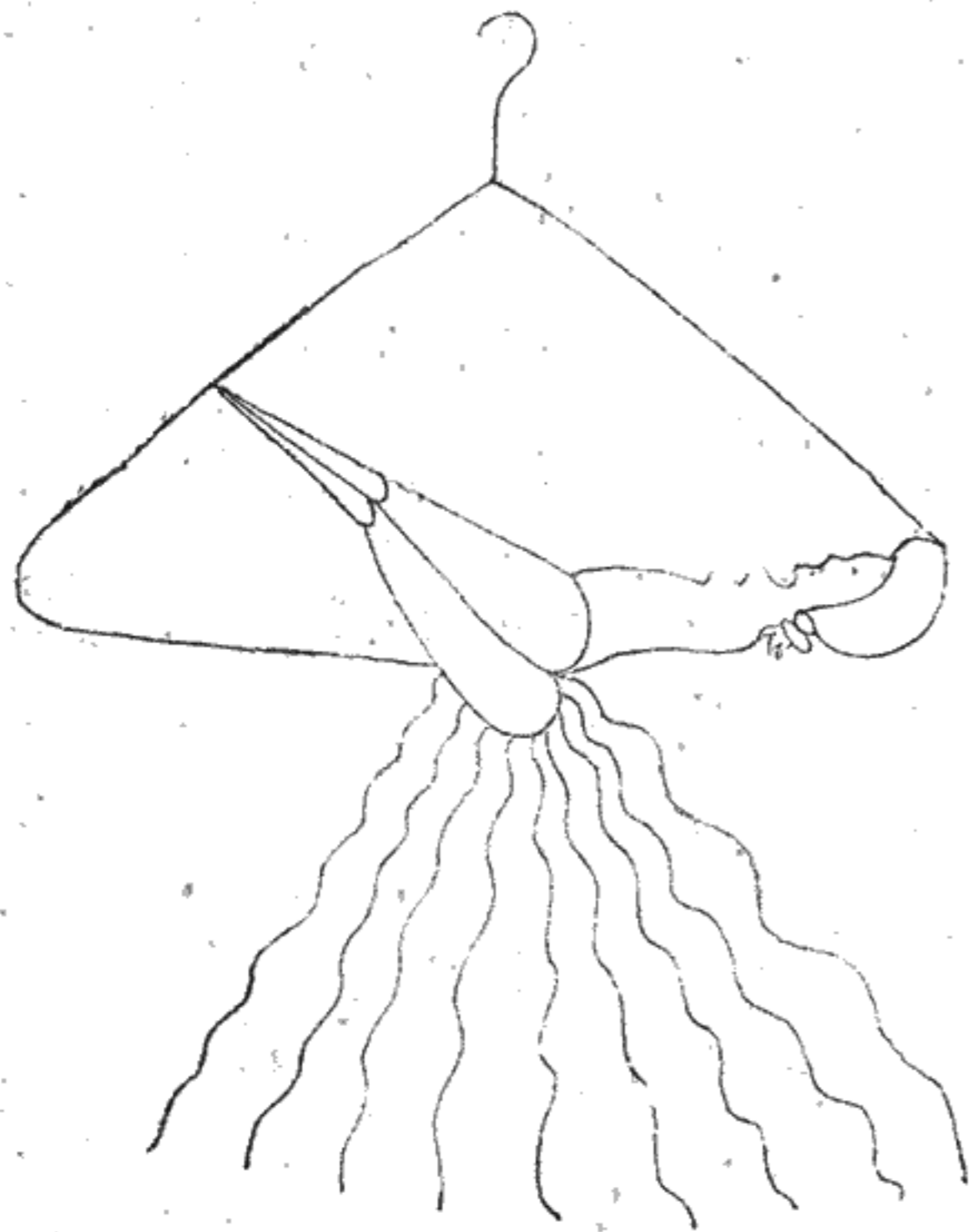
- با خطوط صفحه گرامافون پیلور رقص می‌بافم .
- دکتر تازه کار سالها میکرب‌ها را با یکدیگر اشتباه می‌گرفت.
- آینه از تصاویرش نمایشگاهی ترتیب داد.
- برای اینکه تمرکز فکری پیدا کنم با چکش توی مغزم کوبیدم.
- باغچه‌ای که با ابر اختلاف داشت وقتی باران می‌بارید چتر بالای سرش می‌گرفت.
- آنقدر آدم کمروئی هستم که خجالت می‌کشم توی صورت ساعت زنانه نگاه کنم.



- فواره يك عمر نشست و برخاست می کند.
- فواره ما کارونی مایع می سازد.
- غواص با فواره لباسش را می دوزد.
- شبنم را لوله کشی نمودم.
- کشتزار سوخته ابر را بلعید.
- گل تشنه قطره اشکم را در آغوش فشرد.
- برای سوء قصد به آدم برفی هفت تیر آبی را از آب جوس
پر کردم.

- باغچه تشنه با صدای ناودان پایکوبی می کرد.
- کندوی عسل را روی گلها غربال نمودم.
- دانه های ستارگان را در کشتزار آسمان پاشیدم.
- چشم مصنوعی با قطره چکان اشک میریزد.
- با کاشتن قطره باران اقیانوس سبز شد.
- وقتی به قلعه کوه رسیدم خودم را به اندازه يك عروسك
می دیدم.

- دختر دریا قطرات باران را اشک می ریخت.
- آنقدر فکر کردم تا مغزم تمام شد.
- خودم را در آینه ملاقات می کنم.
- کره زمین گورستان مشترك همه افراد بشر است.
- مگسی که در تار عنكبوت گرفتار آمده بود مارش عزا پخش
می کرد.



- ابر برای نابودی خودش می‌گریست.
- باران از تونل ناودان می‌گذرد.
- عمر باران در سقوط سپری می‌شود.
- خال‌شبنم گوشه لب گل‌نشست.

□ با اشک‌مژگانم را سیر آب می‌کنم.

□ درخت از خودش بالا میرفت.

□ شیره خام نباتی هنگام بالا رفتن از درخت سقوط کرد.

□ زندگی ام جزیره دور افتاده‌ای بود که جز خودم ساکنی

نداشت.

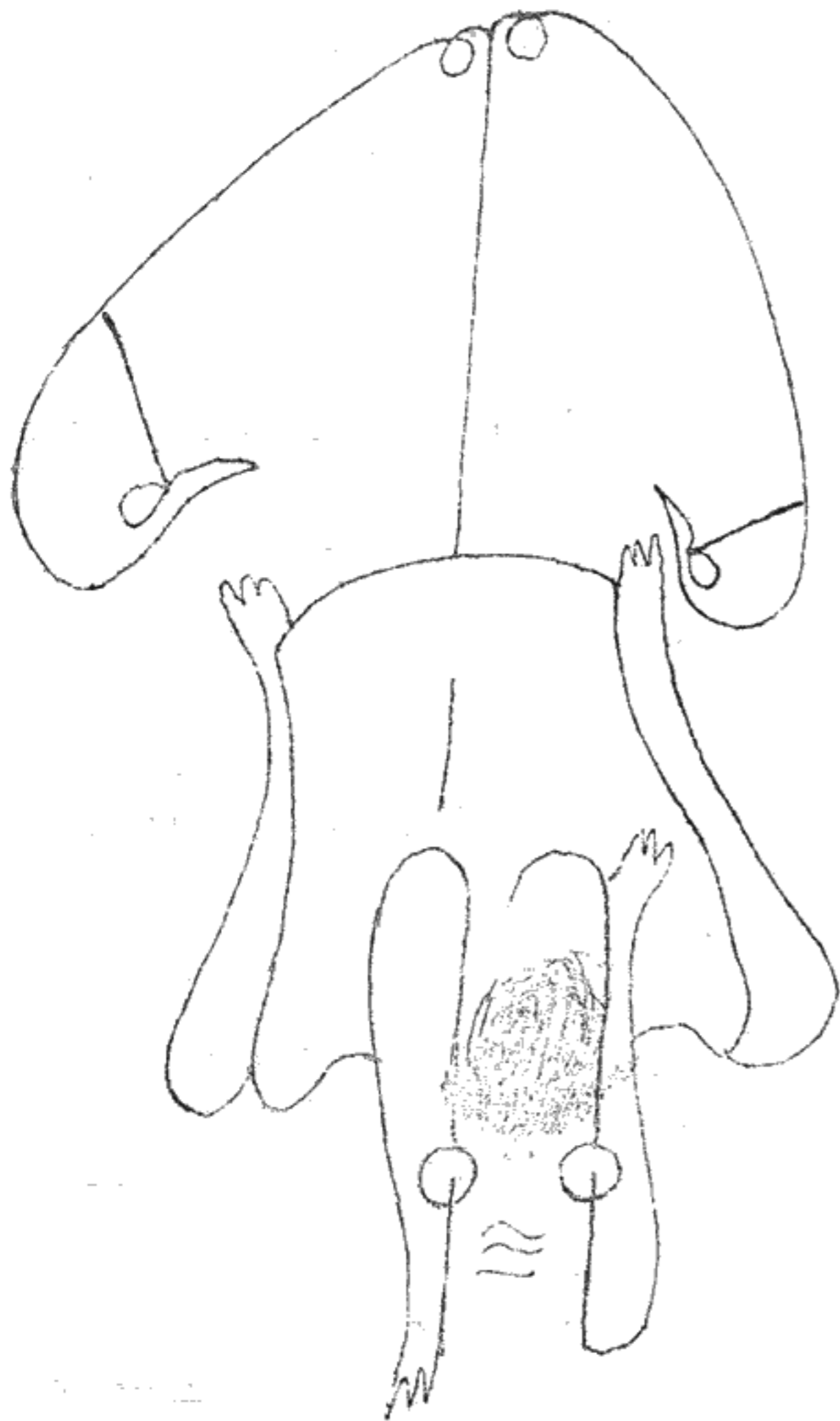
□ ابر با گریستن آخرین قطره باران ناپدید شد.

□ مرگم را کاشتم سبز نشد.

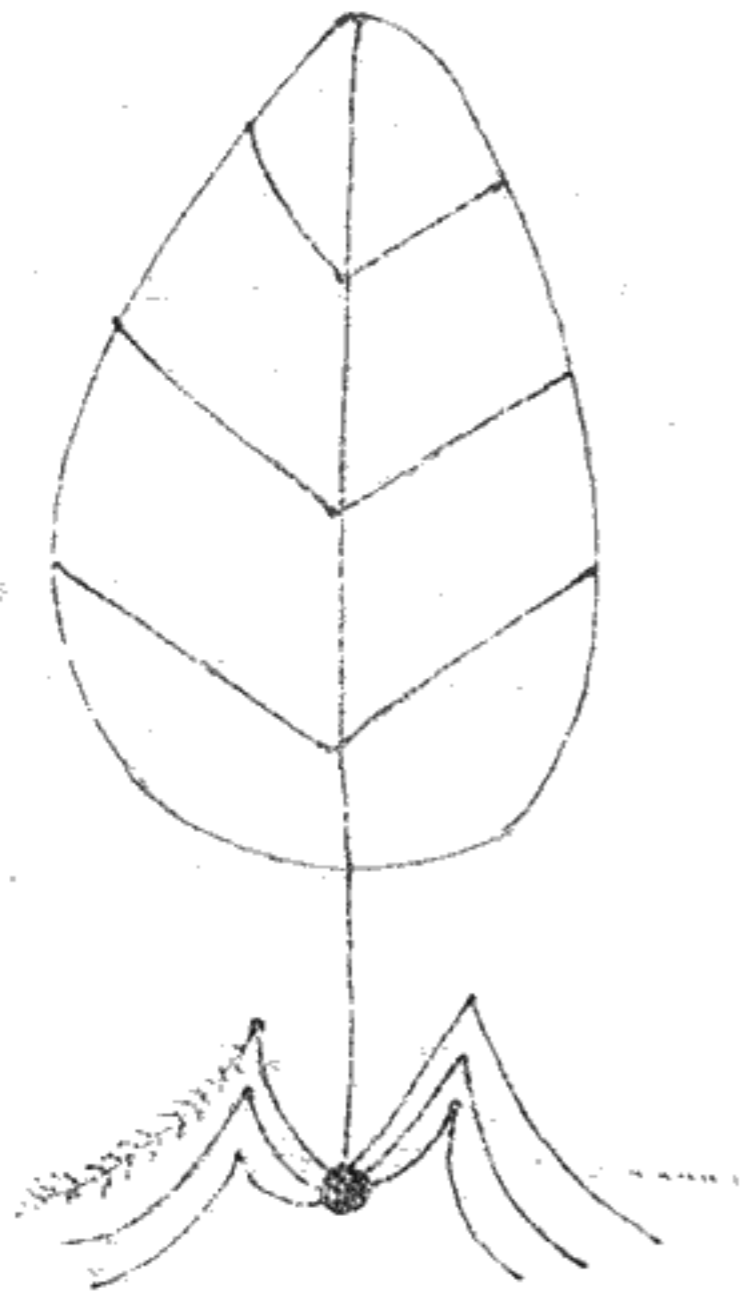
اشعه خورشید نیزه‌اش را توی گلوی آدم برفی فرو برد.

□ قطره باران آب اقیانوس را بالا آورد.





- قطره بارانی که در اقیانوس فرود آمد مایو پوشیده بود .
- ابر خودش را غربال می کرد .
- زیباترین گریستن را به ابر نسبت می دهم .
- اشعه زودرس خورشید ستارگان را درو می کرد .
- ماه را جویدم و توی صورت آسمان نف کردم .
- برای اینکه کف پایم را گرم کنم روی خط استواراه میروم .
- در آن واحد به دو موضوع فکر کردم مغزم شقه شد .
- در قطره اشکم خورشید آب تنی می کرد .
- قطره اشکم اقیانوس کوچکی است .
- پرنده دانه ای را که در منقار داشت داخل دهان هواپیما نهاد .
- زیر پای پرنده محبوس علف سبز شده است .
- در شب ابری با قطرات اشکم برای ستارگان غیبت می گزارم .
- قطار را در تونل به خاک سپردم .
- به خونم تشنه ام .
- میکربی را که داشت از سوراخ گوشم داخل سرم می شد با شلیک گلوله ای از پا در آوردم .
- ابر داخل ناودان گیر کرده بود .
- به دستور چشم پزشک فقط با چشم راستم اشک میریزم .
- خواننده هنگام پر کردن صفحه دور خودش می چرخید .
- هنگام مستی با پرگار بیضی می کشم .



□ در مرگ قطره باران اقیانوس گریستم .
 □ در خشکسال با قطرات اشکم کمبود دانه‌های باران را
 جبران می‌کنم .

□ آبشار سرود سقوط می‌خواند .
 □ باران در ناودان سرود سقوط می‌خواند .
 □ به اندازه سکوت می‌توان حرف زد .
 □ سکوت‌م را روی نوار ضبط کردم .
 □ اسکلت قطره باران تبخیر شده را به خاک سپردم .
 □ زندگی يك عمر مرا به سوی مرگ هل داد .
 □ در قعر اقیانوس با قطره باران به گردش پرداختم .
 □ آب پیلۀ قطره باران را سوراخ کرد و بیرون آمد .
 □ وقتی در را گشودم ساختمان بیرون رفت .
 □ اطاق از پنجره بیرون پرید .
 □ آدم بی‌ظرفیت در قطره باران خفه شد .

□ باقلاب ماهیگیری قطره باران را صید می‌کنم .
 □ اقیانوس دست و صورتش را باخودش می‌شوید .
 □ وقتی می‌خواهم قطره باران را در آغوش بگیرم مایو می‌پوشم .
 □ آب ، مایو پوشیده بود .
 □ وقتی حوض به کنار دریا می‌رود مایو می‌پوشد .

□ قطره اشکم را به دانه باران معرفی کردم .
 □ ابر فعالیت‌های شبانه روزی اشکم را ستود .
 □ قطرات اشکم با مایو روی گونه‌هایم می‌دوند .
 □ برای مردن باید يك عمر صبر کرد .
 □ نورستارگان را در قطرات اشکم می‌کارم .

ستارگان در خورشید غروب می کنند .

در خودم غروب کردم .

با داس مه نو همه ستارگان را درو کردم .

ستارگان غرق تماشای داس مه نو شده بودند .

خورشید با کوله باری از غروب طلوع کرد .

ماشین گلرنگ خیابان را رنگ سیار می کرد .

صدای پایت در گوشم غروب نمود .

عسلی که از گلهای پیراهنت بدست آید شیرین ترین عسل

هاست .

برای اینکه صدای پایت را بشنوم جای پایت را روی گرام

نهادم .

خورشید کنار دریا خودش را برنزه کرد .

شب هنگام ستارگان برای دیدن تصویرشان مقابل حوض

خانه ام می ایستند .

اقیانوس شب نمی است که به روی کره زمین نشسته است .

آسانسور پیر از پلکان بالایی رو .

قطره باران وصیت کرد جسدش را پس از مرگش تبخیر

نمایند .

دختر دریا با قطرات باران چرتکه می اندازد .

عنکبوت با تارش فاصله سقف و کف اطاق را متر می کرد .

دکتری که دستگاه عکس برداری نداشت مریض را پشت و رو

کرد .

ماشین قدمهای مدور بر میدارد .

قطرات باران در ناودان پرگوئی میگردند .

برچهره قطره باران غبار سقوط نشسته بود .

در حال سقوط به فواره ای که بالا میرفت سفر بخیر گفتم .

من با آسانسور فرود می آمدم باران با خودش .

هزار دستان با منقار اسمش را روی ساقه گل کند .

جای پای هزار دستان همراه گل رشد می کند .

جسد خورشید را در سردخانه نهادم .

دود سیگار در زیر سیگاری سقوط کرد .

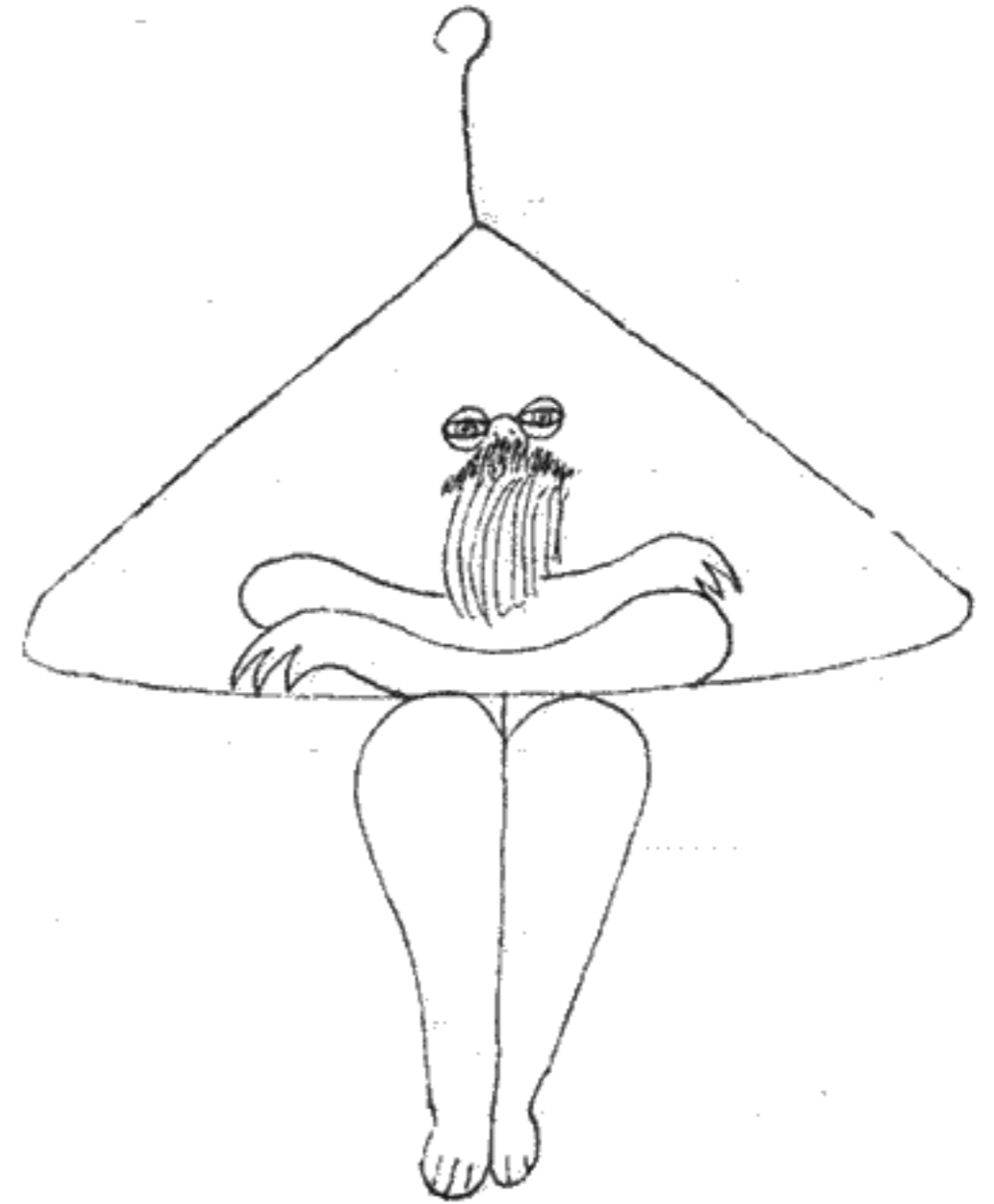
درخت با میز و صندلی و درعکس یادگاری گرفت .

درخت دولا شده بود صندلی را بومی کرد .

تصویرم در آینه مفقود شد .

آینه تصویرم را به سرقت برد .





- پرنده منزوی روی شاخه تك درخت نشست .
- گلها را در کندوی عسل سهیم نمودم .
- روحم حوصله تحمل جسمم را ندارد .
- وقتی باد می وزد گل های یکدیگر را در آغوش می گیرند .
- میله های قفس پرنده را تنها نمی گذارند .
- وقتی قفس دهانش را برای خمیازه کشیدن باز کرد پرنده به افق دوردست پر کشید .

□ به خاطر گل شبنم گریستم.

□ بلبل با دسته گل به استقبال بهار شتافت.

□ سطل زباله ناقوس در گذشت گل پژمرده را نواخت.

□ سنگ قبرم به قلۀ زندگی ام صعود نمود.

□ وزن مخصوصم پس از گریستن به صحر رسید

□ بادبادك به قلۀ باد صعود کرد.

□ مرگم را به ثبت رساندم.

□ زندگی از شمال - جنوب - مغرب - مشرق به مرگ محدود

است.

□ تولد يك عمر زندگی کرد.

□ بهار در گلدان پژمرده بود.

□ فواره زندگی تا مرگ بالا می‌رود.

□ خاک از تشنگی هلاک شد.

□ معشوقه‌ام به اندازه يك گلستان یائیزی پژمرده است.

□ پژمرده‌گی را از آکوردئونم آموختم.

□ نفس قطره باران مرطوب است.

□ قطره باران فاصله ابر تا زمین را زندگی می‌کند.

□ گردن بندی از قطرات باران برای دختر دریا ساختم.

□ نمرودن زندگی نامیده می‌شود.

□ ساعت باخودش حرف می‌زند.

□ مرگ جسد زندگی است.

□ بهار در پائیز غروب می‌کند.

□ بهار طلوع نباتات و پائیز غروب آنهاست.

□ افق دور دست را تا داخل قفس پرنده هل دادم.

□ کره زمین را به خاک سپردم.

□ تولدم هنگام مرگ غروب کرد.

□ روزنه امیدم غروب کرد.

□ خورشیدی بودم که يك عمر غروب کردم.

□ شکوفه با طلوع خورشید شکفت.

□ تصویرم را از آینه بیرون کشیدم.

□ قطره باران گریست.

□ ابر خودش را سرپا می‌گیرد.

□ تصویر گذشتگان را از آینه بیرون کشیدم.

□ برای اینکه آینه کثیف نشود با کفش مقابلش نمی‌ایستم.

□ فواصل بین قطرات باران را دانه‌های اشکم پر می‌کند.

□ اشک‌هایش را با من در میان گذاشت.

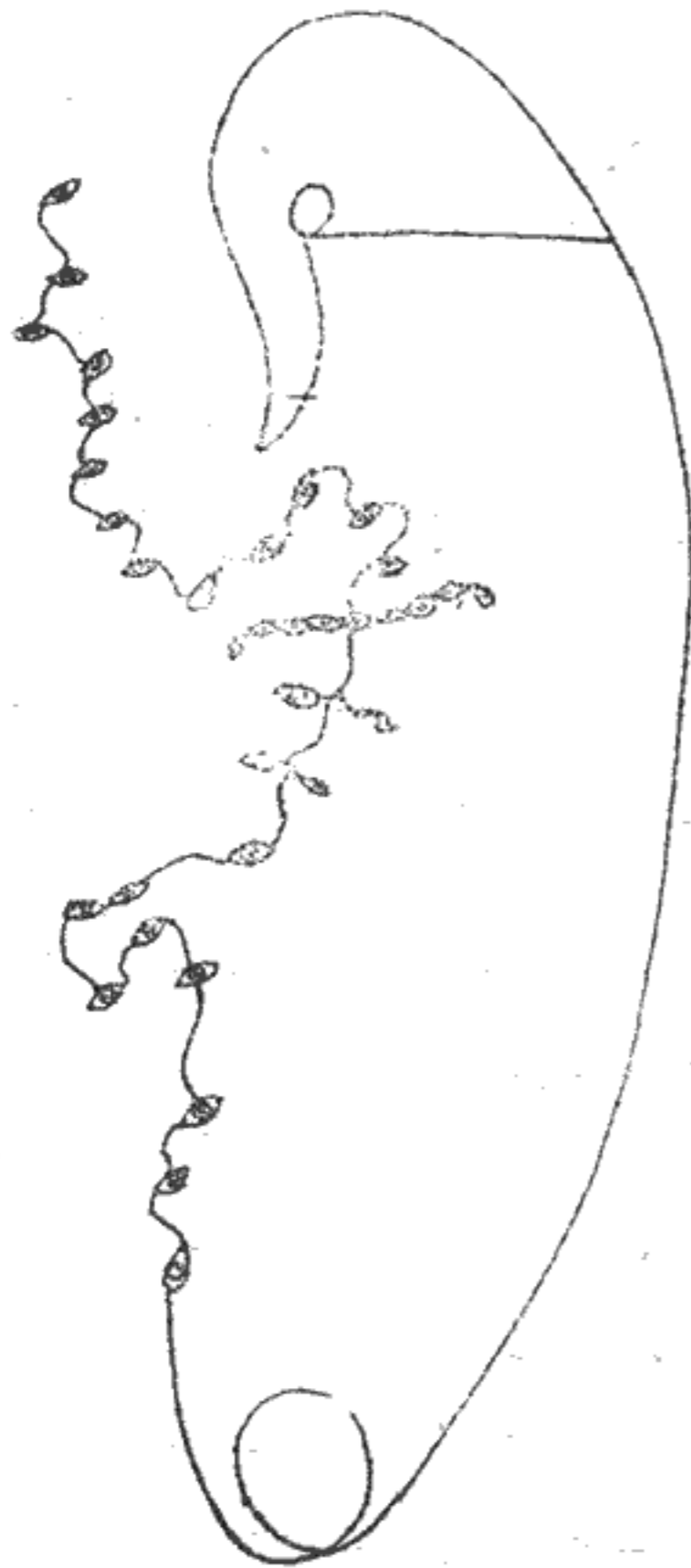
□ در مرگم به اندازه‌ای گریستم که جسد را سیل برد.

□ قطرات اشکم به سرزمین غمها مهاجرت کردند.

□ قطرات اشکم با دسته گل به استقبال غم شتافتند.

□ قطره اشکم می‌خندد.

□ پرواز پرنده در قفس می‌میرد.



- قطرات باران در اقیانوس میمیرند.
- اقیانوس مرگ قطره باران را به وسعت سطح وجودش احساس می کند .
- ساعت در خواب هم تیک تاک می کند .
- قطرات باران در سطح اقیانوس چرا می گردند .
- قطره باران اقیانوس تک سلولی است.
- تبخیر شدن قطره باران نوید قطره باران آینده را می دهد ..
- ماه و ستارگان چراغ خواب خورشید هستند .
- گل خودش را بومی کرد.
- قطره اشکم را جلوی پای دانه باران قربانی کردم .
- جسد آب در بستر خشک رود آرمیده بود .
- قوه جاذبه زمین به پرنده ای که در افق دور دست پرواز می کرد چشمک می زد .
- هنوز چشم به دنیا نگشوده بودم که از زندگی سیر شدم .
- برای اینکه در روز شب را بینم چشمم را می بندم .
- برای اینکه تصویرم بتواند مرا ببیند در مقابل آئینه می ایستم .
- لحظه تولد اولین لحظه فوت شده زندگی است.
- قطره بارانی که بادنده عقب حرکت میکرد به ابر باز گشت.
- اگر زمان نمی گذشت «لحظه» عمر جاودانه پیدا می کرد .
- قطره باران تبخیر شده را در یخچال منجمد نمودم.



ناودان باقطرات باران سخن میگوید.

وقتی باران می‌آمد اقیانوس چتر بالای سرش گرفته بود.

قطره باران برای اینکه خیس نشود زیرچترم مخفی شد.

آدم برفی روی قله کوه نشسته بود.

خشکی، قطرات باران را بلعید.

قطرات باران با موزیک ناودان می‌رقصند.

زمان لحظه به لحظه می‌میرد.

ابر قطره بارانی به عظمت اقیانوس گریبت.

قطره باران مردم آزار از سوراخ بام به نوك بینی‌ام فرود

آمد.

اقیانوس قانع در قطره شب‌نم آب تنی می‌کند.

آدم‌خود خواه یک عمر با دسته گل انتظار خودش را می‌کشد.

گل خودش را پرپر کرد.

هر شب جمعه با دسته گل به دیدار جسد می‌روم.

در قعر اقیانوس به دنبال قطره اشک گمشده‌ام می‌گردم.

قطرات باران را در یخچال تبدیل به دانه‌های تگرگ می‌نمایم.

ابر خاکستری رنگ دود سیگار فرشتگان است.

گیسوانت را آبیاری می‌کنم.

در زمستان تصویر گل در آب مبدل به گل یخ می‌شود.

سلام انتظار خدا حافظی را می‌کشد.

کمر تان درخت زیر بار تنهائی شکست.

صندوق پست نامه‌ای را که به معشوقه‌ام نوشتم بالا آورد.

پشه به گل وجودم شبیخون زد.

حباب آب حیات هرگز نمی‌ترکد.

با دسته گل به عبادت هزار دستانی رفتم که خار پایش را

مجروح کرده بود.

شب در روز رنگ باخت.

شب و روز علامت راهنمایی زندگی هستند.

- در شیشه عمرم بستری شدم.
- خشکسالی سراقیانوس را زیر آب کرد.
- با يك دست آب حیات می نوشم و با دست دیگر ماشه اسلحه ای را که روی مغزم نهاده ام می کشم.
- روی جسد عنکبوت مگس نشسته بود.
- در شیشه عمرم می گریم.
- روی شیشه عمرم نوشتم مرگ برزندگی.
- با بهم خوردن پلک هایم از خواب می پریم.
- رودخانه مسیرش را آبیاشی می کند.
- وقتی باران می بارید طاووس چترش را باز کرد.
- کشتزار تشنه ناودان را می مکید.
- قطار سرعت خود را به دستگاه گوارش تونل تحمیل می کند.
- برای مردن تا آخر عمر فرصت داریم.
- آنقدر خواهم مرد تا کره زمین را مبدل به گورستان شخصی نمایم.
- برای دیدن سقوط واژه هایم تلفن را بریدم.
- باطری خالی چراغ قوه ام را در سیاهی شب دفن نمودم.
- سماور بخار می ساخت و من قطرات آینده باران را که در حال پرواز بودند با چشم بدرقه نمودم.





□ قطره بارانی که موادلاستیکی داشته باشد لحظه فرود آمدنش تماشائی است .

□ برای اینکه آینه تنها نباشد درمقابلش ایستادم .

□ جسمم را درشیشه عمرم به تماشا گذاشته‌ام .

□ زندگی تولد و مرگم را از هم جدا می‌کند .

□ قبل از گریستن به کمرم لاستیک نجات می‌بندم .

□ آدم مصنوعی وقتی دندان عاریه‌اش خراب شد دندان طبیعی

می‌گذارد .

□ قطرات باران خود را به خاک می‌سپارند تا نباتات سراز

خاک بیرون آورند .

□ زندگی مرا به سوی مرگ هل می‌دهد .

□ روحم را مومیائی کردم .

□ سیاهی شب آنقدر غلیظ بود که قطرات باران قادر نبودند

فرود بیایند .

□ پرنده محبوس تشنه آسمان است .

□ ستارگان آنقدر زیرا برماندند که فراموششان کردم .

□ معشوقه‌ام آینه را گل باران کرد .

□ شکوفه و دهان هزار دستان با هم باز می‌شوند .

□ وقتی بهار دید با دسته گل انتظارش را می‌کشم بابت چیدن

گل‌ها سرزنشم کرد .

□ وصیت کرده‌ام پس از مرگم از ریه‌ام زیر سیگاری بسازند

□ روزنه امیدم می‌گریست .

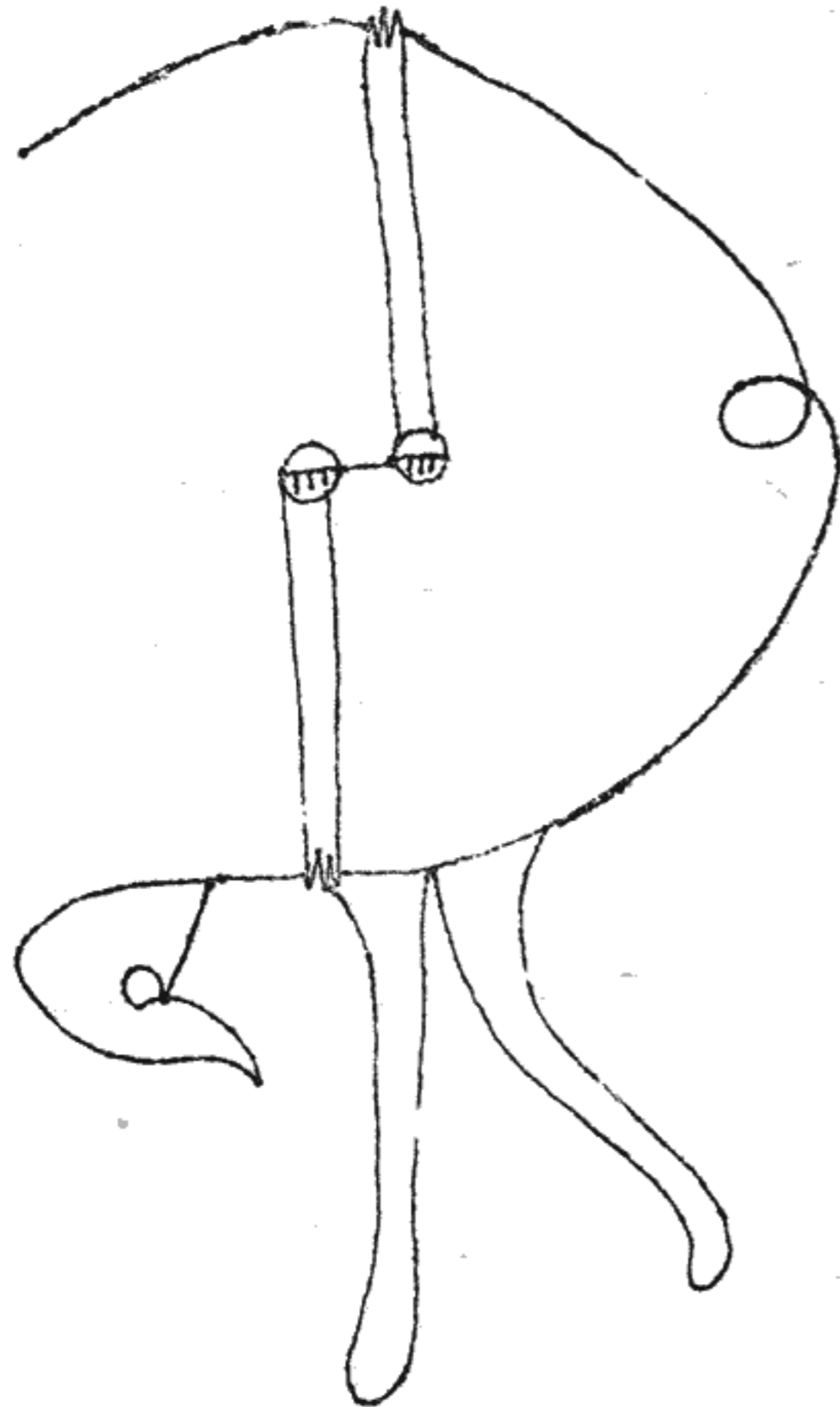
□ فاصله بین گریستن و خندیدن را دماغ پرمی‌کند .

□ بادسته گل انتظار خودم را می‌کشم .

□ پروانه در دستگاه سکوت نغمه سرائی می‌کند .

□ تا از قوه جاذبه زمین اجازه نگیرم، کلاهم را به احترا

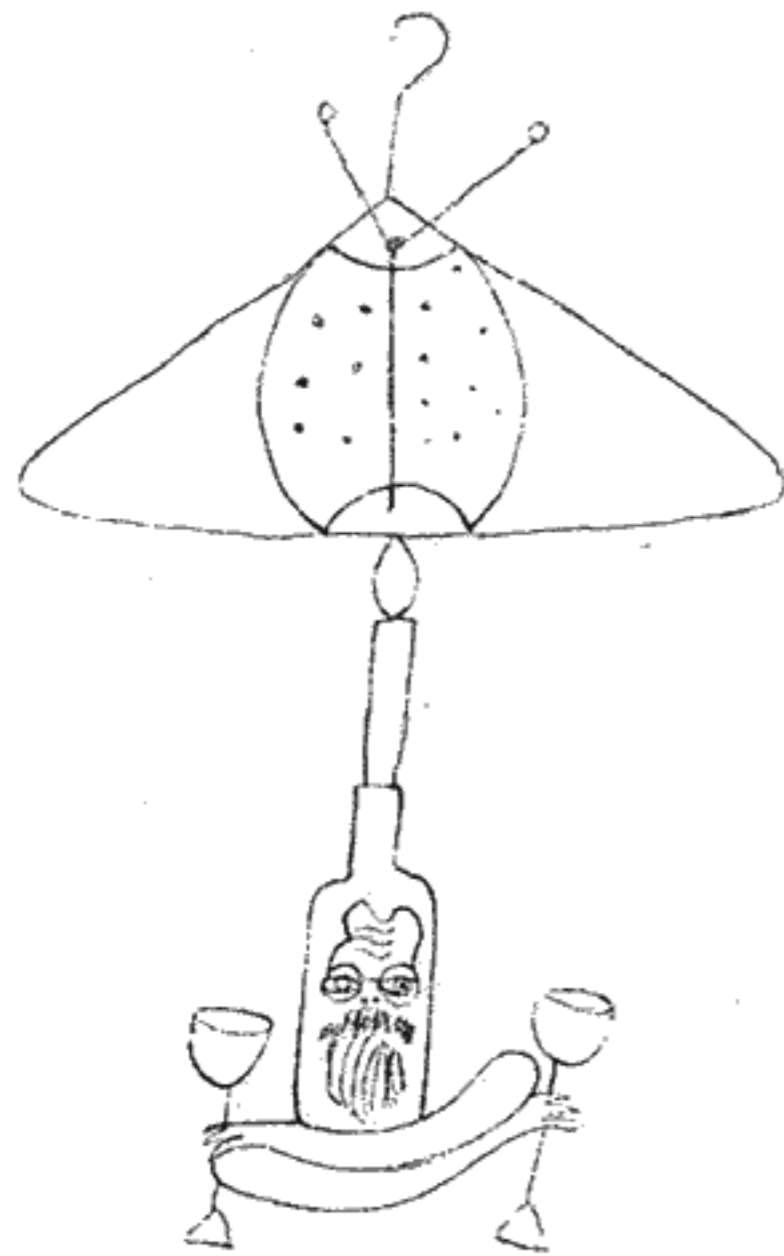
کسی بلند نمی‌کنم .



- قوه جاذبه زمین را بلند کردم.
- درخشکسالی آب از آب تکان نمی خورد.
- عزرائیل را به خاک سپردم.
- وقتی نغمه سرائی هزار دستان تمام شد گل برایش کفزد.
- آب حیات درخشکسالی جانسپرد.
- آزادی پرنده پشت میله های قفس غروب کرد.
- جسمم قوه جاذبه زمین را در آغوش فشرد.
- وقتی خودم را از بالای ساختمان به زمین پرتاب نمودم زمین دهان باز کرد.
- قطرات باران تبخیر شده در بستر خشک رود جریان دارد.
- لحظه تولد نوزاد اولین لحظه ای عمر اوست که میبیرد.
- سیفون زندگی را کشیدم.
- قطره باران را سر باغچه سر بریدم.
- شنبه درورودی هفته است.
- قلبم به احترام مهر بانی کلاهش را بلند کرد.
- زندگی ام را مدیون پر چانگی قلبم هستم.
- بجای کلاه قلبم را به احترام بلند میکنم.
- تا آخرین قطره باران منتظر رستن گل خواهم بود.
- با عقربك ساعت چای را هم میزنم.
- در مراسم تدفین سطل زباله شرکت کردم.

- قطره باران گامهای مرطوب بر میدارد.
- خورشید فتیله اش را پائین کشیده بود و در دل شب راه پیمائی می کرد.
- از تولدم پنجاه سال دورم.
- قطره باران را در باغچه کاشتم.
- قطرات باران را با رنگین کمان رنگ می کنم.
- رنگین کمان فرسوده گل پژمرده به سینه اش زده بود.
- به عبادت گل پژمرده میروم.
- با قطره باران اقیانوس را کشیدم.
- قطره باران هر قدر تولا کرد نتوانست از منقار پرنده رها شود.
- قطره باران در خودش آب تنی می کند.
- قطره باران را به محل تولدش پرتاب کردم.
- بین گامهای ماشین فاصله ای وجود ندارد.
- عمر قطره باران در سقوط سپری می شود.
- هرگز دستمزد يك عمر زندگی کردن است.
- قطرات باران تا کره خاکی همدیگر را مشایعت می کنند.
- مغزم افکارم را می بلعد.
- جسد قطره باران را در شیشه الكل نگهداری می کنم.
- اقیانوس کلکسیون قطرات باران است.
- خورشید برای ساختن رنگین کمان قطرات باران را رنگ می کرد.

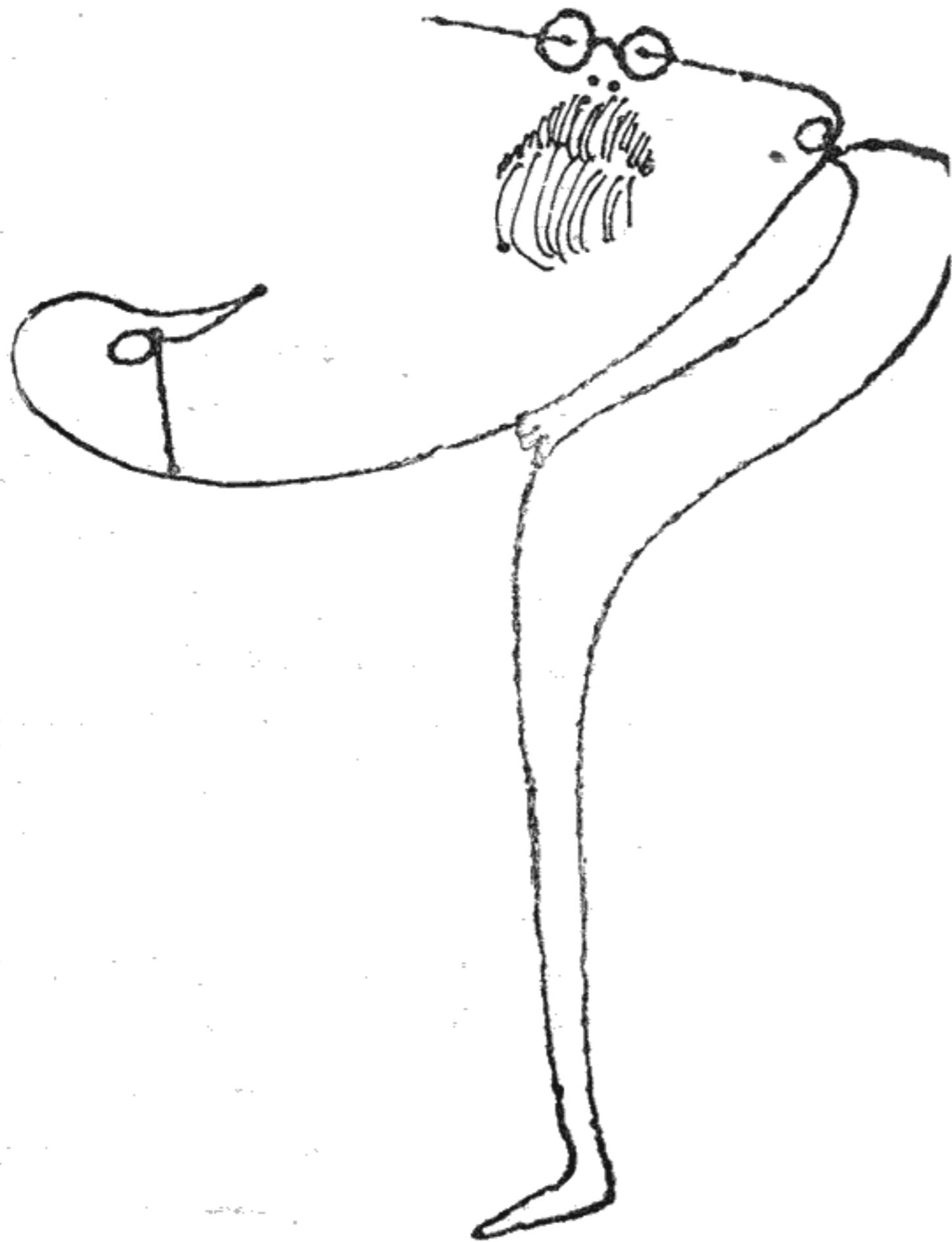
- چهار چهارم قطره باران را آب فرا گرفته است.
- اقیانوس سر قطرات باران را زیر آب می کند.
- قطره بارانی که دچار مرض خود بزرگ بینی شده بود خودش را اقیانوس میدانست.
- گل وصیت کرد نواد بابل را در مقبره اش بخش کنند.
- گل سرخ به لبهایش ماتیک می زد.
- زنبور عسل هنگام سرقت شیره خام گیاهی مورد عملیات انتقامجویانه قرار گرفت.
- در اقیانوس را گشودم تمام قطرات باران به آسمان صعود کردند
- هندوانه ای که از دستم بزمین افتاد در اثر خونریزی مغزی در گذشت.
- میر آب محل به قطره قطره باران امر و نهی می کرد
- زبان قطرات باران در ناودان باز می شود.
- قطره باران میان زمین و آسمان جوانمرگ شد.
- قطره باران به عبادت اقیانوس آمد.
- چراغ قوه ام را در سیاهی شب بخاک سپردم.
- بر مزارم گلهای مومیائی رسته اند.
- با آسانسور رقص فواره می کنم.
- گلهای قالی را در اطاق می کارم.
- دنیا به تعداد ساکنین کره خاکی در ورودی دارد.



- روزانه امیدم خود کشی کرد.
- در خشکسالی گریه‌ها اشک ندارد.
- باددامن چین‌دار به تن دریا کرده بود.
- قطره باران دانه اشک ابر است.
- قبل از گریستن پیش‌بند نایلونی می‌بندم.
- قطره باران بازیگوش بین زمین و آسمان به تماشای رنگین-کمان نشسته بود.
- در قفس روزنه امید پرنده است.
- گلها را در باغچه به خاک سپردم.
- دریا در اثر رماتیسم در گذشت.
- زیباترین خنده‌ها از آن قفس است.
- اسکلت پرنده روی گل پژمرده نوحه سرائی می‌کرد.
- قطره باران در قفس اقیانوس مجبوس است.
- سیگارم را با کبریت و قطره باران روشن و خاموش می‌کنم.
- اقیانوس خال قطره باران را کنار لبش گذاشته بود.
- خورشید قطرات باران را از روی زمین جمع می‌کرد.
- قطره باران به عظمت اقیانوس فکر می‌کرد.
- اقیانوس با چشم‌های قطره بارانی اش به من نگاه می‌کند.
- اقیانوس در خودش آب‌تنی می‌کند.
- قطره باران فاصله آسمان و زمین را چکه می‌کند.

- جسد قطره باران به آسمان صعود کرد.
- چوب کبریت در اثر سوختگی در گذشت.
- قطرات باران خودشان را بخاک سپردند.
- عمر قطره باران در سقوط سپری می‌شود.
- قطره باران با اقیانوس طهارت می‌گرفت.
- خورشید برای دیدن قطرات باران از شکاف ابرسرك کشیده

بود.



- قطره باران را با پستانك بزرگ كردم.
- واژه گل را در باغچه كاشتم.
- قطره باران منزوی در اقیانوس هم تنهاست.
- قطره باران فقط می تواند يك دانه اشك بریزد.
- برای قطره باران و اقیانوس به يك اندازه احترام قائل هستم.
- زمان دست تمام موجودات دنیا را گرفته و با خودش می برد.
- وقتی چراغ روشن می کنم شب دست و پایش را جمع می کند.
- به اندازه نور چراغ قوه ام از سیاهی شب كاشتم.
- قطره باران دانه اشكم را در آغوش فشرد.
- مرگ تولدم را به سرقت برد.
- اقیانوس از تشنگی هلاك شد.
- خورشید تبخیر شد.
- تولدم انتظار مرگ را می كشد.
- جسدم را به دكتر معالجم هدیه كردم.
- آدم برفی خودش را پارو می كرد.
- قطره باران پشتوانه اقیانوس است.
- سیاهی شب نفت چراغم را لاجره سر كشید.
- آب وقتی تمام شود میمیرد.
- آخرین سلام دوره زندگی ام را به عزرائیل كردم.
- ساعتی كه خوابیده بود سرود سكوت را فریاد می كشید.

□ برای اینکه دستهای معشوقه‌ام را ببندم در حالیکه نگاهش می‌کردم دورش چرخیدم .

□ نگاه چشم راستم از نگاه چشم چپم سبقت می‌گیرد .*

□ عزرائیل دست میکوبی را که موجب مرگم شد بگر می‌فشرده .

□ گل همیشه بهار را با آب حیات آب میدهم .

□ ساعت را از کار انداختم که لحظات در آن پس انداز شوند .

□ عزرائیل موجودی را که خود کشتی کرده بود به علت همکاری

ستود .

□ از وقتی آئینه تصویرم را محبوس نموده بدون تصویر مانده‌ام .

□ فرشتگان با تیر شهاب خود کشتی می‌کنند

□ غنچه گل همراه نغمه سرائی هزار دستان شکوفان می‌شود .

□ در شیشه عمرم اشک می‌ریزم .

□ آدم مصنوعی با میکرب پلاستیکی از پا در آمد .

□ قفس بین آسمان و پرنده جدائی می‌اندازد .

□ هوا به قدری سرد بود که خورشید بخاری روشن کرد .

□ آنقدر آرام صحبت می‌کنم که ناگزیرم برای شنیدن حرفهایم

استراق سمع کنم .

□ قلبم در رگهایم خون می‌گریزد .

□ اسکلت قطره باران را در حوض به آب سپردم .

□ اقیانوس در قطرات باران غرق شد .

□ پرنده طپش قلبم با قطره خونی که در منقار داشت به دورترین نقطه جسمم به پرواز در آمد .

□ مرگ را مدیون زندگی هستم .

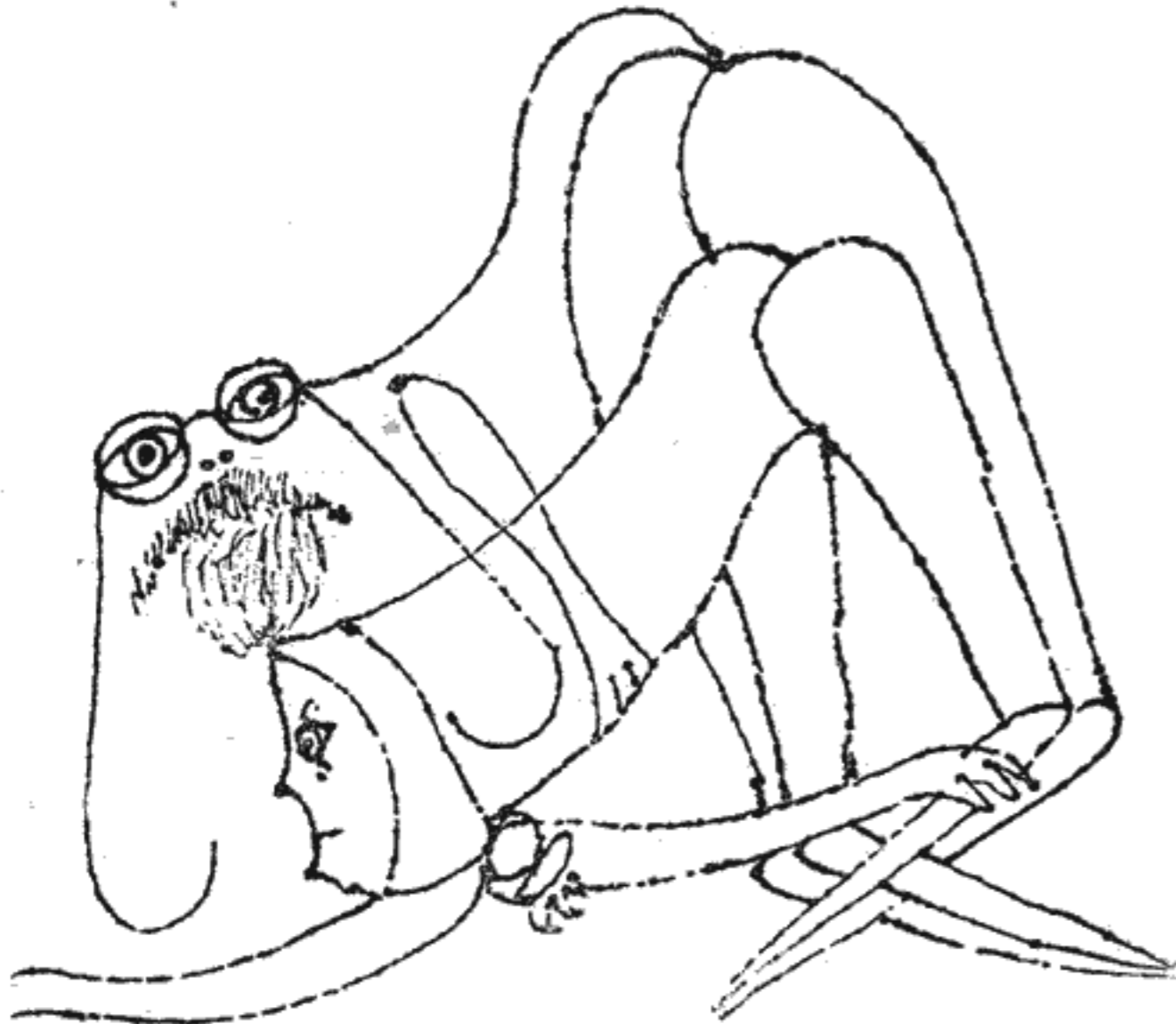
□ در اقیانوس قطرات باران را می‌شناسم .

□ در آخرین لحظه زندگی ام میکربها همراه عزرائیل روی جسمم

پایکوبی می‌کردند .

□ وقتی با خودم حرف می‌زنم سایه ام استراق سمع می‌کند .

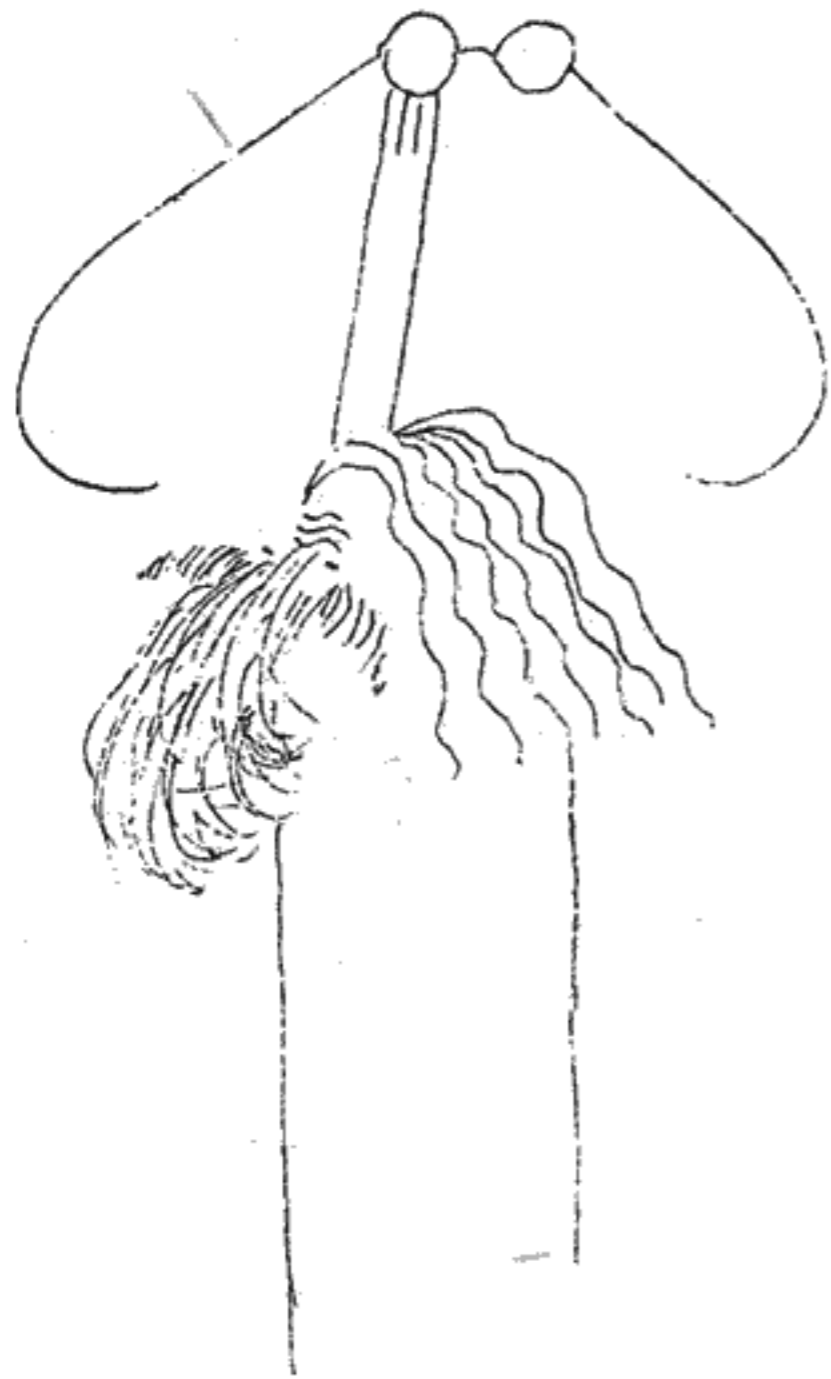
□ هوا با آسانسور دستگاه تنفسی ام بالا و پائین میرود .



- انسان پس از مرگ ضربان قلبش را پس انداز می کند.
- در مقابل آئینه هم تنها هستم .
- عزرائیل در جشن تولدمرگم شرکت کرد.
- چشمت نزدیکترین ستاره است.
- پرنده روی زمین نشسته بود و سایه اش روی درخت .
- گل ناامیدی در روزنه امیدم شکوفان شده است.
- با قطره چکان دانه اشک مصنوعی می سازم.
- هواپیمای فراموشکار بدون خلبان پرواز کرد.
- در جشن تولدم خود کشتی کردم .
- عنکبوتی که تارش ته کشیده بود با آسانسور پائین آمد .
- قطره باران ضربان قلب ابر است.



- زیبایی گل پژمرده به آسمان صعود کرد .
- عزرائیل ضربان قلبم را استراق سمع می کند.
- پدر و مادر دست نطفه را دست عزرائیل می گذارند.
- سیاهی تاریکخانه تا چشمش به سیاهی شب افتاد کلاهش را به احترامش بلند کرد.
- چراغ قوه ام سیاهی شب را می مکند.
- روزنه امیدم سقوط کرد.
- بر مزار روزنه امیدم دسته گلی نثار کردم.
- قطره باران از ترس غرق شدن چتر نجات بست .
- قلبم به لحظاتی که فوت می شوند تسلیمت می گوید .
- سکوت با حرف بی صدا تکلم می کند .
- آبپاش مهربان به خاطر شادانی گلها اشک می ریخت .
- ضربان قلبم را یکی پس از دیگری به عزرائیل تحویل می دهم .
- در خودم محبوسم .
- با دسته گل به استقبال مرگ شتافتم .
- لحظه سلول زمان است .
- در محل دیدار، زیر آوار لحظه انتظار مدفون شدم .
- با دسته گلی که از ضربان قلبم ساخته ام به استقبالت می آیم .
- گلبول های سفید و قرمز خونم در جشن تولد قلبت شرکت کردند .
- وقتی سردم می شود قرص خورشید را قورت می دهم .



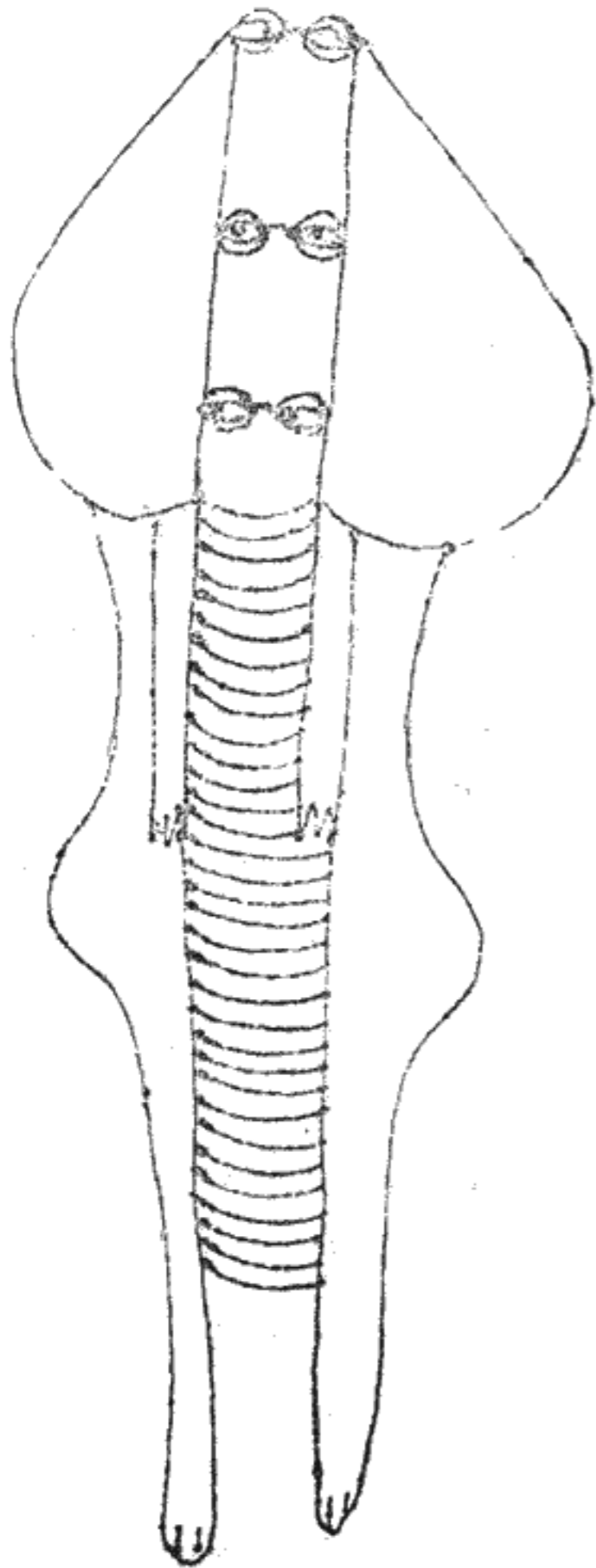
□ ساعت با خودش حرف می زند .
 □ در آخرین لحظه عمرم جلوی آینه خودم را بین مرگ و زندگی ایستاده دیدم .

□ لحظه را زیر میکروسکپ تبدیل به قرن نمودم .
 □ وقتی به جوجه تیغی نگاه می کنم نگاهم زخمی می شود .
 □ تیک تاک سخنرانی ساعت است برای لحظات .
 □ اگر هزار دستان بودم تمام عمرم برای گل سرخ قلبت نغمه - سرائی می کردم .

□ با گل سرخ قلبم بدیدنت می آیم .
 □ مرگم متولد خواهد شد .
 □ عمر قرن کفاف نداد لحظه انتظار را به پایان برساند .
 □ سیاهی گیسوانت مصرف برقم را چند برابر کرده است .
 □ از قطره بارانی که به دیدنم آمده بود با چتر پذیرائی کردم .
 □ قطره اشکم با دانه باران ازدواج کرد .
 □ ستارگان روزها به سیاهی گیسوانت پناه میبرند .
 □ جسد پرنده ای را که سقوط کرده بود با آب آبشار شستشو

دادم .
 □ برای اینکه تصویر پرنده محبوس را آزاد کنم آینه اش را به افق دوردست پرتاب نمودم .
 □ اسمم را از لیست زندگان قلم زدیم .
 □ نگاهم در تماشای روی ماهت ته کشید .

□ خدا حافظی را توی مفرز سلام شلیک کردم .
 □ عزرائیل قابله ای است که مرگ را متولد می کند .
 □ در تاریکخانه گیسوانت هر ستاره خورشیدی است .
 □ در سیاهی تاریکخانه شب صبحگاهان ظاهر می شود .
 □ گیسوان سیاهت شب بی ستاره ایست که خورشید در آن شکوفان است .



□ عزرائیل خودکشی کرد.

□ مرگ زیباترین سقرطهاست.

□ برای پرنده‌ایکه سقوط کرده بود در افق دور دست مقبره

ساختم.

□ پرچم خداحافظی را در قله قلبم به اهتزاز در آوردم.

□ هنگام سقوط با آبخار به گردش پرداختم.

□ وقتی اشک میریزم غمم چتر بالای سرش نگه میدارد.

□ پاسخ سلامهای امروزی خداحافظی است.

□ سلامهای امروزی ارزش خداحافظی را هم ندارد.

□ خورشید هم نمی‌تواند با سیاهی گیسوانت مبارزه کند.

□ قطره باران به اندازه‌ای بزرگ بود که در ناودان گیر کرد.

□ با خطوط گرامافون پولیور صوتی یافتیم.

□ آخرین لحظه عمرم به قله زندگی ام صعود کرد.

□ تیک تاک در حکم نفس کشیدن ساعت است.

□ سلام تا خدا حافظی عمر می‌کند.

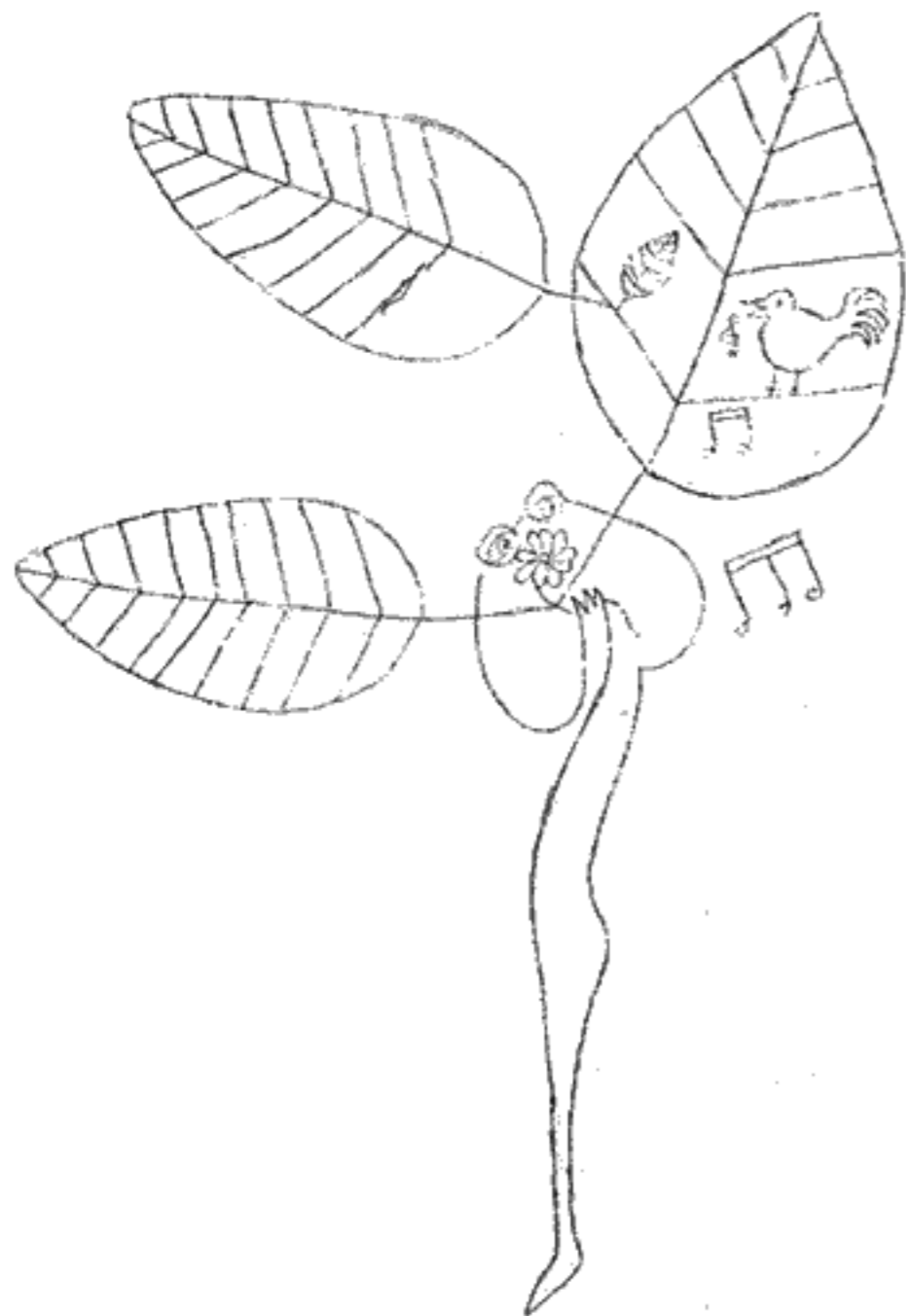
□ مرگ سلام خداحافظی نامیده می‌شود.

□ قطرات باران به خاطر رویاندن نباتات یکی پس از دیگری

خودشان را به خاک میسپارند.

□ نور چراغ قوه‌ام در دل شب جوانه میزد.

□ سیاهی تاریکخانه عکاسی با اشعه خورشید خودکشی کرد.



نور چراغ قوه ام سیاهی شب را سو راخ کرد.

شب از گیسوانت با چراغ قوه می گذرد.

آب حیات جانسپرد.

کلام را به احترام سلامی که بدون جواب مانده بود بلند

کردم.

وقتی گردباد کلام را برد برای گرفتنش دور خود می دویدم.

سیگار خا کستر نشین شد.

خورشید شبم صبحگاهی را لاجرعه سر کشید.

موجودی که در خود کشی اش با شکست روبرو شده بود از

ناراحتی سکنه کرد.

کسی که خود کشی می کند به مرگ نیاز مبرم دارد.

در پایان زندگی کره زمین غروب می کند.

هنگام استریپ تیز گل پرپر شد.

باد گلبرگ های گل پرپر شده را همراه خود تا انتهای پائیز

برد.

اگر آبخار بودم بطرف آسمان صعود می نمودم.

رودخانه فراموشکار بسترش را گم کرد.

طلوع نکرده غروب نمودم.

مرگ مرا فراموش کرده است.

رودخانه سردر پی دریا نهاده بود.

شب هنگام دست شبم را روی گل نشاندم.

يك عمر به زندگی میدیویم.

شب هنگام شبم روی تصویر گلی که در آب افتاده بود نشست.

در روز ابری خورشید دهها بار غروب می کند.

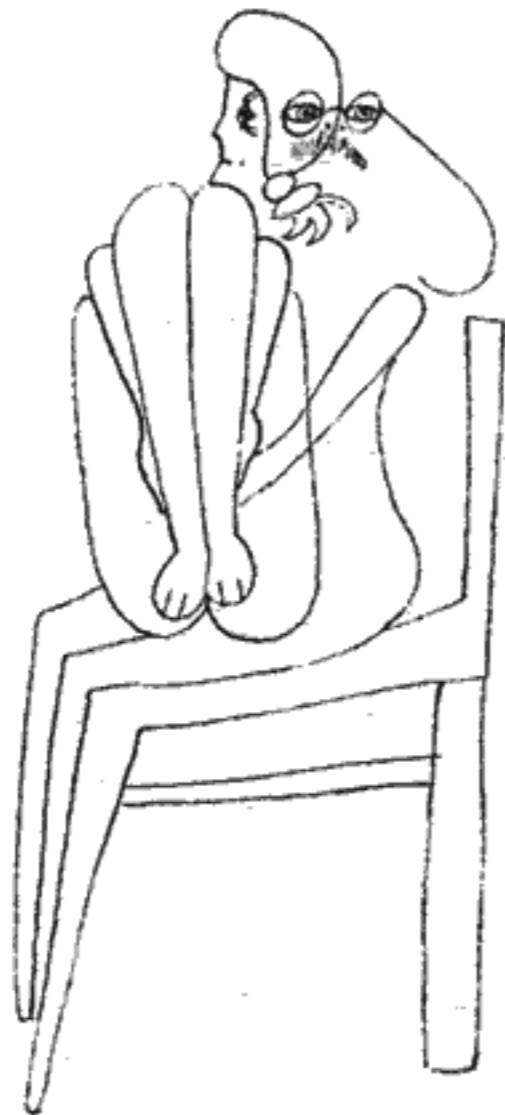
وقتی قالیچه را کنار باغچه انداختم گل های باغچه با گل های قالی

احوالپرسی کردند.

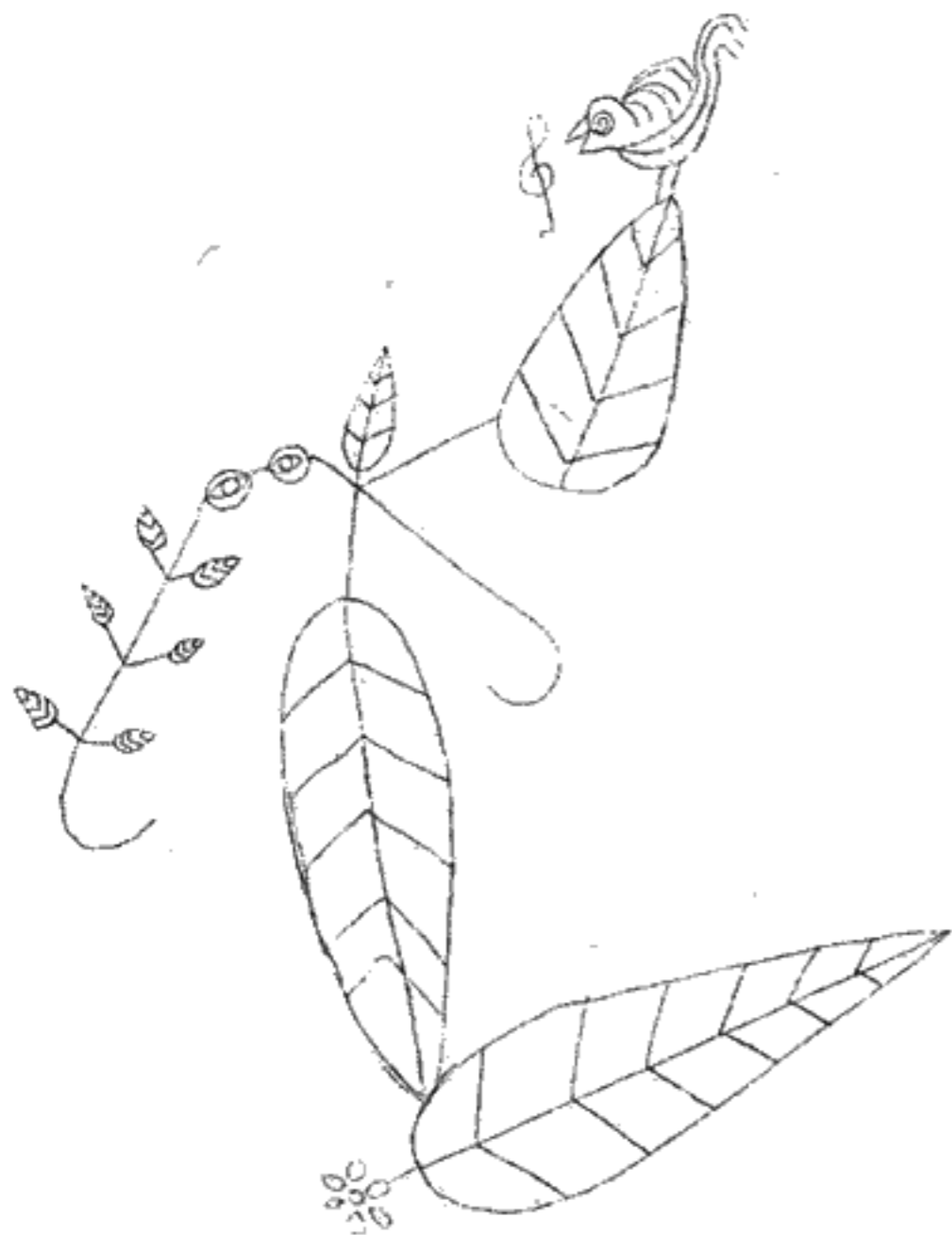
بهانه همه جا را گلکاری کرد.

- در لحظه جدائی ساعتی از وسط به دو نیم شد.
- ساعت زنانه وقتی هم بخوابد تیک تاک می کند.
- فواره را دور گردن حوض پیچیدم و آن را خفه کردم.
- وصیت کرده ام جسدم را در روزنه امیدم به خاک بسپارند.
- دو رودخانه چنان تصادف کردند که هر دو به سرچشمه شان باز گشتند.

- صعود و سقوط فواره بهم چسبیده اند.
- پرنده توانست قله قفس را فتح کند.



- بدن خورشید را تا بحال ندیده ام.
- تمام باغبانها زیر نظر بهار کار می کنند.
- غروب قلبم تماشائی است.
- قلبم در سکوت غروب نمود.
- خورشید به شب شبیخون زد.
- زالو خودنویش را از قلبم پر نمود.
- برای آدم خوشبین مرگ یعنی زندگی.
- وقتی رفتی قلبم غروب کرد.
- اعضای داخلی ام غرق تماشای طلوع قلبم شده بودند.
- ستارگان در خورشید غروب می کنند.
- همراه صدای امواج بدنت به ساحل قلبم میرسد.
- لرزش اندامت در گلهای لباست می وزد.
- گلهای لباست همراه لرزش اندامت می رقصیدند.
- باد سرزده داخل گفتگوی گلها شد.
- صدای پایت دیوار صوتی قلبم را می شکند.
- از همه طرف به تو محدودم.
- عقاب پیر در تار عنکبوت جان سپرد.
- روی جسد باغبان گل روئید.
- سیل جسد درخت را تا گورستان بدوش کشید.
- مرگ در قلبم جوانه زد.
- نهال عصال پیری درخت است.



- پرنده ای که در بهار روی شاخه درخت نشست پایش جوانه زد .
- گلها جسد باغبان پیر را گلباران کردند .
- خورشید پشت پلکهایت غروب کرد .
- پرواز دربال پرنده محبوس پژمرد .
- رودخانه نگاهم در اقیانوس آبی چشمت می ریزد .
- فریاد سیم تلفن را ضحیم کرد .
- باغبان بخاطر درختی که در بهار سبز نشده بود دروبان سیاه زد .
- بهار در پائیز روئید .
- وقتی گل بهار پرپر شد؛ پائیز گل کرد .
- هر برگ زرد پائیز کوچکی است .
- نشانی پائیز را از برگ زرد گرفتم .
- برگ زرد آرامگاه برگ سبز است .
- صدای پایت را آویزه گوشم کردم .
- لیوان خالی را به سلامتی خشکسالی نوشیدم .
- عنکبوتی که تصویرش در آب افتاده بود تارش پوسید .
- به عبادت درختی رفتم که در بهار سبز نشد .
- عنکبوت فاصله بین سقف و کف اطاق را اندازه گرفت .
- پائیز پشت چراغ قرمز گل سرخ انتظار گذشتن از بهار را میکشید .
- خشکسالی سر دریا را زیر آب کرد .
- آبپاش سرش را روی پای گل تشنه نهاده بود و اشک می ریخت .
- باغبان پیر از گلهای قالی مواظبت می کند .

- گلها همراه اشک آبپاش رشد می کنند .
- عنکبوت وقتی لباسش را می شوید روی تارش پهن می کند .
- هر اندازه مردم از هم دور شوند صندوقهای پست بهم نزدیک می شوند .
- قلبم را با قلبت میزان می کنم .

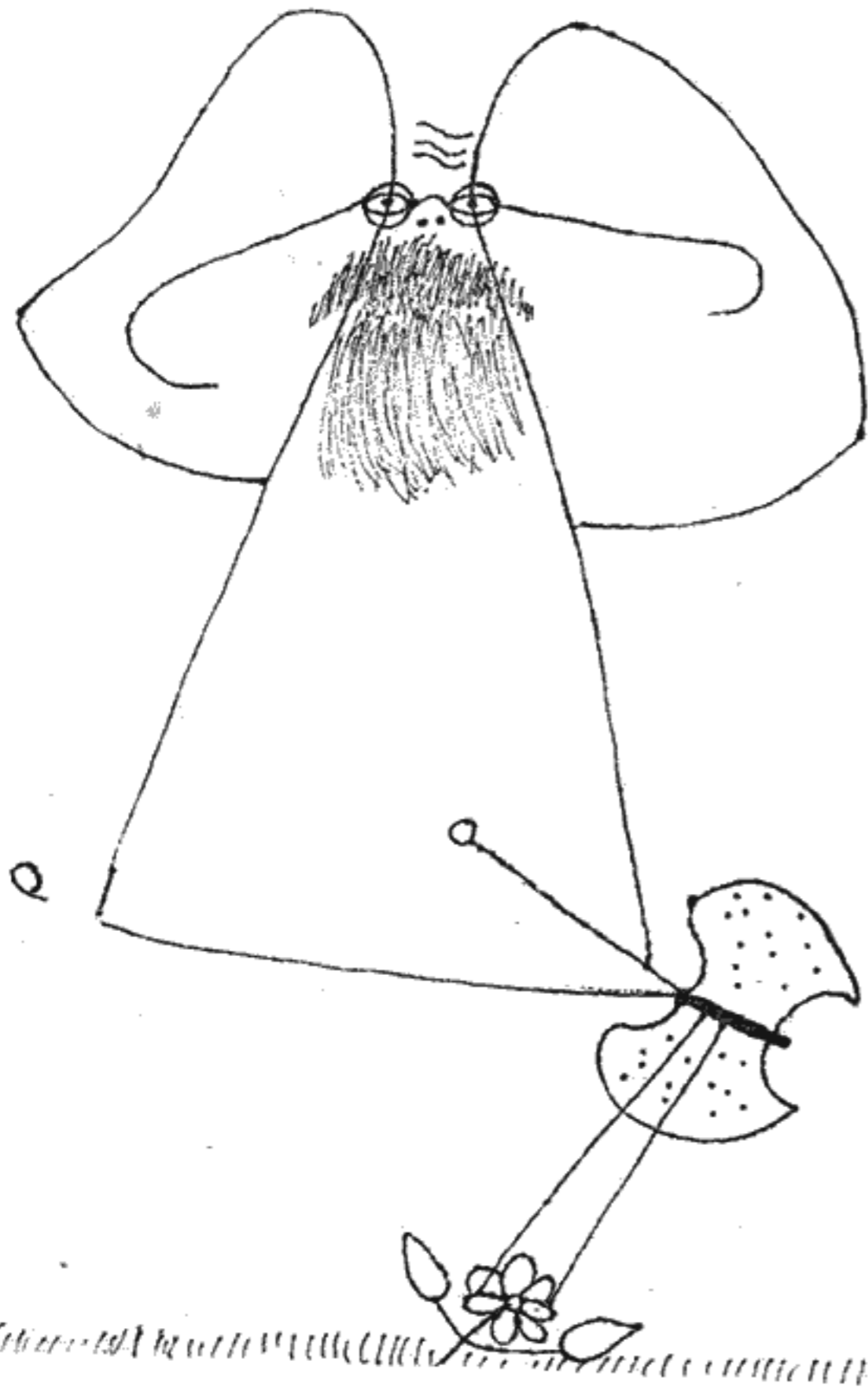


- نسیم بهاران میداند لرزش اندامت چقدر لطیف است.
- صدای پایت از دورترین نقطه به گوشم مهاجرت کرد.
- تمام گلها به پائیز ختم می شوند.
- پروانه طبقه دوم آشیانه بلبل را اجاره کرد.
- قطره اشکم شبمنی است که روی گل دامت می نشیند.
- امواج تصویرگلی را که در آب افتاده بود پرپر کرد.
- باغبان وقتی فهمید فراموش کرده گلها را آب بدهد از خجالت آب شد.

- قلبم از روی دفتر نت زندگی آواز می خواند.
- شب هنگام کرم های شب تاب گل باغچه را چراغانی کردند.
- قلبم هزار دستانی است که برای گلهای پیراهنت نغمه سرائی می کند.

- خورشید تصویر گل یخی را که در آب افتاده بود آب کرد.
- گل وجودم را در باغچه زندگی کاشتم.
- تصویر شاخه خشک در آب گل کرد.
- سپیده دم پروانه آهسته بال میزد که گلها از خواب بیدار نشوند.
- در رگهای گل گلاب جریان دارد.
- هزار دستان خواب گلهای پیراهنت را می بیند.
- با ضربان قلبم گلهای پیراهنت را شماره می کنم.
- بلبل با کلید سل در آشیانه اش را باز می کند.
- گل مهربانی را در قلبم کاشته ام.

- پرنده روی سایه‌اش سقوط کرد .
- خورشید سایه‌ام رازمین زد .
- تصویر پرنده در امواج دریا غرق شد .



شب هنگام تصویر ستارگان همراه قطرات اشکم روی دامنم می‌ریخت .

تصویر گلی که در حوض افتاده بود آب را معطر کرد .

شب هنگام تصویر ستاره‌ای را که در حوض بدون آب افتاده بود پانسمان کردم .

ابر بحال خشکسالی می‌گریست .

نجات غریق تصویر ستارگانی را که در آب افتاده بودند نجات داد .

گل‌های پیراهنت را در گلدانی که در اطاق خواب است میگذارم .

چاه زرخدانت به آب حیات رسید .

پائیز در بهار بزرگترین دسته گلها را به آب داد .

پرنده هنگام پرواز سنگ کلیه‌اش را بطرف شکارچی نشانه‌گیری کرد .

گل وجودت ۳۷ درجه حرارت دارد .

گل دیوانگی زیباترین گلهاست .

شفق برگ زرد بزرگی است که حکایت از پائیز خورشید می‌کند .

با دسته گلی که از پیراهنت چیده‌ام انتظارت را می‌کشم .

تصویر دسته گل را بر مزار آب نهادم .

تصویر گلی که در آب افتاده بود در آغوش موج می‌رقصید .



- پرنده پیر از راه زمینی عازم افق دوردست شد.
- قلبم نگاهم را به سوی معشوقه‌ام هل می‌دهد.
- تمام گلها به پائیز ختم می‌شوند .
- برای اینکه با گرما خود کشی کنم روی خط استوا دراز

کشیدم .

- زیر خاک غروب کردم.
- با دسته گل به عیادت برگ زرد رفتم .
- تصویرم در آینه بخواب رفت .
- ابرو پستانش را در دهان گل تشنه نهاد .
- سلام در خدا حافظی غروب کرد.
- قبل از اینکه قلبم را به معشوقه‌ام بدهم رویش نوشتم: پس

گرفته نمی‌شود.

- وقتی گل پرپر شد بهار گریست.
- قوه جاذبه زمین پای فواره را گرفت و از بالا پائین کشید .
- وقتی گل پرپر شد پروانه‌ایکه روی آن نشسته بود با چتر فرود

آمد .

- برگ زرد اشک بهار است.
- روحم هنگام صعود به آسمان چتر بدست از ابر گذشت .
- بهار جلوی چشم پائیز گل کرد.
- بامدادان خورشید بر قله کوه روئید.
- مغزم غرق تماشای پرواز افکارم در افق دور دست گردید .

- بهار خودش را گلکاری می‌کند.
- جسمم در چشمه آب حیات دست و رویش را شست.
- پائیز بهار را مصلوب کرد.
- روزها با بستن چشمم به دیدن شب می‌روم .
- بهار برای برگ زرد فاتحه خواند.

□ وقتی خودم را از بالای ساختمان بطرف زمین پرتاب کردم
در آغوش قوه جاذبه زمین جان سپردم.

□ خودم را پیش عزرائیل بیمه نمودم.

□ میکرب زیر میکروسکپ به دکتر آزمایشگاه دهن کجی کرد.

□ ماه عسل را با معشوقه ام در قلبم گذراندم.

□ تختخواب دونفره بر مزار ازدواج نافرجام اشک می ریخت.

□ وقتی دلم برای خودم تنگ می شود مقابل آینه می ایستم.

□ خشکسالی در کویر کمین کرده است.

□ درخت طوری ایستاد که رویش بطرف بهار و پشتش بسوی

پائیز باشد.

□ آبشار با زبان حباب تکلم می کند.

□ خشکسالی در کویر شنا می کند.

□ گل حمام شبنم گرفت.

□ رودخانه به قصد خودکشی روی کویر دراز کشید.

□ خشکسالی برای بهار خط و نشان کشید.

□ به گل پر پر شده تسلیم گفتم.

□ وقتی بهار با پائیز دست داد رنگش زرد شد.

□ قطرات اشکم گلبرگهای گل بینائی ام هستند.

□ خشکسالی ابر را هدف گلوله قرار داد.

□ وقتی میخوابم افکارم را خواب می بینم.

□ موجودی که به قصد خودکشی روی خط آهن خوابیده بود

با سوت قطار از خواب پرید و پا به فرار گذاشت.

□ برای تصویر گلی که در آب افتاده و شنا نمی داند خیلی دلم

می سوزد.

□ جسمم به عزرائیل پشت پا زد.

□ زبانم به واژه ها مدیون است.

□ برای دیدن افکارم جلوی آئینه فکر می کنم.

□ قطار واژه ها از دهان سخنران عازم گوش شنوندگان شدند.

□ واژه ها پس از سخنرانی به دهان سخنران باز گشتند.

□ برای اینکه به آینه بی اعتنائی کنم چشم بسته مقابلش می ایستم.

□ سخنران گوش شنوندگان را باز دید کرد که پنبه داخلش مانده

باشد.

□ جسمم، مرگم را اعلام کرد.

□ وقتی فواره را باز کردم حوض چتر بالای سرش گرفت.

□ ستارگان گلبرگهای گل شب هستند که در خورشید پرپر

می شوند.

□ وقتی رودخانه تصویر گل را برداشک در چشم باغبان حلقه زد.

□ پروانه ها را بین گلهای باغچه تقسیم نمودم بهر گلی يك

پروانه رسید.

□ تصویر گل در آب روئید.

□ يك عمر دنبال روزنه امید گشتم.

□ عنکبوت مهربان بادسته گل به عبادت مگسی که در تارش گرفتار

آماده بود شتافت .

به اندازه‌ای تصویر گلها در آب افتاده بود که آب دیده نمی‌شد.

پروانه با ماه روی تصویر گلی که در آب افتاده بود نشست .

لباس معشوقه‌ام را با گرمای قلبم خشک می‌کنم.

پرنده آنقدر روی تصویر گلی که در آب افتاده بود نشست

تارما تیسم گرفت.

ساعتی از خواب پرید.

عنکبوتی که هنگام فرود آمدن خوابش برده بود با کف

اطاق تصادف کرد.

ساعتها با زبان تیک تاک تکلم می‌کنند .

آب در خودش شنا می‌کند .

عنکبوتی که تارش ته کشیده بود به قصد خود کشی خودش

را از سقف به پائین پرتاب کرد.

تصویر درخت در آب افقی می‌روید .

نشانی کلاهم را از باد می‌گیرم .

باد مهربان کلاهم را به احترام دوستم بلند کرد.

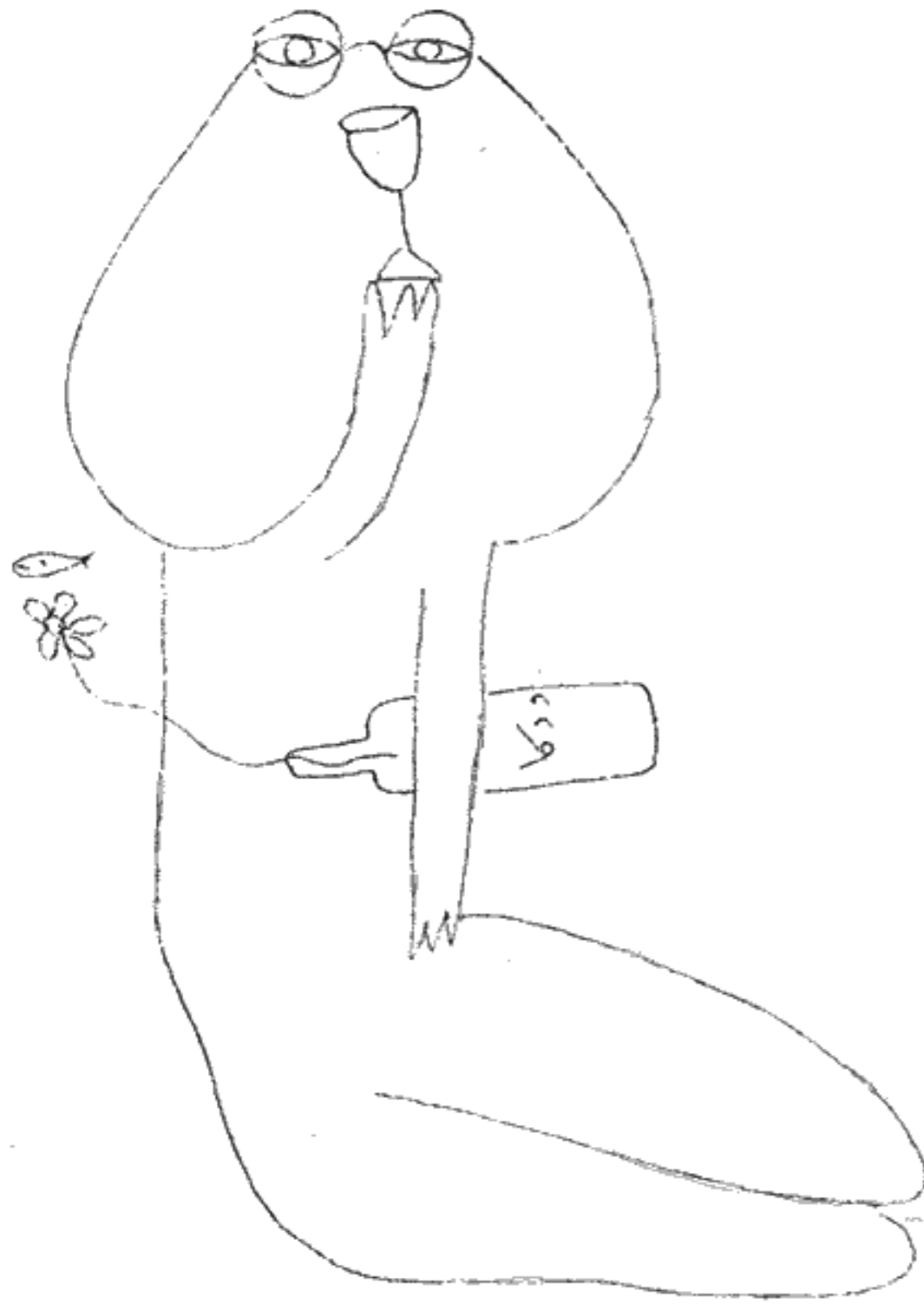
پروانه قلبم روی گل پیراهنت نشست.

طلوع در غروب می‌میرد .

جای پای خشکسالی را در بستر خشک رودخانه جستجو می‌کنم.

وقتی تصویر درخت در حوض افتاد آبش سر رفت.

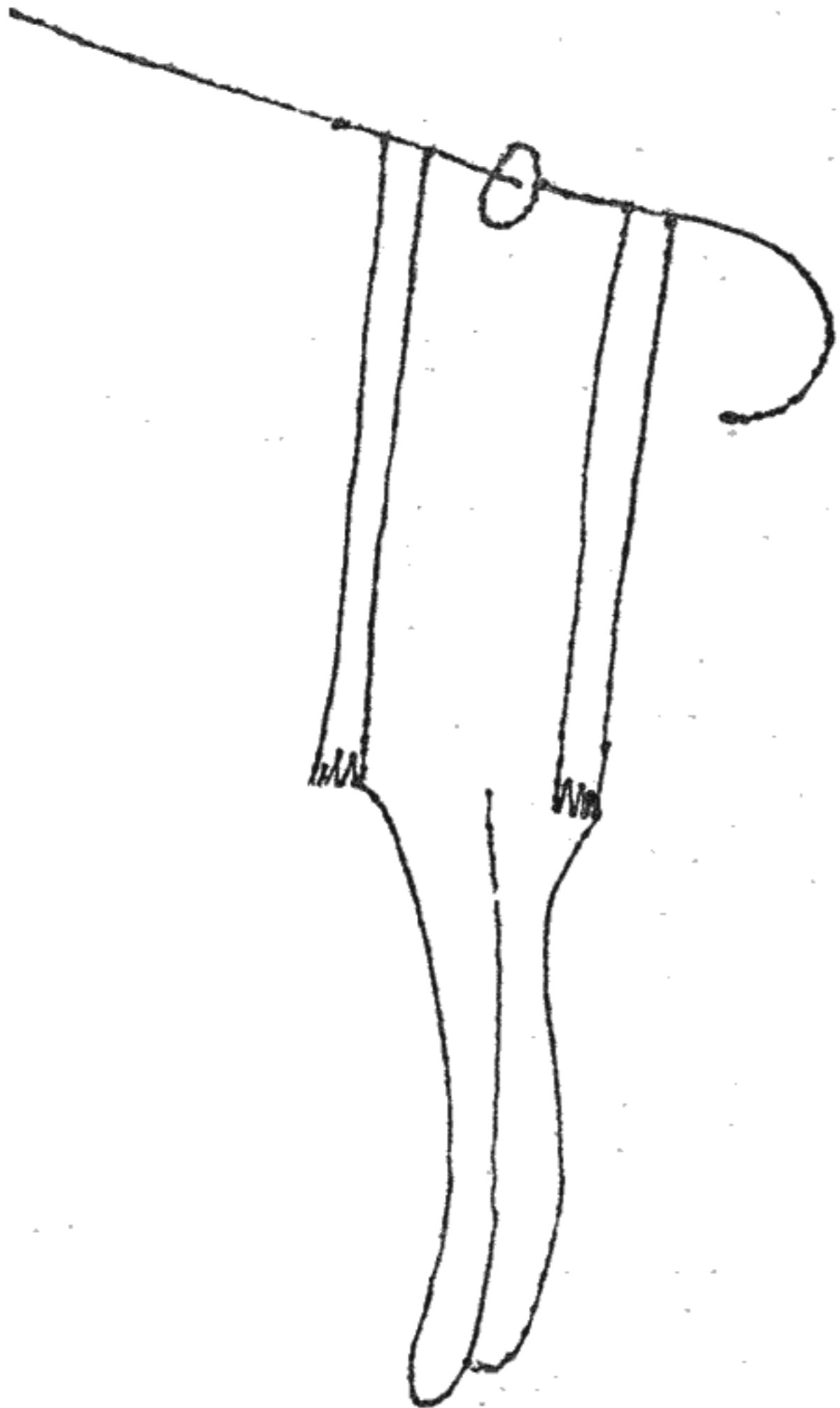
قلبم يك عمر برای اعضای داخلی‌ام سخنرانی کرد .



عزرائیل در آب حیات غرق شد.

افق دوردست با دسته گل به عیادت پرنده‌ایکه سقوط کرده

بود شتافت .

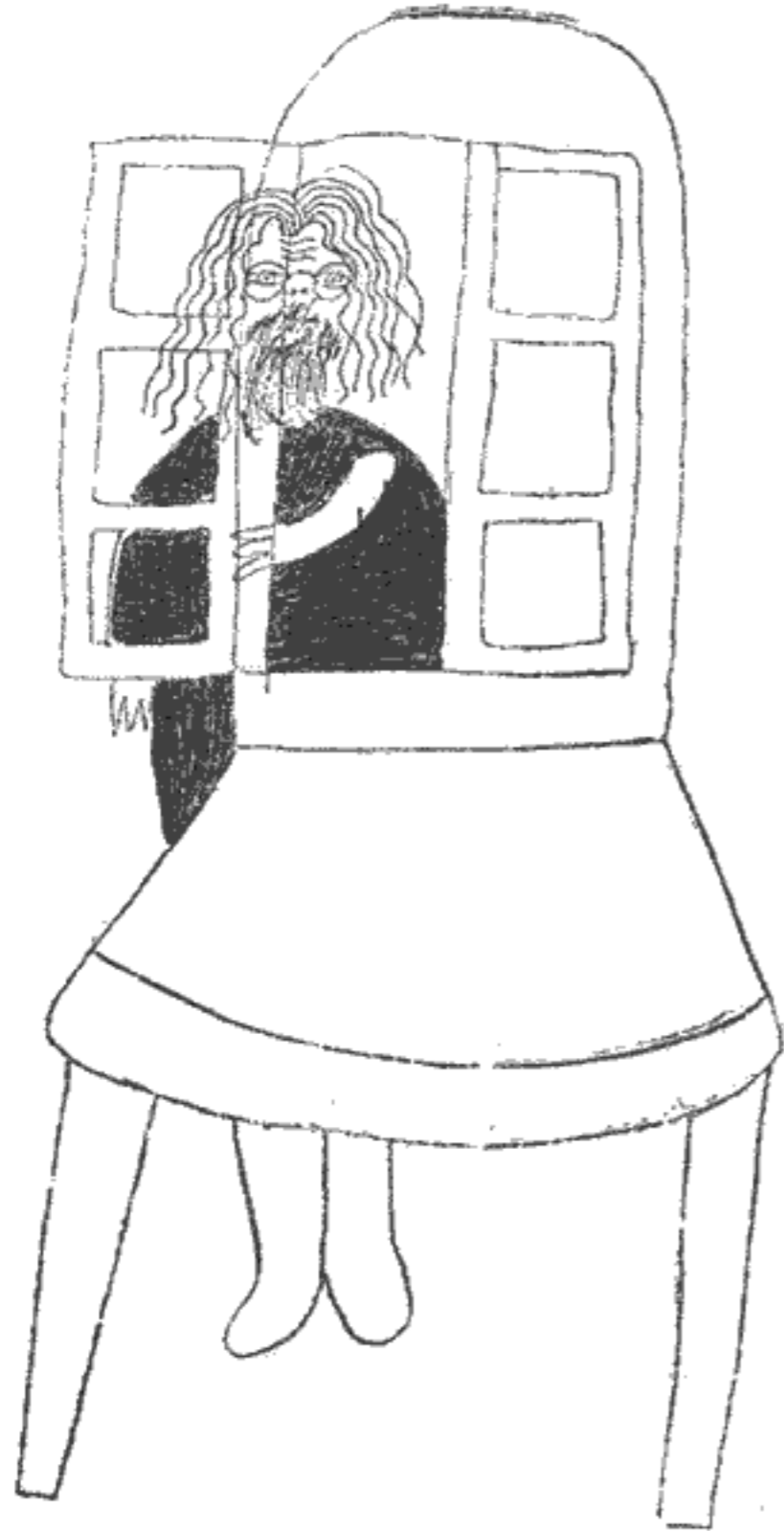


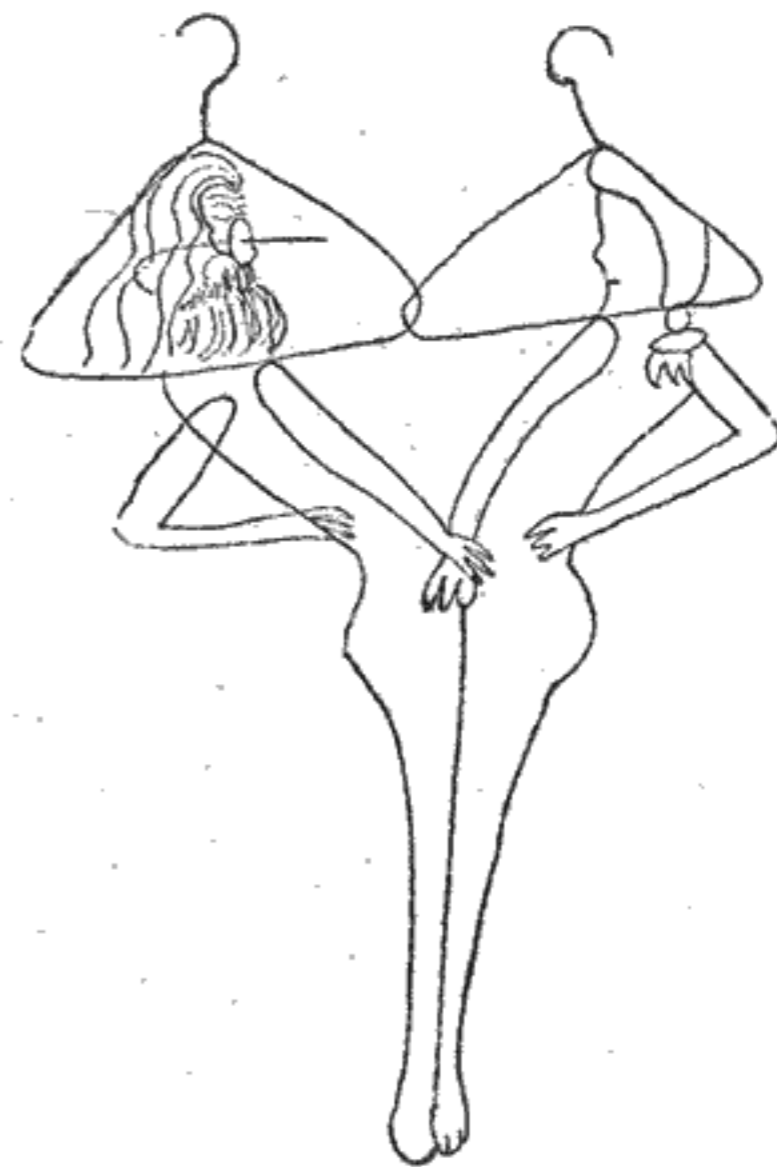
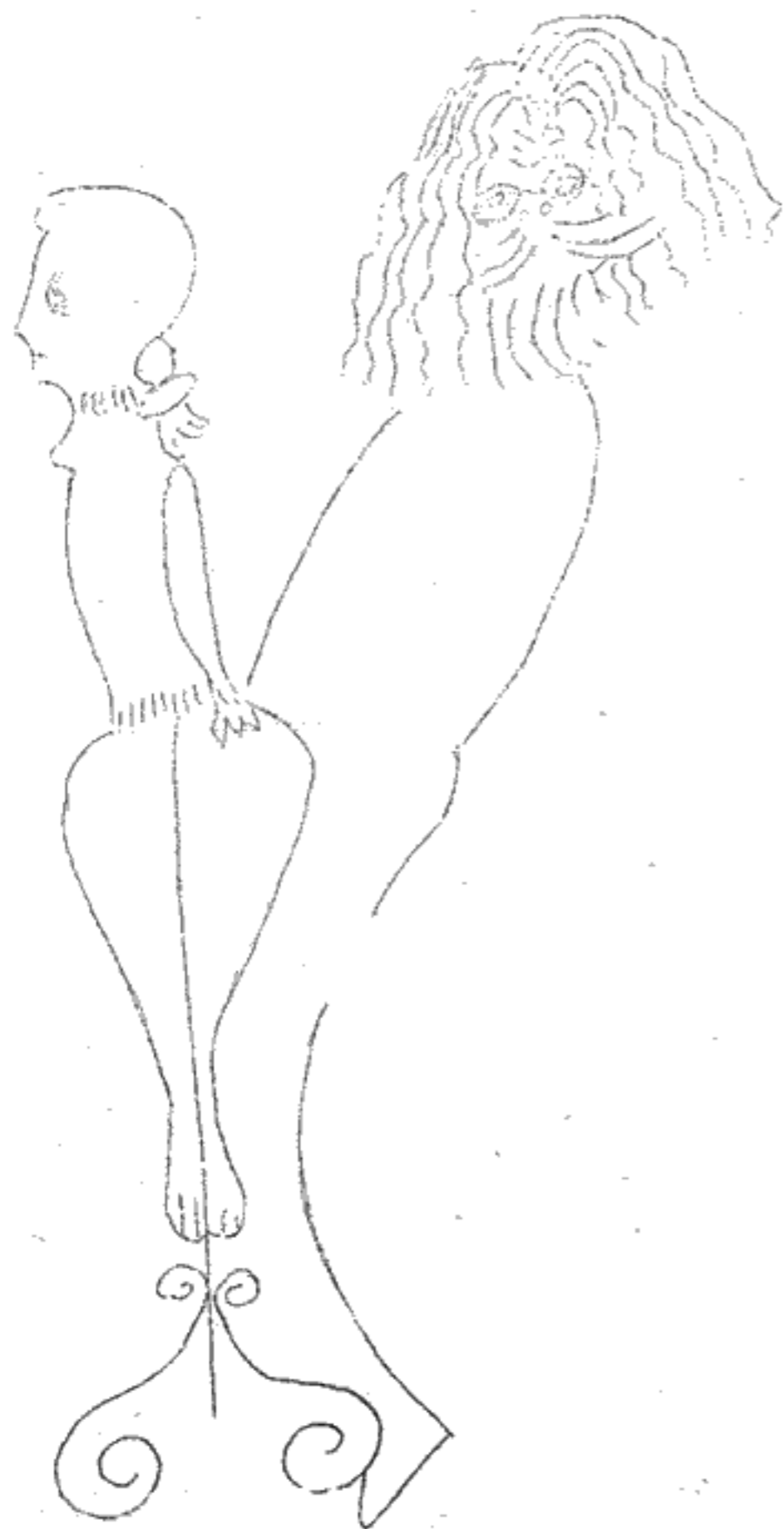
- نمای خارجی سلام را با خدا حافظی تزئین نمودم.
- نسل سلام منقرض شد.
- پرنده پیرروی سایه شاخه درخت نشست.
- خدا حافظی‌ها فرصت سلام نمی‌دهند.
- در بستر خشک‌رود خشکسالی دراز کشیده سات.
- سالهاست از خودم خدا حافظی کرده‌ام.
- در تاکستان قطرات باران به صورت خوشه باگور فرود می‌آیند.
- برای ملاقات قوه جاذبه زمین خودم را از بالای ساختمان به پائین پرتاب کردم.
- آب با ترکیدن حباب از خواب پرید.
- آبپاش مهربان به خاطر شادابی گلها اشک می‌ریخت.
- سوراخهای آبپاش روزنه امید گلها هستند.
- باد و آب دست یکدیگر را در حباب فشردند.
- وقتی يك چشمم را می‌بندم دنیا را نصف می‌بینم.
- حباب، قطره باران متکبر.
- آبشار به قصد خودکشی خودش را از پائین به بالا پرتاب کرد.
- رودخانه به قصد خودکشی تبدیل به آبشار شد.
- آب از بی‌گلی پژمرد.
- قوه جاذبه زمین روی قله کوه ایستاده بود.
- خشکی از سرحوض خالی سررفت.

- دره تواضع و کوه غرور قوه جاذبه زمین است.
- خشکسالی از پستان ابر آب می نوشید .
- جسد رنگین کمان را مومیائی کردم .



- با سقوط آبخار لبخند بر لب قوه جاذبه زمین ظاهر شد.
- بهار خاطر آتش را روی برگ سبز نوشت.
- خدا حافظی سلام را بلعید.





- خشکسالی مزه آب را نچشیده جانسپرد .
- قطره باران تبخیر شده کوچکترین ابر را در آسمان بوجود آورد .
- در شب مستی قطرات باران بصورت خوشه انگور روی سرم می باریدند .
- دریا با قطرات باران تسبیح می اندازد .
- دختر گل فروش در پائیز گلهای پیراهنش را می فروشد .



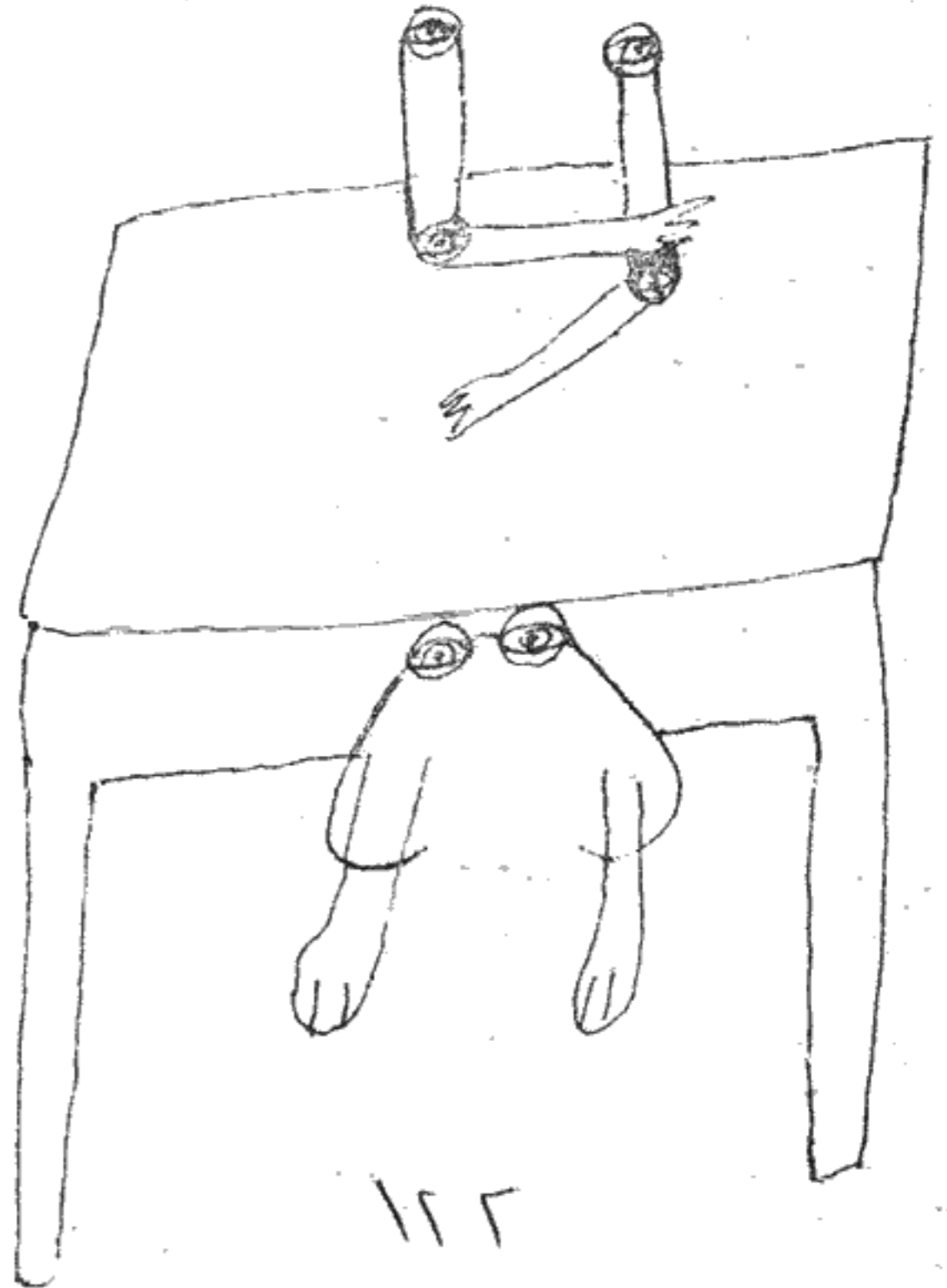
- خشکسالی ماسک ابر به چهره کشیده بود .
- تا از ابر اجازه نگیرم اشک نمی ریزم.
- وقتی پیراهن گلدارت را می پوشی بهار حسودیش می شود.
- مغزم افکارم را درک نمی کند.
- با پیراهن گلدارت گلستان بی خاری.
- بهار در پائیز پیر می شود.
- وقتی پیراهن گلدارت را می پوشی گلها جان می گیرند.
- شکوفه پیراهنت با حرارت بدنت رشد می کند .
- وقتی پیراهن گلدارت را می پوشی گل را با گل تزئین می کنی.
- بهار نسبت به گلهای قالی هم عشق می ورزد .
- گلستان اندامت را با پیراهن گلکاری می کنی.
- پارچه ساده را هم وقتی می پوشی گلدار می شود.
- بهار در باغ برگ سبز میکاشت.
- بهار در پائیز گل کاغذی را بو می کرد.
- بعد از سخنرانی يك سطل واژه به زبانم تزریق نمودم.
- باغبان مهربان وصیت کرد با آبی که می خواهند جسدش را بشورند گیاه تشنه ای را سیر آب کنند.
- بهار همراه آخرین گلی که پرپر شد پژمرد.
- وقتی تونیستی نگاهم حوصله نمی کند پایش را از چشمم بیرون بگذارد .
- وقتی به تو نگاه می کنم چشمم از من تشکر می کند.

شکارچی خودم بودم.

گل‌های پیراهنت گل وجودت را به عنوان ملکه زیبایی گلها

انتخاب کردند.

وقتی تو نیستی نگاهم دست خالی به چشمم باز می‌گردد.



با نگاهت قلبم را چراغانی می‌کنم.

در بهاران از ترس اینکه گیاه روی گونه‌ام نروید اشک

نمی‌ریزم.

در میان گریستن اشکم ته کشیدم مجبور شدم يك لیوان آب

بنوشم.

باغبان گل‌های پیراهنت هستم.

گل‌های دامن‌ت را با قطرات اشکم سیراب نمودم.

پرنده محبوس خمیازای به بلندی افق دوردست کشید.

آدم خودپرست در باره خودش سخنرانی کرد.

اگر خورشید عینک دودی بزند خلایق احتیاج دارند عینک

آفتابی بزنند.

از نمایشگاه نگاهت دیدن کردم.

با تصویرت در آینه وعده ملاقات گذاشتم.

وقتی به آینه رسیدم دیدم تصویرم نیمساعت است که منتظرم

است.

خودم را به‌جا نمی‌آورم.

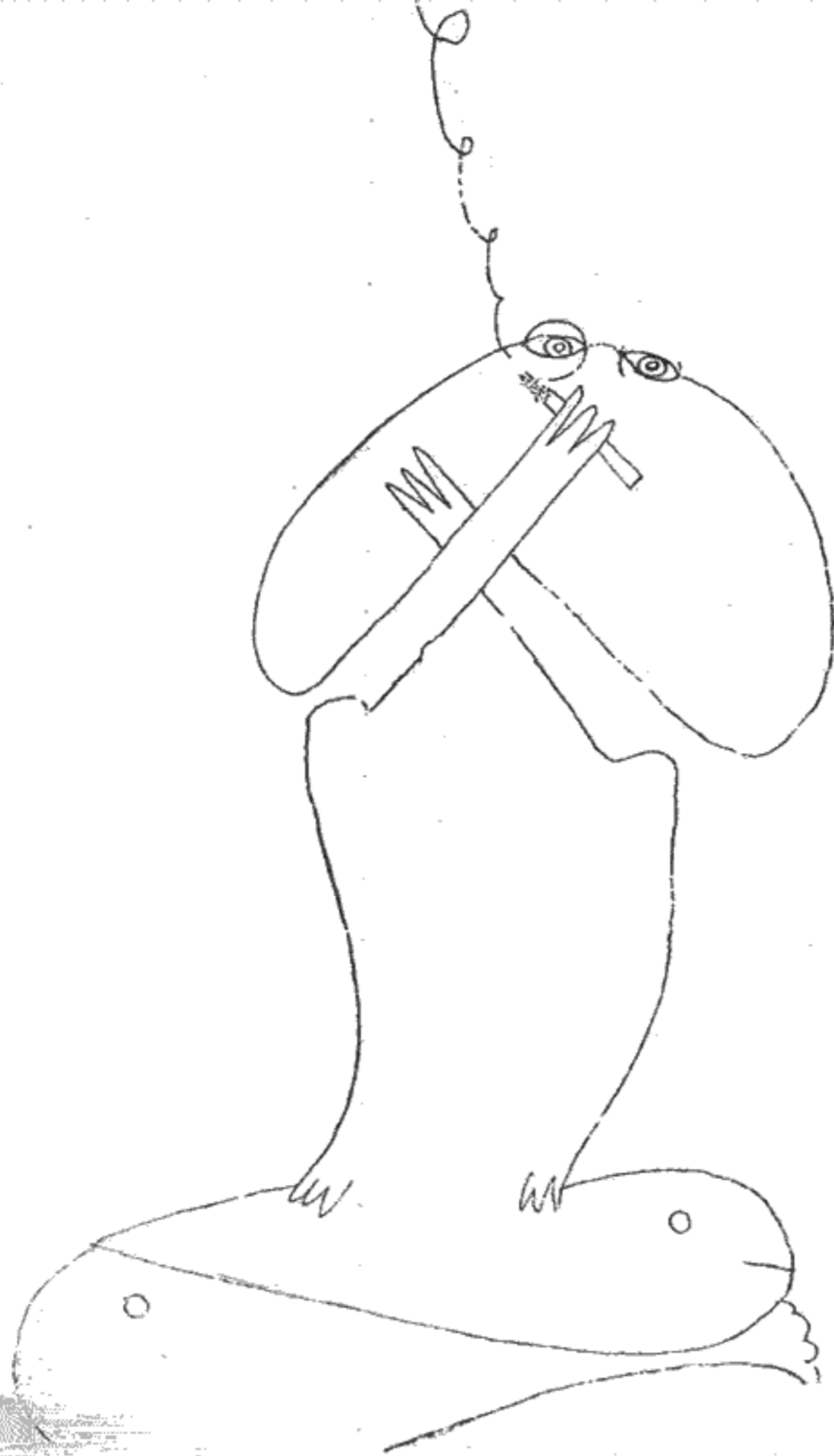
تصویرم آینه را شکست و از آن خارج شد.

نسل سلام را تکثیر می‌کنم.

آینه شکسته تصویرم را مجروح کرد.

نگاهم آنقدر پیش تو ماند تا راه بازگشت به چشمم را فراموش

کرد.

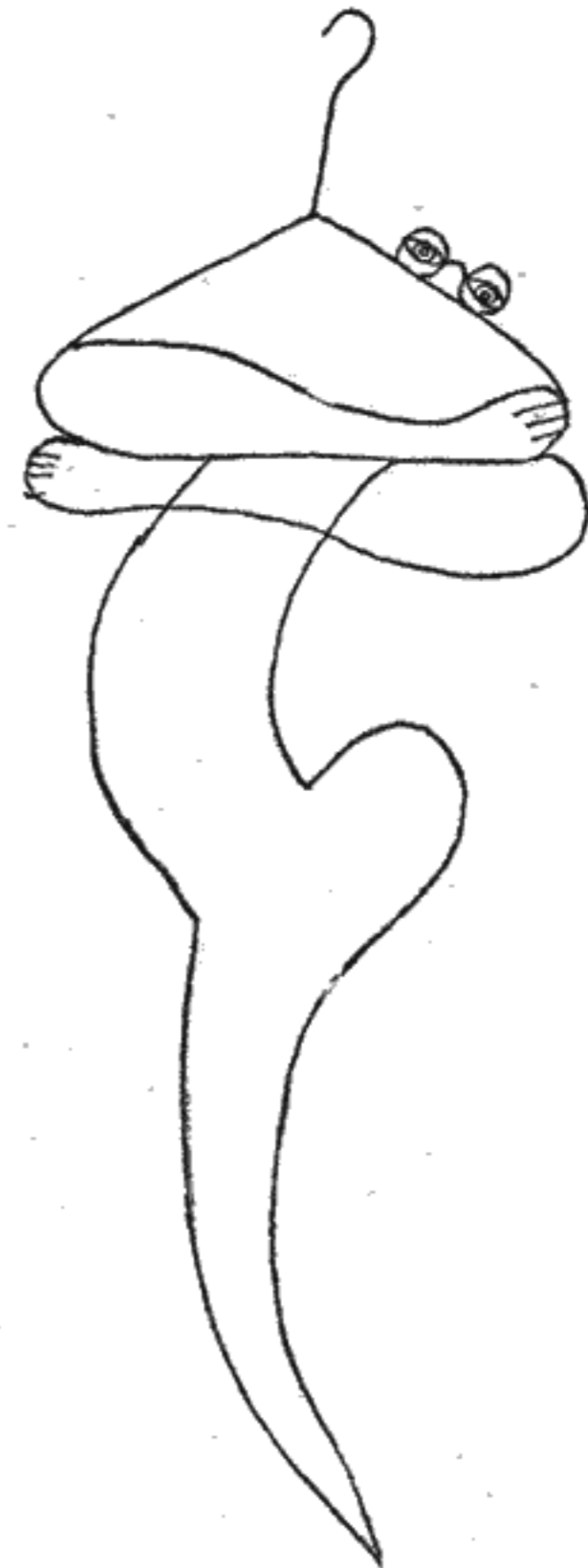


- تصویرم را به آینه هدیه کردم .
- در روز برفی روی نگاهم برف می نشیند.
- با پیراهن گلدارت خود بهار کوچکی هستی .
- گل‌های پیراهنت را در گلدان قلبم نهادم .
- ریشه گل پیراهنت را در قلبم جستجو می کنم .
- باران شدم و روی گل‌های پیراهنت باریدم .
- گل کاغذی به چهارفصل به یک چشم می نگردد .
- زور پائیز به گل‌های پیراهنت نمی رسد .
- آینه تصویرم را پس نداد
- عنکبوت پیر با آسانسور پائین آمد .
- آسمان درشت ترین چشمان آبی را دارد .
- هر قطره باران اقیانوس کوچکی است .
- گل پژمرده بوی پائیز میدهد .
- حباب و بادکنک به مرض واحدی در گذشتند
- بهار از گل‌های پیراهنت دیدن کرد .
- قطره بارانی در دهان بستر خشک رود نهادم .
- آینه از بی تصویری در گذشت .
- پرنده فروتن در ته دره نشست .
- در سلام بروی خدا حافظی گشوده است .
- گلوله هنگامیکه به پرنده اصابت کرد کارت دعوت قوه جاذبه زمین را به اوداد .

در هر قطره اشکم يك اقيانوس غم نهفته است .

آب از نژاد قطره باران است .

باغبان در باره بهار برای گلها سخنرانی می کرد .



به قطرات بارانی که روی چترم فرود آمدند خیر مقدم گفتم .

ساعتم برای اینکه بدانم ساعت چند است مقابل آینه

می ایستد .

در خشکسالی اقیانوس تبدیل به قطره باران می شود .

جسامم را به گورستان هدیه کردم .

در جشن تولد زالو يك شیشه خون به او هدیه کردم .

ساعتی که چرت می زند عقب می ماند .

به عنوان اعتراض جشن تولدم را ترك کردم .

نگاهم در پشت پلکهایم شب را به صبح رساند .

قطرات اشکم لبخندم را از روی لبم پاک کردند .

پرگاری که دچار اختلال حواس شده بود بیضی ترسیم

می نمود .

بارفتنت روزنه امیدم تنها ماند .

نامه های عاشقانه ام را در صندوق پست قلبت می اندازم .

گل پژمرده ساکن پائیز شد .

روزنه امیدم را به سرقت بردند .

ساعتی که عقربك ندارد خودش هم وقت را نمیداند .

آب را شستم .

در پائیز بهار از گلهای پیراهنت تقاضای پناهندگی کرد .

گلها را در آینه تکثیر می کنم .

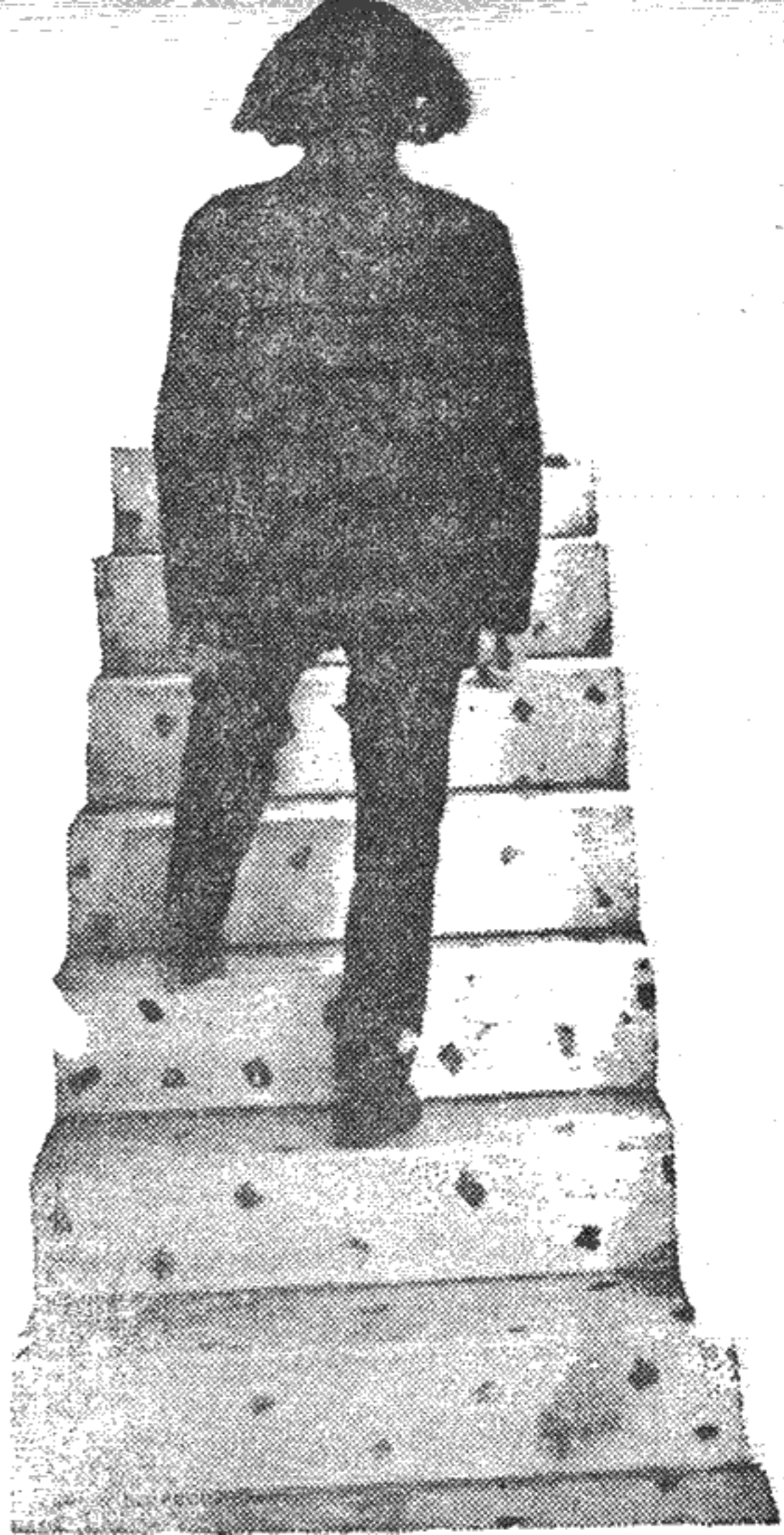
نمی دانم خودم را کجا جا گذاشته ام .

مثلها و تمثیلهای فارسی*

۱

مثلها و تمثیلهای از زمانهای بسیار قدیم وارد ادبیات فارسی یعنی نظم و نثر ادبی شده است . بطور کلی همه شاعران ، حتی آنهایی که گمنام بوده‌اند ، در شعرهای خود از مثلها و تمثیلهای استفاده می‌کردند و آنها را در آثار خود بکار می‌بردند . در ادبیات فارسی و فارسی‌زبان دوره کلاسیک به مثلها و تمثیلهای بسیاری (بیشتر در قالب شعری) برخورد می‌کنیم که وارد ادبیات شده است . مثلها و تمثیلهای از قرن شانزدهم میلادی به بعد در مجموعه‌های جداگانه جمع‌آوری و منتشر شده است .

* مقاله " مثلها و تمثیلهای فارسی " که در چاپ اول کتاب " هفت مقاله " منتشر شده بود ، مربوط به چاپ اول کتاب " مثلها و تمثیلهای فارسی " چاپ مسکو بود . نگارنده بهنگام اقامت خود در مسکو موفق به تهیه چاپ دوم کتاب مزبور شد که مؤلف آن ، کتاب خود را بتحومفصل‌ترو تکمیل‌تری منتشر ساخته است . بنابراین مقاله فوق صورت دوم و تجدید نظر شده و تکمیل‌تر از چاپ اول است که بنظر خوانندگان می‌رسد . مترجم



در سال ۱۹۶۵ م. دکتر صادق کیا استاد دانشگاه تهران متن انتقادی اولین مجموعه^۱ مثلثهای فارسی^۱ را که آشنا برای ماست، چاپ و منتشر ساخت و ضمناً خود شخصاً^۲ تا حد ممکن تاریخ جمع‌آوری و انتشار مثلثها و تمثیلهای فارسی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده است.

مؤلف مجموعه^۳ مزبور محمدعلی هبله رودی در نیمه^۴ اول قرن هفدهم میلادی در دربار حاکم نکان در هندوستان میزیسته است. نامبرده کتاب خود را در سال ۱۰۴۹ (۳۰ - ۱۶۲۹ م) در شهر حیدرآباد (دکان) برشته تحریر درآورد. بنا به لقب مؤلف کتاب، اینطور به نظر می‌رسد که نامبرده در هبله رود در نزدیکی فیروز کوه در مازندران یا به عرصه^۵ وجود گذاشته است و بعدها به علل نامعلوم به هندوستان کوچ می‌کند و یقیناً در آنجا به دربار نزدیکی می‌جوید. در آنجا بنا به تقاضای شیخ‌الاسلام محمد الخاتون شروع به جمع‌آوری مثلثها و تمثیلهای فارسی می‌نماید. محمد هبله رودی در مقدمه اولین مجموعه^۶ خود اطلاعات و مطالب جالبی درباره^۷ جمع‌آوری فولکور در اختیار ما می‌گذارد. نامبرده می‌نویسد:

" روزی در آن محفل شریف به موجب الکلام بجز الکلام از امثال تازی و دری و ترکی مذکور گردید. عزیزی از افاضل که در آن مجلس بود اظهار نمود که بموجب امر و فرمان پادشاه علیین آشیان شاه عباس صفوی نورالله مضجعه امثال ترکی را که تا آن زمان پراکنده بود یکجا جمع نموده اند و حقی بر ترکی‌زبانان ثابت فرموده آن ناظم در معانی فرمودند که ادبا و بلغای تازی به انتظام امثال عرب مساعی جمیله به ظهور رسانیده اند و ترکی‌زبانان به فراهم آوردن امثال ترکی غایت سعی می‌بذول داشته و به حکم آنکه چراغ پای خود روشن نمی‌دارد هیچ‌یک از فصحای فرس به جمع‌آوردن امثال فارسی نپرداخته‌اند و آن در منشور را در یک رشته منظم نساخته اگر کسی کمر سعی

بر میان بندد و امثال اهل فرس را که مانند نبات‌النعش پراکنده است پروین مثال منتظم سازد حقی بر این طایفه ثابت کرده خواهد بود . "

بنا به نوشته^۸ فوق اینطور معلوم می‌شود که در قرنهای ۱۷ - ۱۶ آثار فولکلوریک به محیط درباری راه می‌یابد و قبل از هر چیز سقوط ادبیات وسیع منظوم، که تا اواخر قرن پانزدهم بطور مطلق بر محیط افکار هنری و شاعرانه حاکمیت داشته به این امر کمک کرده است. علاوه بر این حکمرانان ترک‌زبان ایران که ادبیات به زبانهای ترکی را تحت حمایت خود داشته‌اند، باعث نفوذ ادبیات ترکی زبان در محیط درباری، و البته به ضرر نظم فارسی، بوده‌اند. بخصوص در دوره^۹ تیموریان اسامی شاعران برجسته‌ای چون سکاکی، لطفی، علیشیرنوائی و دیگر آنان به چشم می‌خورد. ادبیات درباری دوران صفویه نیز کمتر دچار تغییرات نبوده است. اگر از بنیانگذار سلسله صفویه شاه اسمعیل شروع کنیم، شاعر معروفی در نظم آن زمان چون خطائی بزبان ترکی (آذربایجانی) نیز شعر می‌سروده است. بطوریکه از مقدمه محمد هبله رودی پیداست، پادشاه فعال و مشهور سلسله صفویه یعنی شاه عباس جمع‌آوری مثلثها و تمثیلهای ترکی (احتمالاً آذربایجانی) را اولین وظیفه دانسته است. طبق اطلاعاتی که دکتر کیا در اختیار می‌گذارد، عبدالله کارنگ در شهر تبریز و در کتابخانه شخصی جعفر سلطان القرانی به مجموعه^{۱۰} خطی مثلثها و تمثیلهای فارسی و ترکی (آذربایجانی) دست می‌یابد که در زمان پادشاهان صفویه تدوین شده بوده است.

شاعر معروف آذربایجانی قرن هفدهم طرزی افشار با آنکه شعرهای بسیار زیبای فارسی نیز می‌سرود و با روش خاص شاعرانه خود در شعرهای فارسی، نوآور بود، برای صفویان به زبان ترکی (آذربایجانی) قصیده می‌گفته است. طرزی برای اولین بار بطور رسمی شکل ملامه شعر یعنی شعر به

شعربه‌دویاسه‌زبان‌را با ترکیب واژه‌های فارسی و ترکی وارد نظم فارسی کرد .
در قرنهای ۱۷ - ۱۶ در ترکیب افراد درباری تغییراتی بوجود می‌آید.
به غیر از اشرافهای نظامی و اداری زمان صفویه کاسبکاران تجار و رباخواران
نیز بدانجا راه می‌یابند . البته این امر نمی‌توانست باعث نفوذ سلیقه تجار
به محیط دربار صفویه نشود و این موضوع در کتاب میرزا برخوردار ترکمن
خواهی بنام " محبوب القلوب " بوضوح منعکس شده است . مؤلف این کتاب
یکی از امیران عالی مقام حاکم هندوستان از سلسله مغولان کبیر شاه سلیم
و سفیر آن در دربار شاه عباس بوده است . کتاب " محبوب القلوب " مجموعه
افسانه‌ها و نقل و روایات و مواد فرهنگ عوام بوده و در ردیف اثر هبله‌رودی
جزو اولین اثر و مجموعه آثار ملی و فولکلوری می‌باشد که توسط یک فرد رسمی
تهیه و تدوین شده است .

محمد علی هبله‌رودی مطالب کتاب خود را به شیوه جمع‌آوری در کوچه
و بازار ، گردآوری نموده و بطوری که خود می‌نویسد : " از امثال و کنایه و
شبهه به امثال از هرجا و هر کس که شنیدم و پرسیدم بر قید تحریر در آوردم " .
چنین روش جمع‌آوری مطالب کتاب ، ارزش خاصی به مجموعه نامبرده داده
است . اینطور که معلوم است ، تقریباً تمام گردآورندگان بعدی یا متاخر
مثلهای و تمثیلهای فارسی ، طبق قاعده ، از روش جمع‌آوری مواد فرهنگ عوام
در کوچه و بازار استفاده نمی‌کرده‌اند و آثار خود را با استفاده از مجموعه
های مختلف دیگر تکمیل می‌کرده‌اند و از جمله حداکثر استفاده را از مجموعه
هبله‌رودی برده‌اند . ضمناً باید خاطر نشان ساخت که هبله‌رودی پس از پنج
سال ۱۰۵۴ (۱۶۳۴ - ۳۵ م) مجموعه دوم مثلهای و تمثیلهای فارسی را
تهیه دید و نام " جامع التمثیل " بر آن نهاد . نامبرده در این کتاب علاوه
بر مطالب مجموعه اول ، مثلهای بسیار و بطور عمده ، لطیفه‌ها ، افسانه‌ها

و قصه‌های مربوط به معانی و توضیح مثلهای و تمثیلهای فارسی را ، گنج‌انیده
است . طبیعی است مجموعه دوم معروفیت وسیع و بیشتری یافت و به تعداد
نسخه‌های بیشتری بصورت خطی باقی ماند . هر دو مجموعه که شامل ۲۰۰۰
مثال می‌باشند ، در مقابل سایر مجموعه‌های معروف مثلهای و تمثیلهای فارسی ،
دارای رحمان و مزیت خاصی هستند و آن عبارت از این است که مثلهای از
زبان مردم و بدون دخل و تصرف و حک و اصلاح مؤلف ضبط و ثبت شده‌اند .
با این وصف در تمام موارد این اصل رعایت نمی‌شود و گهگاه دخالت مؤلف
مجموعه در مثلهای احساس می‌شود . بعنوان نمونه مثل " ابریشم قرمزی بما
ن فروخته " بصورت متداول در میان مردم آورده شده ، ولی کمی پائین تر مثل
" احمدک در خواب است " بوضوح تحت اصلاح سبکی قرار گرفته است . به
نظر می‌رسد ، رونوشت برداران نیز در این امر سهمی داشته‌اند و در متن
اصلی دست برده‌باشند .

همه مثلهای مجموعه‌های مزبور را نمی‌توان چون مثل و تمثیل دسته
بندی و تفکیک کرد ، این موضوع را خود مؤلف نیز درک کرده و در مقدمه
کتاب گفته است که از امثال و کنایه و شبهه به امثال جمع‌آوری نموده است .
ارزش بسیار زیاد این مجموعه‌ها و بخصوص مجموعه " جامع التمثیل " بر این
است که مجموعه‌های مزبور لطیفه‌ها ، افسانه‌ها و روایت‌های مربوط به مثلهای و
تمثیلهای را در اختیار می‌گذارد و منبع بیدایش این ویا آن مثل بوده یا تمثیل را
روشن و آشکار می‌سازد و همچنین شیوه ادبی غیر منظوم و حماسی آثار ملی
را مشخص و معرفی می‌نماید .

در خاتمه نمی‌توان آن علاقمندی به آثار ملی را که مؤلف را موفق داشته
است ، در اینجا ذکر نکرد . همانطوری که نامبرده در مقدمه یادآوری می‌نماید

پس از بیرون آمدن مجموعه 'دوم وی'، عده‌ای بی‌شعورانه بدنبال جمع‌آوری مثلها و تمثیلهای فارسی افتادند، ولی فقط مجموعه‌های هیلرودی محفوظ مانده است.

به نظر می‌رسد، هیلرودی دارای معلومات خوبی بوده است و گواهایین امر مقدمه‌ای است که بطور استنادانه و با مهارت خاص و به شیوه نگارش آن زمان نوشته است. مقدمه ایشان در بعضی جاها همراه با چند مثل و تمثیل است.

بعنوان مثال قسمتی از آنرا نقل می‌کنیم:

"این حقیر بی‌بضاعت نیز به مقتضای آلودگی به آلو نگرده رنگ برآورد خود را در سلک ایشان درآورد و با کلاوه ریسمان داخل خریداران یوسف شد به مضمون آرزو عیب نمی‌باشد از نمد کلاهی پیدا کرد و به جمع آوردن امثال فرس سعی در میدان تکاپو دوانید " فقط مقدمه بدین شیوه نوشته شده است. لطیفه‌ها و سایر مطالب فولکلوری و همچنین تفسیرهای جداگانه مثلها و تمثیلهای به زبان ساده و نزدیک به زبان محاوره‌ای به رشته تحریر درآمده است.

قسمت بندی کارهای هیلرودی در مقایسه با کارها و مجموعه‌های مثلها و تمثیلهای فارسی که بعداً تهیه و تنظیم شده‌اند، کم است. مولف تقسیم بندی آثار و مجموعه‌های خود را مطابق حروف الفبائی انجام داده است و کاری که ناشر مجموعه دکتر صادق کیا برای آن ارائه داده و پنج نسخه خطی را باهم مقابله کرده و اختلاف آنها را معلوم داشته و جنبه علمی بدان داده و مقدمه‌ای بر آن نوشته است، ارزش بسزائی کسب کرده است.

آثار محمدعلی هیلرودی که بیش از ۳۰۰ سال قبل تهیه و تدوین شده

است، ارزش علمی و عملی خود را حفظ کرده است.

تقریباً همزمان با محمدعلی هیلرودی شخصی بنام محمدصادق فرزند محمد صالح صادقی اصفهانی مجموعه "شاهد صادق" را تالیف نمود. وی کار خود را از سال ۱۰۵۴ (۲۵-۱۶۳۴ م.) شروع کرد و در این مجموعه ۵۶۰ مثل و تمثیل فارسی گردآوری کرده است. محمد صادق در سال ۱۰۱۸ (۹۹-۱۵۹۸ م.) در شهر سورات در هندوستان زاده شد و در سال ۱۰۶۱ (۴۲-۱۶۴۱ م.) وفات یافت. متأسفانه این مجموعه بدست ما نرسیده است. دکتر صادق کیا در سال ۱۹۵۲ م. این مجموعه را منتشر ساخته است به نظر می‌رسد تا قبل از انتشار این مجموعه در ایران، مجموعه مزبور در هندوستان منتشر شده بوده است. توماس روبیک و دکتر گونتر جمع‌آوری کنندگان انگلیسی مثلها و تمثیلهای فارسی از این مجموعه بهره کامل برده‌اند که بعداً به آنان اشاره خواهد شد.

مثلهای فارسی را نه تنها در مجموعه‌ها می‌توان یافت، بلکه در لغت نامه‌های قطور، که از قرن یازدهم به بعد در ایران انتشار می‌یابد و همچنین شامل مثلها و تمثیلهای نیز می‌باشند، می‌توان یافت. لکن لغت‌نامه‌ها شامل چنان مثلها و تمثیلهائی می‌باشند که توسط فلان یا بهمان شاعر بکار گرفته شده و تغییر یافته است. شاعران و مؤلفان مجموعه‌های قطور که پرورش یافتگان ادبیات کلاسیک بودند، آثار فولکلوری برایشان ناهنجار بود، آنها تصمیم نمی‌گرفتند مثلتهائی را که مربوط به زندگی روزمره مردم است، در معرض داوری افکار عمومی بگذارند و تحویل آنان دهند. بلکه مثلها را بطور پوشیده و سربسته در اشعار خود، که به قواعد فارسی و عربی ترکیب یافته بود، وارد می‌کردند و بدین ترتیب آهنگ مخصوص مثلها که زیبایی ویژه‌ای به آنها می‌دهد، اغلب گم و ناپدید می‌شد.

مرحله جدید جمع‌آوری مثلها و تمثیلهای در ایران، از دوران انقلاب

مشروطیت است که ادبیات مردم پسند و دموکراتیک شده و به بسیاری از دانشمندان امکان داده شده تا به فرهنگ عوام (فولکلور) نزدیکتر شده و از این ثروت بی پایان بنحو وسیع تری استفاده کنند. دانشمندان و گردآورندگان مواد فرهنگ عوام در ایران برای جمع آوری فولکلور هیچگونه رسم و سنتی نداشتند. آنها مجبور بودند علم جدیدی را پایه گذاری نمایند. تاکنون در ایران هنوز طریقه و اصول کار شده برای جمع آوری فولکلور و مرکز مخصوصی برای تهیه و تنظیم آن وجود ندارد^۲. گردآوری و بررسی فولکلور جنبه تصادفی و احتیاج به ابتکار شخصی دارد.

از مجموعه های مثل و تمثیل در ایران بیش از چند تائی منتشر نشده و قبل از همه مجموعه دانشمند ایرانی علی اکبر دهخدا به چشم می خورد و جلب توجه می کند.

اولین اثر وی حاوی مثلها بنام " مجموعه الامثال " است. محتویات این کتاب بتدریج در مجله " شفق سرخ " منتشر می شد. گرچه این اثر مجموعه مثلها نامیده می شود، ولی اکثر آنرا تضمین هائی به شکل مثل تشکیل میدهد که بجای مثل آورده شده است. مولف کتاب در مثلهای ملی دست برده و معانی هجوی بخصوصی به آنها داده است. برای مثال چند نمونه می آوریم:

مثلها:

- | | |
|-------------------------------|---|
| ۱- تا نباشد چوب تر | تا نباشد چوب تر |
| فرمان نبرد گاو و خر | حاکم از کجا تعارف خود را بگیرد |
| ۲- دیگران کاشتند ما خوردیم | دیگران کاشتند ما خوردیم |
| ما میکاریم تا دیگران بخورند | ما چه کار داریم بکاریم تا دیگران بخورند |
| ۳- خدا میان گندم خط گذاشت است | خدا میان گندم خط گذاشته است |

یعنی نصفش مال تو نصفش مال فقرا یعنی نصفش مال نانوا نصفش مال

مباشرین و عمال نانوایان

در سال ۱۳۱۱ ش. اثر بزرگ دهخدا بنام " امثال و حکم " در چهار جلد از چاپ خارج شد^۳. این مجموعه شامل قریب پنجاه هزار مثل، تمثیل حکمت و شعرهای جداگانه است. مثلها در این کتاب بطور محدود مورد تفسیر قرار گرفته اند. مطالب این مجموعه بترتیب الفبا تنظیم شده است. قسمت اعظم این اثر بزرگ، یعنی نود و هفت درصد آنرا مثلهای ادبی، حکمتها و یا شعرهای کلاسیک ادبیات فارسی و فارسی زبان تشکیل می دهد و فقط سه درصد آن فولکلور است. در پایان هر جلد منابع مورد استفاده مؤلف و نام مؤلفان آن منابع بترتیب قید شده است.

منابعی که دهخدا قبل از تنظیم مجموعه خود از آنها استفاده کرده

بدین ترتیب است:

۱- " مجمع الامثال " به زبان عربی که توسط المیدانی که گویا در اصل ایرانی و اهل نیشابور بوده است، در قرن یازدهم گردآوری شده است. دهخدا در حدود هزار مثل عربی از این کتاب استخراج و بهان زبان عربی وارد مجموعه خود کرده است.

۲- " مجموعه مختصر امثال " چاپ هندوستان. از این مجموعه نیز صد مثال اقتباس شده است.

۳- " مجمع الامثال و جامع التمثیل " مجموعه مثلها و تمثیلهای فارسی اثر هبله رودی. دهخدا از این مجموعه نیز در حدود سیصد نمونه برداشته است.

۴- " شاهد صادق " مجموعه مثلها و تمثیلهای فارسی تنظیم شده در هندوستان. از قرار معلوم دهخدا به این مجموعه چندان توجهی نکرده و

فقط چند نمونه‌ای از آن استخراج کرده است .

دهخدا بنا به شیوه اکثر دانشمندان ، شاعران و نویسندگان مکتبهای قدیمی ایران ، در قسمت عمده مجموعه خود ، صورت کتابی مثلها و حکمتها را کنجانیده است . مؤلف مجموعه " امثال و حکم " بهنگام تنظیم این کتاب ، جمع‌آوری مجموعه کامل امثال ادبی را هدف و منظور خود قرار داده بود ، نه جمع‌آوری فولکلور را . بدین جهت مثلهای فولکلوری در مجموعه وی کم و یا معمولا تغییر یافته و به شکل مثلهای ادبی بکار رفته است .

معروف است که نویسندگان همیشه برای نوشته‌های خود به نحو وسیعی از مطالب فولکلوری استفاده می‌کرده‌اند و شاعران با توجه به مثلها شعر می‌سروده‌اند و قسمت اعظم این مواد عامیانه به عبارات و الفاظ ادبی تبدیل می‌گشته است ؛ این عبارات و الفاظ از زمان قدیم ، دوباره وارد زبان مردم و ورد زبانها می‌شده است . این امر مخصوصا در ادبیات فارسی بسیار رایج است . مطالب را تا اندازه‌ای می‌توان اینطور تشریح کرد که محیط و محافل فتودالی اشرافی ایران به آثار فرهنگ عامیانه با تحقیر می‌نگریستند و آنها را " سخیف و عوامانه " می‌پنداشتند ، ولی وقتی که شاعر همان مثلها را در قالب شعر عرضه می‌نمود ، آنان می‌خواندند و از بر می‌کردند ، برای آن که در موقع لزوم بر زیبایی کلام خود بیفزایند و این لطافت را چاشنی سخن خود کنند .

همانطور که خاطر نشان شد در مجموعه دهخدا بیش از هزار مثل عربی وارد شده که از " مجمع الامثال " میدانی اقتباس شده است . بسیاری از این مثلها مطالبی است که از قرآن ، سخنان محمد [ص] و علی [ابن ابی طالب] و دیگران آورده شده است . دهخدا ضمن مخلوط کردن مفهوم حکمتها و یا سخنان بزرگان با مفهوم مثلها دچار اشتباه متدشناسی شده است . در

اینجا لازم است اظهارات ن . آ . دابرایوف را در مورد برخی عیبهای مجموعه " مثلها و تمثیلهای روسی " تألیف ف . ای . بوسلایف ذکر کنیم که همچنین فاقد حدود مشخصی بین مثلهای کتابی و عامیانه است ؛ " هیچ گاه نمی‌توان سخنان پندی و یا حکمتها را به حساب مثل عامیانه از کتابها و مجموعه‌های قدیمی استخراج کرد ، مگر آن که حدود مشخص و درستی بین آنها قرار داده باشیم ، تازه در آن مورد هم باید بسیار احتیاط کرد " ۴ .

دهخدا شعرهای مؤلفان مختلفی را در مجموعه خود جای داده که متأسفانه به مسئله مهم تاثیر متقابل ادبیات شفاهی و کتبی اشاره نکرده و بین آن دسته از پند و اندرز که جنبه فولکلوری دارد و پند و اندرزهایی که توسط مؤلفان دخل و تصرف شده در ادبیات باقی مانده‌اند ، فرق نگذاشته‌اند و آنها را جدا نکرده است .

دهخدا در حدود چهل و پنج هزار بیت از آثار شاعران کلاسیک را وارد مجموعه خود کرده که از آن جمله در حدود پنج هزار بیت از فردوسی ، چهار هزار بیت از سعدی ، دو هزار و پانصد بیت از نظامی ، دو هزار و پانصد بیت از اسدی طوسی و دو هزار و پانصد بیت از مولوی است . قسمت اعظم این شعرها عبارات است از شقوق منظوم مختلف همان مثلها در آثار شاعران مختلف . مثلا مثل " شنیدن کی بود مانند دیدن " (جلد ۲ صفحه ۱۰۳۳ مجموعه دهخدا) شقوق شعری دیگری از قبیل " با دیده اعتبار نباشد شفته را " (قآنی) ، و لیکن " شنیدن چو دیدار نیست " (فردوسی) ، " شنیدن چو دیدن نباشد درست " (اسدی طوسی) و از دیگر مجموعه فوق گردیده است . مقایسه اینها با تفسیر مفهوم مثل در چنین معنی وسیعی بسیار مشکل بنظر می‌رسد . این گونه عبارتها را فقط در صورتی می‌توان به حساب مثل گذاشت که جزو گنجینه ثروت مردم باشد (خواه فولکلوری ، خواه ادبی) دهخدا

مثلها ، تمثیلهای ، حکمتها و سخنان بزرگان را ، بدون توجه به این که آیا آنها نزد مردم متداول هست یا نه و مردم آنها را بکار می‌برند یا خیر ، وارد مجموعه خود کرده است .

دهخدا که مبلغ باحرارت و رواج دهنده زبان و بیان ساده در ادبیات دوران انقلاب مشروطیت ایران بوده در آثار بعدی خود از این اصل عقب نشینی کرده است . او بجای اینکه مفاهیم اصطلاحات ادبیات کلاسیک را تشریح و تصریح کند ، کلماتی را در مجموعه خود تشریح کرده و توضیح داده است که برای فارسی زبانان و همه قشرهای اجتماعی ، روشن و قابل فهم است . مثلا مولف کتاب کلمه " شوخی " را با کلمه عربی معادل آن ، که بسیار کم آشنا برای یک نفر آدم ساده فارسی زبان است ، یعنی کلمه " مزاح " (جلد ۱ ص ۴۱۶) تشریح و توضیح داده است . کلمه " بلکه " که مورد مصرف بسیار دارد با مترادفات " تواند بود ، شاید " و غیره توضیح داده شده است . توضیح و تفسیر مثلها به زبانی نوشته شده که زبان ادبیات قرون وسطی را به یاد می‌آورد .

دهخدا همچنین قطعات زیادی از نثر قرون وسطی و آثار تاریخی را که هیچگونه ارتباطی با مثل ندارد ، در مجموعه خود گنجانیده است . مثلا از تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی . مورخ معروف درباری قرون وسطی : " دولت و ملت دو برادرند که با هم بروند و از یکدیگر جدا نباشند " . (جلد ۲ صفحه ۸۴) .

همچنین در این مجموعه به مقیاس وسیعی چنان مثالهایی یافت میشود که برای مردم ساده ، بیگانه و یا ناآشنا است و تخم نفاق و دشمنی بین ترکها ، کردها ، یهودیها و مردم دیگر که در گوشه و کنار ایران زندگی می‌کنند ، می‌پاشند . در این مثلها تعصب شدید و گویا برتری فارسها بر

دیگران به چشم می‌خورد . مثلا مثل عربی : " الترتک الترتوک ولوکان ابوک " (ترک را ترک گوی هرچند پدر تو است) (جلد ۱ صفحه ۸۱) . مؤلف تقریبا در دو صفحه از کتاب این ضرب‌المثل را تفسیر می‌کند . وی ضمن گفتار خود مثالهایی هم از آثار کلاسیک می‌آورد و حتی بقصد اثبات برتری نژادی که گویا فارسها بر ترکها دارند به مثالهای سایر زبانها و مخصوصا " فرانسه متوسل می‌شود . ۵ و ۶ و ۷

نویسنده ، گوئی بقصد تبرئه خود در آخر مطلب چنین نوشته است : " من که از ترکها سخن می‌گویم منظورم آذربایجانیها ، ترکهای قفقازی و ترکمانان نیستند . آنها از نژاد عالی آریائی هستند ، ولی سلجوقیان آنان را ترک زبان کرده‌اند . " (جلد ۱ صفحه ۸۱) . برای تشریح مثل " حمام داشتیم بچه‌ها خوردند " ، مؤلف لطیفه زیر را نقل می‌کند :

" یکی از مردم شهر در قریه‌ای بخانه کردی فرود آمد . بامداد از صاحب‌خانه پرسید که آیا شما حمام دارید ؟ مرد نزد زن خود رفته و گفت که مهمان از ما حمام خواهد آیا تو دانی حمام چه باشد . زن نیز در فکر فرو رفته معنی کلمه ندانست و گفت به مهمان بگوی حمام داشتیم ولی امروز صبح بچه‌ها خوردند " . (جلد ۲ صفحه ۷۰۳) .

یکی دیگر از نقائص این مجموعه ابهام مطالب و کثرت مدارک و منابع و همچنین کثرت اشعاری است که در بعضی موارد هیچگونه ارتباطی با مثل ندارد . این بیت شعر را که از اوحدی می‌باشد برای مثال ذکر می‌کنیم :

" ای پسر گر ملازم شاهی نتوان بود تنبل و گاهی "

این بیت شعر اصلا هیچگونه ربطی با مثل ندارد و دهخدا برای تکمیل این بیت همچنین بیست و هشت بیت از اوحدی و چهل بیت از اسدی طوسی را در مجموعه خود گنجانیده است .

از جهت دیگر در این کتاب مثلها و تمثیلهای کم شهرتی مانند مثلهای
هندی آمده است که برای خود مؤلف نیز مفهوم نیست و در موارد مخصوص
می‌نویسد: " من خودم هم نمی‌دانم " یا " داستانی هست که این مثل را
تشریح می‌کند ولی هم اکنون بخاطرم نیست " .

توضیح و تشریح برای نمونه‌ها کافی نیست و یا اصلاً وجود ندارد، مثلها
و حکمت‌های عربی به زبان فارسی ترجمه نشده است، همچنین باید آوری
کرد که مجموعه امثال و حکم فاقد مقدمه و یا پیشگفتار است و خواننده خود
می‌بایست درباره نظرات اساسی علمی و مقررات مؤلف حدس بزند^۸.

با وجود نقائصی که اشاره شد، مجموعه علی‌اکبر دهخدا منبع گرانبھائی
در زمینه مثلها و تمثیلهای فارسی است. در این مجموعه مقدار زیادی (تا
سه هزار) مثل و تمثیل فولکلوری جمع‌آوری شده است. مؤلف همچنین موفق
شد همه میراث آداب و رسوم ملت خود را بیاموزد و همه آنها را تا حدی که
نسبت و قرابتی با مثلها و تمثیلهای داشته است، با عنوان کلمات قصار و کنایات
که در زبان روزمره مردم وارد شده است، پیدا کند.

در سال ۱۹۱۴ م، کتابی بوسیله احمد اخگر بنام " امثال منظوم "
چاپ و منتشر شد^۹. این کتاب مجموعه‌ای است مخصوص به خود که در آن
پنج هزار مثل و تمثیل جمع‌آوری شده است. ترکیب کتاب از این قرار است:
در ابتدا سه چهار مثل، تقریباً بهمان شکلی که در میان مردم رواج دارد،
آورده شده، سپس دو بیت‌هایی که این مثلها وارد آنها شده، قید گردیده
است:

مثلها و تمثیلهای:

مشتی زرنگ با فروشنده چانه می‌زند، شاخ و شانه زدن، سنگ بزرگ
برداشتن علامت نژدن است.

دو بیت:

با فروشنده مشتری زرنگ چانه‌زد لیک شاخ و شانه نزد
هر که سنگ بزرگ را برداشت واضح است اینکه بر نشانه‌زد
مثلها و تمثیلهای:

خردمند آتش را از خویش براند، آتش از خود آتش جهانند، آتش‌دگر
رخنه کند می‌سوزاند، آتش دوست و دشمن ندارد.

دو بیت:

عاقل از خویش براند آتش کاتش از خویش جهانند آتش
آتش در رخنه کند سوزاند دشمن و دوست ندارد آتش

دو بیت‌های ترکیب‌شده از مثلها و تمثیلهای که نشان‌دهنده یک‌اندیشه
و مضمون می‌باشند، دارای مفهوم هنری و معنی مستقلی است و همچنین
استادی و مهارت احمد اخگر را می‌رساند. لیکن کتاب اخگر بعنوان منبع
مثلها و تمثیلهای ارزش‌بسنائی ندارد، زیرا وضع خاص این مجموعه انسان‌را
از توجه به خود مثلها و تمثیلهای و خصوصیات هنری آنها منصرف می‌سازد.
سوی مجموعه دهخدا، آثار فولکلور است معروف ایرانی امیرقلی امینی
مدیر و ناشر روزنامه " اصفهان " دارای ارزش بسزائی است.

امینی در سال ۱۸۹۷ م، در شهر اصفهان تولد یافت و به زبانهای
عربی و فرانسه خوب تسلط دارد. در سال ۱۹۲۰ م، به هنگام اقامت در
برلن برای معالجه، اولین مجموعه خود را بنام " هزار و یک سخن " انتشار
داد. این مجموعه دارای مثلهایی است که فاقد هرگونه توضیح و تشریح
می‌باشد. امینی در سال ۱۹۲۵ م، به اصفهان مراجعت می‌کند و با روزنامه‌ها
همکاری می‌نماید. در این موقع، وی بطور جدی و شدید شروع به جمع‌آوری
فولکلور و بخصوص مثلها و تمثیلهای می‌نماید.

در سال ۱۹۴۵ م. اثر دیگری بنام "داستانهای امثال" از چاپ خارج شد^{۱۰}. امینی مطالب این کتاب را در مدت هیجده سال جمع‌آوری کرد. وی اثر خود را در سال ۱۹۳۷ م. (۱۳۱۷ ش) برای چاپ و انتشار آن به وزارت فرهنگ ارسال داشت. ولی مدت هفت سال چاپ آن عملی نشد تا سرانجام خود با هزار زحمت و مشقت دو قسمت از آن را بنام "داستانهای امثال" چاپ کرد و منتشر ساخت.

امینی نیز چون هبله‌رودی شیوه "گردآوری فولکلور در کوچه و بازار" را بکارگرفت. پر واضح است که جمع‌آوری فولکلور در کشوری چون ایران چندان آسان نیست و دارای مشکلات و سختیهای فراوانی می‌باشد و تنها آن کسی می‌تواند بر این مشکلات و سختیها فائق آید که عشق و علاقه وافری به ملت خود و به فرهنگ و ادبیات آن داشته باشد و در این راه از هیچ کوششی فرو گذار نکند. امینی در مورد شیوه خود و مشکلاتی که در مقابلش قرار داشت اینطور می‌نویسد:

"پیمودن این راه کار آسانی نبود. وقت و علاقه بسیار و صبر و حوصله زیادی می‌خواست، بیشتر از آنرو که بایستی اغلب اوقات همنشین عوام و افراد بیسواد بوده و بنا بر گفته خودشان با آنها "دل داده و قلوبه بگیرم" تا اینکه بتوانم از معلومات نفیس و پرفایده ایشان استفاده کنم...

از هر یکصد نفر بکرات اتفاق می‌افتاد که پاسخ نود و نه نفر آنها منفی بود و صدی پنجاه نفرشان در موقع پرسش من بیش از چند مثل ساده و پیش پا افتاده در نظر نداشتند...

روی این اصل بود که هیجده سال طول کشید تا توانستم قریب سه هزار مثل جمع‌آوری و در حدود دویست و پنجاه مثل داستان‌دار را از اوراق کتاب افکار و از صفحات دفتر خاطرات افراد توده به زحمت بیرون کشیده و بر روی

برگهای دفترهای متعدد یادداشتهای خود نقل کنم"^{۱۱}.

همانطور که در بالا اشاره شده است، متأسفانه همه مطالبی که بوسیله امینی جمع‌آوری گردیده، به چاپ نرسیده و جزو گنجینه منتشر نشده ملت قرار گرفته است.

امینی در میان دانشمندان ایرانی اولین شخصی است که به آثار شفاهی محلی ایران نیز توجه کرده است. خصوصاً به کردها و لرها. ولی این مطلب بسیار جالب توجه (با وجود کمبود آن) به حساب دیگر مطالب گمنام می‌مانند. در سال ۱۹۵۴ م. کتاب امینی تجدید چاپ شد و شامل ۴۶ داستان امثال بود. امینی در آغاز کتاب یادداشتی درباره مثلها آورده و هفت مثل بختیاری را، با داستانهای مربوط به آن، با الفبای آوایی لاتین نوشته است^{۱۲}. باید خاطر نشان ساخت که الفبای آوایی مزبور خوب و به درستی نمی‌تواند خصوصیات زبان بختیاری را برساند. مولف در مقدمه کتاب، سختیها و مشکلات جمع‌آوری و آموزش مثلها و تمثیلهای را در وطن خود تشریح می‌کند. مثلها در کتاب بترتیب حروف الفباست و زیر هر مثل داستان مربوط به آن آمده که به نظر مولف متبع آن به شمار می‌رود و علاوه بر داستان مثل، یادداشتهایی نیز در زیرنویس صفحه افزوده شده است.

با اولین نظر در "داستانهای امثال" این انگیزه به چشم می‌خورد که مولف می‌خواسته است مثلها را به شکل متداول در میان مردم عرضه کند. با وجود این امینی در کتاب خود بکلی به تاریخچه مثلها و واقعیت طبقاتی آنها توجه نکرده است. او سعی کرده شخصیت ملی ایرانیان، طرز تفکر، آداب و رسوم زندگی آنها را بوسیله مثلها عرضه کند و بهمگان بشناساند. امینی ضمن آشنا شدن با مردم ساده (عوام)، بوسیله مثلها، هوش و ذکاوت جبلی آنها را نمایان می‌کند. او چنین می‌نویسد:

"خواننده" این داستان می‌بیند که یک نفر عوام بازاری باقوه، خیال و سادگی فکر خود چه درهای حکمت و گوهرهای فضیلتی را طی این داستان سفته و برای تعیین راه و روش زندگی - آن زندگی که مقرون به فضیلت و اخلاق و سعی و کوشش و در عین حال متکی به خواست و تقدیر الهی و صبر و شکر و پیش‌آمد حوادث زمان باشد چه دستورهای سودمندی داده و چه نصایح جامعی را سرمشق کردار و رفتار بشر در طی مراحل مختلف حیات ساخته است.^{۱۳}

با وجود این، همه داستانهای که امینی در کتاب خود به نام منبع مثل و تمثیل آورده است، مطالب فولکلور نیست. اکثر آنها از آثار این و آن گرفته یا اقتباس شده است. مثلاً داستان مثل "ازماست که برماست" (صفحه ۲۴ شماره ۱۰) ممکن است در اصل فولکلور بوده، ولی در اصل این داستان منظوم تبدیل به مثل شده است. دانشمند ایرانی مهدی محقق معتقد است که این داستان ناصر خسرو (شاعر قرن یازدهم) از طغرانی اصفهانی شاعر عربی زبان، اقتباس گرفته شده، ولی آ.ی. پرتس آن را در میان آثار اسپیل یافته است. همچنین داستانی که ضمن آن مثل "اگر سبیلت را چرب می‌کردی گریه می‌برد" - (صفحه ۵۲) بیان شده، از شاعر معروف مولوی (شاعر قرن سیزدهم) گرفته شده است.

از جمله نواقص مجموعه "داستانهای امثال" امیرقلی امینی، بی‌ترتیبی و بی‌نظمی تشریح و توضیح مطالب، سستی قسمت‌بندی‌ها می‌باشد و در ضمن مؤلف برای به چاپ رسانیدن مطالب فولکلوری هیچ‌گونه روشی را رعایت نمی‌نماید. در بسیاری موارد بجای اختصار مطلب که برای آن موارد لازم است، بدون اینکه نیازی به این کار باشد، امینی از سوزن اصلی مطلب دور می‌شود و این امر فهم مطلب را بسیار مشکل می‌نماید.

مجموعه جدید امیرقلی امینی بنام "فرهنگ عوام"^{۱۴} بعنوان مجموعهٔ مثلها و تمثیلهای دارای ارزش بسزائی است. متأسفانه کتاب مزبور تاریخ انتشار ندارد، ولی از مقدمهٔ مؤلف معلوم است که بعد از سال ۱۹۵۶ م، چاپ و منتشر شده است. این کتاب بسیار بزرگ شامل هفتصد صفحه می‌باشد. مؤلف نام عجیبی را برای مجموعه خود انتخاب کرده است. این کتاب در واقع مجموعه مثلها و تمثیلهای بانضمام حکمت‌ها و مصطلحات جداگانه است.

ممکن است، بعد از اثر بزرگ و جامع علی‌اکبر دهخدا، این مجموعهٔ امینی شامل تعداد بیشتری مثل و تمثیل فارسی باشد. کتاب مزبور از نظر قسمت‌بندی همانند سایر مجموعه‌هاست و تمایزی نسبت به آنها ندارد و شامل تفسیرهای مشروح است. امینی، مثلاً، فقط به راهنماییهای مورد استفاده و موارد کاربرد مثلها و تمثیلهای اکتفا می‌کند، تازه آنها را نه همه جا، اغلب، تفسیرهای نمونه‌ها، از نظر جنبهٔ تاریخی و مردم‌شناسی، بصورت وارونه جلوه‌گری می‌نمایند.

تنها فرقی که مجموعهٔ امینی با اثر علی‌اکبر دهخدا دارد، مطالب فولکلوری آنست و فقط در بعضی موارد استثنائی، دوبیتی‌های خود مؤلف آورده شده و آنها بدون ذکر منبع آنها، البته این امر نمی‌تواند مایع تأسف نباشد. رجحان و برتری مجموعهٔ امیرقلی امینی این است که مثلها و تمثیلهای فراوانی در آن یافت می‌شود که نه در اثر علی‌اکبر دهخدا یافت می‌شود و نه در سایر مجموعه‌ها وجود دارد.

مثل اینکه مؤلف خود را سزاوار استفاده از روش جمع‌آوری فولکلور در کوچه و بازار می‌دانسته و از این روش استفاده کرده است. از جهت دیگر مثلها و تمثیلهای بسیاری در مجموعهٔ امینی با لهجه آورده شده و حدود استفاده و کاربرد آنها در چهارچوب لهجه محدود شده است.

در سال ۱۹۵۶ . مجموعه‌ای بنام "ضرب‌المثل‌های فارسی - انگلیسی" به وسیله سلیمان حبیب مؤلف فرهنگ‌های فارسی - انگلیسی و انگلیسی - فارسی انتشار یافت^{۱۵} .

مجموعه فوق از دو قسمت تشکیل شده است: "امثال و تعبیرات مثلی" و "اصطلاحات محلی" ، مؤلف مقدمه‌ای نیز به زبان انگلیسی و فارسی برای این کتاب نوشته است که در آن به شیوه خود در مورد معانی مثلها و تمثیلهای توضیحاتی داده و همچنین در مورد هدف انتشار این مجموعه نیز صحبت کرده و در انتهای کتاب علامات و راهنمائیهای الفبای مترادفات انگلیسی را نیز آورده است .

قسمت اول مجموعه را در حدود چهار هزار مثل و تمثیل تشکیل میدهد که مؤلف مدت بیست و پنج سال بر روی آنها کار کرده و از فرهنگهای مختلف بخاطر سپرده است . همانطوری که مؤلف در مقدمه یادآوری می‌کند ، اکثر مثلها و تمثیلهای را از میان مردم ساده جمع‌آوری کرده و نوشته است .

قسمت دوم این کتاب را بیش از ۳۵۰۰ اصطلاح محلی و تکیه کلام تشکیل می‌دهد . گرچه قسمت دوم کتاب "اصطلاحات محلی" نام دارد ، با وجود این ، در این قسمت از کتاب مثلها و تمثیلهای و کنایه‌ها از آثار سعدی ، حافظ و سایر شاعران کلاسیک ایران ، زیاد وارد شده است . همچنین در این قسمت از کتاب افعال مرکب نیز جای داده شده که آنها را نمی‌توان مانند اصطلاحات و تکیه کلام مورد بررسی قرار داد و مفهوم هریک از این افعال مستقیماً از معانی قسمتهای مشکله آن بدست می‌آید: "کیسه کردن" یعنی "پول جمع کردن" و "جای دادن پول جمع شده در کیسه" ، "مزاحم شدن" یعنی "ناراحت کردن" و غیره .

کتاب "ضرب‌المثل‌های فارسی در افغانستان" ، که توسط دکتر

محمد مقتدری وابسته فرهنگی سفارت ایران در افغانستان ، نالیف شده است همچنین بسیار جالب می‌باشد^{۱۶} . مطالب این کتاب که بوسیله مقتدری به روش کوچه و بازار گردآوری شده ، شامل ۲۲۵۰ مثل و تمثیل و مصطلحات به زبان فارسی کابلی (زبان تاجیکان افغانستان) است . قبل از هرچیز فارسی کابلی از نظر واژه‌ها با زبان فارسی معاصر فرق دارد و از نظر دستور زبان دارای اختلاف کمتری است . فارسی کابلی نیز چون زبان تاجیکی دارای واژه‌های منسوخ است که برای یک نفر فارسی زبان معاصر کم مفهوم می‌باشد . لذا مؤلف مجموعه مزبور ، علاوه بر تشریح و تفسیر مثلها و تمثیلهای ، واژه‌های نامفهوم را نیز توضیح می‌دهد . مطالب اصلی این کتاب یعنی مثلها و تمثیلهای بترتیب حروف الفبایی تنظیم شده‌اند . در چنان مواردی که اختلاف بین مثلها و تمثیلهای فارسی کابلی و فارسی معاصر پیدا می‌شود و توسط مؤلف مترادفات فارسی آنها آورده می‌شود ، بسیار ارزنده و دارای ارزش بسزائی است .

مجموعه مزبور علاوه بر مثلها و تمثیلهای ، شامل تعداد زیادی شعرهای شاعران فارسی زبان خراسان می‌باشد . شعرهای مزبور که با ذکر منبع آنها در مجموعه مزبور آورده شده‌اند ، بنا به نظر مؤلف ، باید به تجسم مطالب اساسی کتاب کمک نمایند . همین شعرها ، گهگاه ، در جاهائی که بکاربرده می‌شوند ، بسیار از مثلها و تمثیلهای دوراند . مثلاً پس از مثل "خار پشتک جوجه خود را گفت مخمل بچه" ،^۱ این بیت شعر امیر خسرو دهلوی (شاعر قرن سیزدهم) آورده می‌شود :

"زندگی ارچه سیاه فام بود پیش مادر همی تمام بود"

بین مثل و این بیت شعر فقط شباهت معانی وجود دارد ، ولی

اگر شاعر در شعر از خود مثل استفاده می‌کرد، آنوقت این مطابقت وجود داشت. بین اصطلاح "خاک در چشم زدن" و شعر همان شاعر با هم اختلاف بسیاری می‌بینیم:

" خاکساران جهان را به حقارت منگر

تو چه دانی که در این گردسواری باشد "

" مولف بدین ترتیب قانع نشده و از بند و حکمت سعدی نیز، که از

نظر معانی به مثل مزبور بسیار دور است، نمونه می‌آورد:

" هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد "

از بند و حکمت سعدی و امیر خسرو دهلوی این معنی استنباط می‌شود که نباید انسان را به ظاهرش شناخت، در صورتیکه اصطلاح مذکور معنی و مفهوم " فریب دادن کسی را " می‌رساند.

مؤلف شعرهای بسیاری نیز از شاعران تقریباً گمنام، چون قاری ملک الشعرا، خلیل، سلیم، واقف، مخلص کاشی و دیگران، در کتاب خود آورده است. چنین انتخاب بدون قاعده بدانجا منتهی شد، تا چنان شعرهایی به مجموعه راه یابند که به هیچوجه دارای ارزش هنری نیستند.

این مجموعه همچنین شامل مصطلحات و حتی افعال مرکب ساده از نوع " آبروریختن " نیز می‌باشد. " آبرو " به معنی " حیثیت و شرافت " است. طبیعی است که چنین نمونه‌هایی را نمی‌توان بعنوان مصطلحات مورد بررسی و مطالعه قرار داد. علاوه بر این، مولف شعر قآنی را به عنوان تجسم فعل مزبور، می‌آورد:

" از چرخ بی‌مذلت حاجت روا نگرود تا آبرو نریزی این‌آسیا نگرود "

متأسفانه از این نوع نمونه‌ها در مجموعه مزبور کم نیست و به میزان قابل ملاحظه‌ای مانع درک مطالب اصلی مثلی و تمثیلی کتاب می‌گردد.

این است کارها و آثار اصلی و اساسی مؤلفان ایرانی در زمینه، مثلها و تمثیلهای. با نگاهی کوتاه، بطوری که معلوم است، در این آثار بیشتر به جمع‌آوری و چاپ و انتشار مطالب توجه شده و این امر فقط مرحله اول بررسی و مطالعه مثلها می‌باشد. می‌توان امیدوار بود که فولکلوریست‌های ایرانی در آینده به بررسی و مطالعه و گردآوری علمی مطالب فولکلوری بپردازند.

فولکلور فارسی، بخصوص مثلها و تمثیلهای، مدت زمانی است که توجه دانشمندان روسی و اروپای غربی را بخود جلب نموده است. در سال ۱۸۲۴ م. مجموعه " امثال و تمثیلات به زبان فارسی و هندوستانی " زیر نظر ویلسون در شهر کلکته چاپ و منتشر گردید^{۱۷}. این کتاب که پس از مرگ مؤلفان آن منتشر گردید، اثر توماس روبک و دکتر گونتر، اعضاء انجمن آسیائی می‌باشد. بر روی صفحه عنوان کتاب فقط نام توماس روبک نوشته شده، ولی از محتویات کتاب پیداست که دکتر گونتر برای جمع‌آوری مثلها خدمت بیشتری کرده و زحمت بیشتری کشیده است. ویلسون سرپرست و ناشر کتاب در مقدمه خود به تفصیل تشریح می‌کند که چگونه توماس روبک و دکتر گونتر مطالب این کتاب را در ایران و هندوستان جمع‌آوری کرده‌اند. اما مولفان و ناشر کتاب منابع ادبی مثلها را که از آنها بهره‌برداری شده است، قید نکرده‌اند. می‌توان حدس زد که منابع مورد استفاده آنها از زبانهای فارسی، عربی و هندوستانی بوده است. ویلسون از منابع فارسی فقط مجموعه " شاهدصادق " را نام برده که یقیناً این کتاب پایه و اساس کار مؤلفان بوده است. بدین ترتیب همه نمونه‌های قسمت اول و بیشتر نمونه‌های نصف قسمت دوم کتاب آنها از این مجموعه برداشته شده است.

کتاب روبک از دو فصل تشکیل شده: فصل اول که شامل مثلثهای فارسی می باشد، به ترتیب خود دارای دو قسمت است: قسمت اول مثلثها و تمثیلهائی که از کتاب یاد شده (شاهد صادق) گرفته شده است. قسمت دوم شامل مثلثها و تمثیلهائی است که بوسیله ت. روبک و دکتر کونتر جمع آوری شده است. فصل دوم کتاب شامل مثلثها و تمثیلهائی به زبان هندوستانی می باشد. ویلسون در مقدمه خود خاطر نشان می سازد که مثلثهای فارسی به طور کافی مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است.

این مجموعه یگانه اثر و درعین حال اثر کم و بیش کاملی است از مثلثها و تمثیلهای فارسی بزبان خارجی. کار مؤلفان کتاب در حقیقت عبارت بوده است از ترجمه، مثلثها و تمثیلهای فارسی به انگلیسی و مقایسه آنها با مثلثها و تمثیلهای انگلیسی. تفسیر مثلثها، مفهوم دقیق آنها را منعکس نمی کند و در بعضی موارد هم آنها را تحریف می نماید. مخصوصاً در آن قسمت از کتاب که مثلثها و تمثیلهای از مجموعه "شاهد صادق" گرفته شده است. در اینجا اغلب با ترجمه و تفسیرهای نادرستی برخورد می کنیم. زیرا حدود مشخصی برای مثلثها و اصطلاحات محلی و مقایسه ها معین نشده است. مثلاً "چشم ما روشن" (صفحه ۱۷ شماره ۱۱۵) مثل نیست، بلکه خود اصطلاح است. در کتاب این عبارت بجای مثل آورده شده است با ترجمه انگلیسی آن: "May my eyes be Enlightened"

(در ضمن ترجمه نیز کاملاً درست نیست). این اصطلاح در زبان فارسی نشان دهنده شادمانی و خوشحالی است و بجای تبریک بکار برده می شود. این اصطلاح همچنین ممکن است که با تمسخر و ریشخند نیز گفته شود و در چنین صورتی بیان کننده تعجب و یا نارضایتی در کاری و یا خبر غیر مترقبه و بدی می باشد. بطور یقین این اصطلاح بیان کننده خواب کم

و مختصر و گاهی هم چرت می باشد و در کتاب مورد بررسی ما این اصطلاح تحت اللفظی ترجمه شده The sleep of a hare و در پرانتز هم این کلمه "Negligence" قرار گرفته است^{۱۸}. مثال "کینه شتری" (از صفحه ۳۶ شماره ۲۶۷) مجاز است. گمان می رود که شتر بنا به خوی و طبیعت کینه جو و با عداوت است و ایرانیان نیز ضمن خاطر نشان ساختن کردار و رفتار کینه جو یا نه کسی، می گویند: "فلان کس کینه شتری دارد". مثالهای "حرص مور" (صفحه ۱۸ شماره ۱۲۸)، "حیله روباه" (صفحه ۱۹) و غیره نیز دارای چنین مقایسه هائی است و این مثالها هیچ گونه رابطهئی با مثل و یا تمثیل ندارد و فقط بدانها اصطلاح استعاره و یا مجازی توان گفت. در سال ۱۹۱۳ م. مجموعه "ضرب المثلثهای فارسی" به زبان روسی در روسیه چاپ و منتشر گردید^{۱۹}. این مثلثها بوسیله ایران شناس مشهورم. ع. غفاروف جمع آوری شده است و مقدمه، ترجمه، تشریح و تفسیر آنها متعلق به و. آ. گاردلفسکی می باشد. "ضرب المثلثهای فارسی" از نظر حجم، کتاب نسبتاً بزرگی است. مجموعه مزبور شامل پانصد مثل و تمثیل می باشد و مقدمه ای که و. آ. گاردلفسکی بر این کتاب نوشته، دارای ارزش بیشتری است. وی می نویسد:

"در ایران مثلثهای فراوان در میان مردم رواج دارد و توجه دقیق و بسیار بدانها می کنند، ولی آثار مردم را در بسیاری موارد بوج و بی معنی می دانند"^{۲۰}.

و. آ. گاردلفسکی مثلثهای فارسی را مانند آثار اصیل ملی مورد بررسی قرار داده و مسئله لزوم تفکیک و متمایز کردن مثلثها را از سخنان کتابی (کلمات قصار) پیش می کشد و مورد بحث قرار می دهد. او از تهیه کنندگان مجموعه انگلیسی، یعنی روبک و کونتر از این که:

"در مجموعه" خود، آثار ادبی، شعرها و تمثیلهائی گنجانیده‌اند نه از زبان زنده (زبان مردم)^{۲۱}، انتقاد می‌کند. وی به تاثیر متقابل ادبیات و فولکلور در یکدیگر اشاره نموده و نقش و تاثیر فولکلور را در توسعه و ترقی ادبیات بدیع، درست‌ارزیابی می‌کند. او می‌نویسد:

"در میان مثلثی که میرزا عبداللہ غفاروف جمع‌آوری کرده، اغلب شعرهایی از شاعران فارسی زبان نیز یافت می‌شود، بخصوص از "گلستان سعدی". ولی گفته می‌شود که سعدی سرمشوقها و نمونه‌هایی از حکمت‌مندی، که در میان مردم رواج داشته و در زندگی روزمره آنها متداول بوده، برگزیده و وارد شعرهای خود، که در آنها حکمت مردم به شکل ادبی ظاهر گشته، کرده است و این شعرها بار دیگر وارد زبان مردم گردیده و دوباره تبدیل به ادبیات توده مردم گشته و به گنجینه ادبیات مردم اضافه شده است^{۲۲}."

با این وصف مجموعه "ضرب‌المثل‌های فارسی" بدون نقص نیست. در این کتاب مثلها از سخنان کتابی، "کلمات قصار" جدا نشده و تفکیک نگردیده است. این شعر مولوی: "ذره‌ذره کاندترین ارض و سماست - جنس خود را همچو گاه و کهر باست" (صفحه ۱۰) که هیچ‌گونه ربطی با مثل ندارد، در مجموعه گنجانیده شده است^{۲۳}. در این شعر نظر و تجسم صوفیانه مولوی بیان شده است، که معتقد است "تمام دنیا یکی است و آن یکی خداست". برای مثل "کار نیکو کردن از پر کردن است" (صفحه ۱۱) لطیفه‌ای آورده شده که از متن مقاله انتقادی بلینسکی^{۲۴} درباره کتاب "لطیفه‌های تاریخی سلاطین ایران از دوران قدیم سلطنت در ایران تا عصر ما" می‌باشد که بوسیله "پلاتون - زوبوف" در سال ۱۸۳۸ م چاپ و منتشر شده است.

شقوق مختلف این داستان در آثار فردوسی و نظامی هم هست و مولف اصل آن را در کتاب خود نیاورده است. مقایسه شقوق داستانها نشان میدهد

نقی که در کتاب زوبوف چاپ شده کاملاً فولکلوری است و به شقی که نظامی سروده نزدیک است.

مؤلفان اشعاری که در مجموعه به عنوان ضرب‌المثل ذکر شده غالباً "معرفی نشده‌اند، چنانکه مثل "آری" با اتفاق جهان می‌توان گرفت" از شعر حافظ است. مثل "کس نکوبد که دوغ من ترش است" (صفحه ۳۰ شماره ۲۸۵) از شعر نظامی است که وارد فولکلور فارسی گردیده است و در زبان آذربایجانی نیز مشابه آن کاملاً به شکل فولکلوری وجود دارد:

(هیچ کس به دوغ خود ترش نمی‌گوید)

با وجود نقائص ذکر شده، این مجموعه توجه خاصی را به خود جلب می‌نماید و همانطور که قبلاً یادآوری شده است، بهترین وسیله بررسی مثلثی فارسی در آن زمان به زبان روسی بوده است.

در سال ۱۹۶۵ م. در شهر دوشنبه کتاب "مثلها و تمثیلهای تاجیکی و مشابه روسی آنها" به تالیف یا. ای. کالونتاروف منتشر گردید و اینطور که بنظر می‌رسد، کتاب مزبور ثمره کار سالیان دراز و کار بادقت و بی‌اشد. این کتاب دارای مقدمه‌ای وسیع بوده و مجهز به راهنمای الفبائی مثلها و تمثیلهای می‌باشد که به عنوان مشابه نمونه‌های تاجیکی آورده شده و همچنین مجهز به راهنمای شماره‌ای برای محل مورد استفاده است.

رجحان و مزیت اثر یا. ای. کالونتاروف نسبت به سایر مجموعه‌هایی که در اوقات اخیر در کشور ما منتشر شده عبارت از این است که در این کتاب علاوه بر ترجمه مثلها و تمثیلهای تاجیکی به زبان روسی و تعداد زیاد مثلثی فارسی مشابه، مثلها و تمثیلهای بصورت اصلی خود آورده شده‌اند.

مجموعه مزبور به روش جایگاهی و به عبارت دیگر گروهی تدوین شده است؛ بدین ترتیب که مثلثی تاجیکی بترتیب الفبائی آورده شده و در

گروههای جداگانه و تحت شماره معین تقسیم شده اند .

هرگروه دارای ردیف مترادفات مثلها و تمثیلهای آن گروه است . بدین ترتیب مثل اصلی کلید هرگروه کاملاً مثل هدایت کننده است که از اولین حرفهای الفبائی شروع می شود . مؤلف ، گویا ، سختی و مشکلات این تقسیم بندی را که خود انتخاب کرده ، کاملاً احساس کرده است . لذا آن مثلها و تمثیلهای تاجیکی را نیز که در گروه هم معنی آمده اند ، بترتیب الفبائی تنظیم کرده است .

برای هر یک از گروههای مثلها و تمثیلهای تاجیکی ترجمه روسی آنها آورده شده و سپس مثلها و تمثیلهای مشابه روسی ذکر شده است .

مثالهای تاجیکی به دو قسمت تقسیم شده اند : مثلها و تمثیلهای که در قسمت اول مجموعه آورده شده اند ، و کلمات قصار و حکمت ها که قسمت دوم را شامل می شوند .

بطوری که از مقدمه این مجموعه پیداست ، مؤلف آن مسئله " ... آشنا کردن خوانندگان تاجیکی با مثلهای روسی از نظر مفهوم مشابه مثلهای تاجیکی و همچنین آشنا کردن خوانندگان روسی با مثلهای تاجیکی مشابه مثلهای روسی " را در مقابل خود قرار داده است . وی کمی پائین تر مینویسد : " کتاب ((مثلها و تمثیلهای تاجیکی و مشابه روسی آنها)) برای محافل وسیع خوانندگان در نظر گرفته شده و همچنین می تواند مورد استفاده مترجمان قرار گیرد " .

مؤلف کتاب در مقدمه مجموعه خود بیشتر توجه خود را به ترجمه معطوف داشته ، نه تفکیک مطالب مثلها و تمثیلهای . نمونه ها بدون توضیح و تشریح آورده شده اند ، فقط مثلها و تمثیلهای مشابه روسی آنها ذکر شده ،

تازه در بسیاری موارد آنها نیز احتیاج به تفسیر و توضیح دارند .

صرف نظر از کار بسیار بزرگی که انجام گرفته است ، در این مجموعه اشتباهها و خطاهای بسیاری وجود دارد که متأسفانه بصورت ناگزیر در کتابهای پرکاری چون این مجموعه به چشم می خورد . ذیلاً به بررسی بعضی از آنها می پردازیم .

قسمت اول - مثلها و تمثیلهای مشابه روسی که از نظر معانی با مثلها و تمثیلهای تاجیکی مطابقت نمی نمایند . مثلاً برای تمثیل " ابرو می چینم گفتا ، چشماترو می کابد " اصطلاح روسی " خدمات خرس " (دوستی خاله خرسه " مترجم ") را آورده است . این نمونه که در تمثیل تاجیکی به عنوان اجرای عمل فتنه جویانه و یا نیت بد ، منتهی در زیر لافاه عمل خیر خواهانه ، تجسم و بیان شده است و از نظر معانی با نمونه روسی مطابقت ندارد . در نمونه روسی نیز خدمت به خاطر نیت خیر خواهانه است ، منتهی در نتیجه عدم پختگی و چالاکگی ضرر به بار می آورد . معادل نمونه روسی که آورده شده ، مثل تاجیکی - فارسی دیگری وجود دارد که مطابقت می نماید و بظاهر دارای شباهت بسیاری به تمثیل مذکور در مجموعه یا . ای . کالونتاروف است : " آمد زری ابروش بگیرد چشمش را کور کرد " (۲۵) مؤلف مجموعه مورد بررسی ما چه در این موارد و چه در موارد دیگر فقط شباهت دور مثلها و تمثیلهای تاجیکی و روسی را در نظر گرفته است .

قسمت دوم - تقسیم بندی نادرست و ترجمه های ناصحیح نمونه ها در نتیجه تعبیرات و تفسیرات نادرست مطالب مورد ترجمه ، مؤلف کتاب سعی داشته که در قسمت اول مثلها و تمثیلهای فولکلوری را جمع آوری و بگنجانند . وی اساساً به قصد و نیت خود رسیده است . مع الوصف در این قسمت نیز عدم تسلسل در جمع آوری مطالب به چشم می خورد . کسی که خصوصیات سبکی

مثلیها و تمثیلیها را می‌شناسد ، احتیاج به زحمت زیادی ندارد تا آنها را با کلمات قصار شاعرانه ، حکمت‌ها و با اصطلاحات تمیز دهد . در گروه شماره ۱۴۴ مجموعه 'مزبور ، نمونه " با شیرین زبانی و لطف خوشی ، توانی که فیل باموئی کشیدن " (۲۶) بعنوان مثل مورد بررسی قرار می‌گیرد . در اینجا باید گفت که نمونه مزبور از نظر قافیه و طرز جمله و حتی سبک نشان می‌دهد که نمونه‌ای از کلمات قصار شاعرانه است و در واقع متعلق به سعدی است .

ممکن است ترجمه‌های جداگانه در مجموعه 'کالونتاروف ، بیشتر باعث این سرزنش‌ها شده است . کاملاً معلوم است که ترجمه سخنان بزرگان و سخنان پندآمیز بسیار کوتاه و مختصر و کلمات قصار ، معانی ، تعمیم تجربه‌ها ، مطالعات انسانی که بوسیله مثلیها و تمثیلیها بیان می‌شوند ، احتیاج به چه کمال دقتی دارند .

بطور کلی ، مولف از عهده 'مسئله' کاملاً مشکل برآمده و خطاها و سهو و اشتباه‌های نامبرده مایه تاسف است که متأسفانه در این کتاب کم نیست .

۲

بکار بردن مثلیها و تمثیلیها در آثار شاعرانه مدتهاست سنت شده است . شاعران برجسته قرون وسطی و دورانهای بعدی ایران از آثار مردم (فولکلور) الهام می‌گرفته‌اند . آنها ، بخصوص در مورد نقش و محل بکار بستن مثلیها و تمثیلیها ، از نظر درک هنری واقعیت ، درست می‌اندیشیدند . ابن المقفع (۷۵۹ - ۷۲۴) یکی از ادیبان فارسی دوران اسلامی ایران که به عربی می‌نوشت ، چنین می‌گوید :

" اذا جعل الکلام مثلاً کان اوضح للمنطق و اوثق للسمع و اوسع للشعوب الحدیث . "

بطوری که معلوم است ، ابن مقفع و همچنین شاعران کلاسیک فارسی " مثل " را با معنی بسیط و همه‌جانبه آن می‌شناختند . در قرآن نیز به همین مفهوم چنین آمده است :

" الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی

ناصر خسرو شاعر برجسته قرن یازدهم ایران نارضایی اسمعیلیان را که در جستجوی گویا تعبیر مثل واضحی از قرآن بوده‌اند، چنین بیان می‌دارد:

"امثال قرآن گنج خدایست چه گوئی از حد ثنا قال گشوده شود امثال

بر علم مثل معتمدان آل رسولند

راحت ننماید سوی آن علم جز این آل

برتست مثل‌های قرآن تا نگزایش آسان نشود بر تونه امثال نه احوال"

شاعر خود اغلب و بسیار به مثل‌های قرآن رو آورده و یا در اساس شعرهای جداگانه خود بکار بسته است. نامبرده همچنین از مثلها و تمثیلهای فولکلوری نیز بسیار استفاده می‌کرده است. یکی از آثار اخیر مهدی محقق دانشمند ایرانی مربوط به تجزیه و تحلیل شعرهای ناصر خسرو است^{۲۷}. مؤلف در کتاب خود ضمناً مثلها و تمثیلهائی که ناصر خسرو در شعرهای خود بکار برده و آنها را ادبی کرده است، نشان می‌دهد. مثلاً شاعر تمثیل "آب به غربال پیمودن" را در شعر خود چنین آورده است:

"بنگر که کجا خواهدت این بازهمی برد

دیوانه مباش آب‌پیمای به غربال"

مثل "اسب تازه را یک تازیانه بس است" در شعر نظامی اینطور بکار رفته است:

"بس است اینکه گفتت کافزون نخواهد

چو تازی بود اسب یک تازیانه"

شایان توجه است که ناصر خسرو اغلب ضمن استفاده مثلها و تمثیلهای در شعرهای خود، منبع آنها را ذکر کرده و گهگاه نقل قول کننده آنها را نیز نام می‌برد:

"خانه خالی به که پراز شیر و گرگ

دانیال این کرد بر دانا پلنه"

در اینجا منظور حضرت دانیال پیغمبر است.

یا:

"کز بدیها خود به پیچد بد کنیش آن نوشتند در اوستا و زند

چند ناگهان به چاه اندر فتاد آن که او مردیگران راجاه کند"

منبع این مثل کتاب مقدس و بسیار معروف در میان ایرانیان یعنی اوستا (مربوط به حدود قرن هفتم قبل از میلاد) است. ناصر خسرو ضمن آوردن مثلها و تمثیلهای در شعرهای خود، اغلب به عامه فهم بودن و ساده بودن مثل استناد می‌کند.

"مکن چنانکه در این باب عامیان گویند

چو سر برهنه کند تا بجان بکوشد کل"

در این باب ضرب‌المثل چنین گوید: "کل که سر برهنه کرد تا جان دارد بکوشد". ناصر خسرو در بعضی موارد آن نواحی را که مثل در آنجا رواج دارد و بکار بسته می‌شود، نشان می‌دهد:

"چون تو بر نی بخورد بایدت این خود مثلست در خراسان"

رودکی پدر نظم فارسی که صد سال قبل از ناصر خسرو می‌زیست، از مثلها و تمثیلهای بنحو وسیعی در آثار شاعرانه خود استفاده می‌کرد. هرچند از میراث هنری وی تاکنون بیش از ۸۰۰ بیت بدست ما نرسیده، ولی از روی همین شعرها می‌توان مشاهده کرد که تا چه حد شاعر به آثار مردم (فولکلور)

دل بستگی و علاقه داشته است. در این شعرها حدود چهل مثل و تمثیل یافت شده است که بخصوص در حال حاضر میان ایرانیان و تاجیکان رواج دارد. طبیعی است که "تعداد شقوق و مقایسه‌ها ممکن است افزایش یابد" ۲۸ و آن در صورتی است که مثلها و تمثیلهای فارسی و تاجیکی بنحو دقیق‌تر جمع‌آوری و بررسی شوند.

مثلها و تمثیلهای در آثار سایر شاعران قرون وسطی ایران نیز به تعداد بسیار زیادی یافت می‌شود. لزومی ندارد تا تعیین کرد که بوجود آورندگان مثلها و تمثیلهای چه اشخاصی بوده‌اند، شاعر یا مردم، این امر بسیار مهم است که مثلها و تمثیلهای معروف در میان مردم، که بوضوح از طرف شاعر در آنها دخل و تصرف شده و بصورت شاعرانه درآمده و دوباره در میان مردم رواج پیدا کرده است، یعنی همانطور که معادل فولکلوری آنها رواج دارد.

سخنان پندآمیز شاعران که در میان مردم شهرت یافته و معروف شده‌اند، بیشتر مربوط می‌شود به بکار بستن آنها در زندگی روزمره مردم. چون در این زمینه یعنی در امر بکار بستن آن مثلها و تمثیلهای مشترک وجود دارد. مثلا در باب بر حذر بودن در دوستی با مردم نادان، مردم چنین گویند: "با نیک‌نشینی نیک شوی با دیک نشینی سیاه". تقریبا همین فکر در همان کلمات در شعر سنائی شاعر صوفی قرن یازدهم، تکرار شده است:

"با بدان کم نشین که درمانی
خو پذیر است نفس انسانی"
سعدی گوید:

"با بدان کم نشین که همسربد
گرچه پاکی ترا پلید کند"
مردم می‌گویند: "دستی که نمی‌توانی بپزی بپوس". این اندیشه

فرمانبرداری اغلب در شعرهای سعدی بیان می‌شود:

با بدان پیش‌هم نیکوئی کن
دهن سگ به لقمه دوخته به

ولی نمی‌توان این موضوع را مورد تأیید قرار داد که سعدی و دیگر شاعران فقط دعوت به فرمانبرداری می‌کرده‌اند. با این مفهوم چه در سخنان پندآمیز شاعران و چه در آثار مردم (فولکلور) بیانه‌های گاملا مستثنی‌کننده هم یافت می‌شود که یقینا هر یک از نمونه‌ها به وضعیت معین و مشخصی، مشروط می‌شوند. سعدی بیش از دیگران دعوت به حل مسالمت‌آمیز مناقشات زندگی را می‌نماید. برای او چون فردی انسان دوست خونریزی بیگانه‌است ضمنا در لحظه خاص و در موارد لازم تقاضای از بین بردن ستمکاری را می‌نماید تا جانشین ترحم نگردد:

"ترحم بر پلنگ تیز دندان
ستمکاری بود بر گوسفندان"

و چه حکیمانه گفته است! در این جمله بهیچوجه خشم و عداوت و یا غریزه انتقام وجود ندارد، بلکه تماما بر ایده‌های انسان‌دوستی، پند اخلاق عالی استوار است و این جهان بینی ظریف تمام اثر شاعر است. در جای دیگر باز هم همان طرز تفکر را برای مردم بیان می‌دارد:

"رحم آوردن بر بدان
ستم است بر نیکان"

این تمثیل فولکلوری که می‌گوید: "سفر جوهر مرد است" اساس بسیاری از سخنان پندآمیز سعدی را تشکیل می‌دهد. وی می‌نویسد:

"تا تو در خانه صید خواهی کرد
دست و پایت چو عنکبوت بود"
در جای دیگر می‌نویسد:

"بسیار سفر باید تا پخته شود خام"

برای زندگی آرام بسیار مهم است تا آدم بدانند در چه محیطی و در میان چه افرادی زندگی خواهد کرد. مثل فولکلوری می‌گوید: "همسایه

بهرس خانه را بخر " . ضمنا عین همین فکر و معنی در مثل عربی " الجارثرم الدار " و در مثل دیگر عربی که از نظر معانی نزدیک به آن است و می‌گوید :
" الرفیق ثم (قبل) الطریق " ، نیز بیان شده است . اوحدی شاعر دیگر زبان فارسی با استفاده از این روایت فولکلوری چنین نوشته است :

تا ندانی که کیست همسایه به عمارت تلف مکن مایه

همه سخنان پندآمیز شاعر نمی‌توانست مبدل به اصطلاحات ادبی شود . برای این کار سخنان پندآمیز باید دارای معنی و مفهوم لازمه باشد که بتوان عمومیت داد و بر روی سایر پدیده‌ها تقسیم‌بندی کرد و انتشار داد . از جهت دیگر ، افکار شاعر ، احتمال دارد ، مبدل به اصطلاحات ادبی شود و عمومیت پیدا کند و آن در شرایطی است که افکار شاعر با پدیده‌های زندگی ارتباط دارد و مربوط می‌شود .

ظاهرا می‌توان اینطور موضوع را تشریح کرد که مثلا ، تقریبا " ، همه شاعران معروف در آن روزگار افکار خود را به زندگی روستائی پیوند می‌داده‌اند . سعدی می‌نویسد :

" از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو "

سعدی اغلب این اندیشه را با استفاده از همان کلمات " گندم " ، " جو " و " کشت " تکرار می‌کند :

" مگوی آنچه طاقت نداری شنود که جو کشته گندم نخواهد درود "

در سخنان پندآمیز شاعر دیگر یعنی ظهیر قاریابی که می‌گوید :

" آنچه دی کاشته‌ای می‌کنی امروز درو

طمع خوشه گندم مکن از دانه جو "

همین طرز تفکر بیان شده است . حافظ گوید :

" ای نور چشم من بجز از کشته ندروی "

در این باب مثالهای فراوانی می‌توان ذکر کرد که شاعران از کلمات روزمره مردم در شعرهای خود استفاده کرده‌اند تا به سخنان پندآمیز خود ویژه خاصی بدهند .

در این باره باید پدیده کاملاً جالبی را خاطر نشان ساخت . سخنان پندآمیز و اصطلاحات ادبی شاعران مختلف فارسی زبان که در دورانهای مختلف و در نقاط مختلف زندگی می‌کرده‌اند ، نه تنها از نظر معانی ، بلکه از نظر واژه‌ها نیز با هم مطابقت دارند . مثلا سخن پندآمیز معروف که طی این بیت شعر بیان شده است :

" در نومیدی بسی امید است با بان شب سیه سپید است "

متعلق بدنظامی (شاعر قرن دوازدهم) بوده که در شهر گنجه آذربایجان می‌زیسته است . عین همین اندیشه را در شعر شاعره قرن هفدهم بنام زبونسا می‌بینیم که نامبرده در نقطه دوردستی در هندوستان زندگی می‌کرده است :

" نومید نباید شدن از گردش ایام

هر شب که آید ز بی آن سحری هست "

باز چنین اندیشه‌ای را ، منتهی بطرز دیگری ، مولوی شاعر قرن سیزدهم که در آسیای صغیر زندگی می‌کرده : " از بی هر کریه آخر خنده است " و سعدی شیرازی : " غم و شادی با هم است " و دیگر شاعران ، بیان داشته‌اند .

این موضوع عبارت از کمبود تفکر و اندیشه شاعرانه نیست ، بلکه برعکس قضایاست . آخر ، شاعران برجسته نظم کلاسیک قرون وسطی یکدیگر را تأیید می‌کرده‌اند . چنین پدیده‌ای را می‌توان اینطور تشریح کرد :

اولا مربوط می‌شود به رسم و سنت نظیره‌نویسی شاعرانه که از مراحل

اولیه توسعه و رشد شعر فارسی زبان وجود داشته و احتمال می‌رود که از تجربه شعر عربی گرفته شده باشد .

ثانیا ، فقدان وسایل عمومیت دادن آثار شاعرانه بنحو وسیع ، در اینجا ، دارای نقش کمی نبوده است . دستخط‌ها توسط خود شاعران و یا رونوشت برداران نوشته می‌شده و فقط عده معدودی از مردم به آن آثار دسترسی داشته‌اند و بیشتر در اختیار نجبا و بزرگ‌زادگان بوده است . فقط آثار شاعران بسیار سرشناس بوسیله قاریان ، نقالان و راویان که در شبهای طولانی زمستان قرائت می‌کردند و یا آنها را در روستاها در خانه کدخدایان و در شهرها در منازل " فرهنگ دوستان " بازگو و تعریف می‌کردند ، خواننده و مطالعه می‌شد . ولی این امر نیز نمی‌توانست کاملا باعث عمومیت دادن وسیع سخنان پندآمیز متفکران باشد . شاعران بسیاری لازم می‌دیدند که سخنان پندآمیز اسلاف برجسته خود را با کلمات خود بیان کنند و در شعرهای خود تکرار نمایند .

با این وصف و در همین مورد ، سخنان پندآمیز فقط معروف‌ترین شاعران تبدیل به اصطلاحات ادبی می‌شده است . از جمله آنها تعداد معدودی از نمایندگان نظم کلاسیک فارسی و تاجیکی می‌باشند . در اینجا می‌توان فقط از معروف‌ترین آنان چند نفری را نام برد که سخنان پندآمیز عالی بسیاری از آن شاعران بجای مانده که عمومیت داشته و وارد زندگی روزمره مردم شده است . در میان آنان سعدی است که دارای مقام اول می‌باشد . بیش از نیمی از آنچه که ما اصطلاحات ادبی ، سخنان پندآمیز ، کلمات قصار ، سخنان شاعرانه می‌نامیم و اینها نه تنها وارد زبان مردم شهرنشین و باسواد ، بلکه وارد زبان روستائیان دورافتاده و بی‌سواد نیز شده‌اند ، مربوط و از آن سعدی است . اگر بگوئیم که اکثر قریب به اتفاق ایرانیان و تاجیکان و حتی همسایگان

آنان هر یک چند سطر شعر پندآمیز حکیمانه از آن شاعر بزرگ را بلدند و از حفظ می‌خوانند و بهنگام صحبت چاشنی سخن خود می‌کنند و بر زیبایی کلام می‌افزایند ، گزاف نگفته‌ایم .

سخنان پندآمیز و حکمت‌های شاعران مشهور افکار و اندیشه‌های نزدیک و قابل فهمی را برای مردم ساده بیان داشته و از این رو بیشتر آنها وارد آثار مردم (فولکلور) شده و با آنها در آمیخته و جزو آثار همه قشرهای اجتماع شده است .

بسیاری از مثلها و تمثیلهای فارسی در نزد سایر ملت‌های آسیای میانه و آذربایجان دارای معادل خود است و در بعضی موارد کاملا با هم مطابقت می‌نمایند . احتمالا این موضوع مربوط به مناسبات فرهنگی و اقتصادی بین این ملت‌ها می‌شود که از زمان قدیم وجود داشته است . بدون شک در این مورد روابط ژنتیک ، بخصوص بین تاجیکان و ایرانیان ، دارای نقش بزرگی بوده است . حتی همسان بودن مثلها و تمثیلهای دو ملت را نمی‌توان نه به حساب تاثیر بخشی و نه به حساب اقتباس و گرفتن از یکدیگر دانست . در اینجا وجه اشتراک فرهنگ و تمدن زبان وجود دارد ^{۲۹} .

قسمت اعظم مثل‌های فارسی و تاجیکی ، به احتمال یقین ، در زمان بسیار قدیم بوجود آمده‌اند ، یعنی در زمانی که فرهنگ و تمدن یگانه ایرانی وجود داشته ، هنگامی که در سرزمین ایران زبان فرهنگی دری پس از اسلامی شدن آن جانشین زبان قبلی یعنی زبان فارسی میانه شد و مبدل به زبان عمومی و یگانه ، زبان ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیکی گردید . البته منطقی خواهد بود که بگوئیم زبان دری هم‌ردیف با زبان رسمی فارسی میانه وجود داشته ، منت‌های زبان عمومی و زبان محاوره‌ای مردم بوده است . این فرضیه با مشاهده مثلها و تمثیلهای همسان در زبانهای فارسی و تاجیکی قوت می‌گیرد .

علاوه بر این ، بنظر می‌رسد که مثلها و تمثیلهای در زبان تاجیکی قرابت بیشتری را نسبت به زبان دری حفظ کرده‌اند ، بخصوص در واژه‌ها که تقریباً همه آنها در زبان فارسی مطابق با قوانین زبان معاصر ، دگرگون شده و تغییر شکل یافته‌اند . مثلاً این تمثیل در زبان فارسی که می‌گوید : " از اینجا مانده از آنجا رانده " ، در زبان تاجیکی بصورت دیگری است که می‌گوید : " از این مانده از وای رانده " . در اینجا ضمیر " وای " (به معنی " او " ، " اینجا ") منسوخ‌تر از مترادف آن یعنی " آن " می‌باشد . همچنین در زبان تاجیکی لغت تکمیل‌کننده " جا " وجود ندارد . حقیقت اینکه شق فارسی نیز همانند شق زبان تاجیکی است . مثال دیگری می‌آوریم . تمثیل دیگری در زبان تاجیکی می‌گوید : " آبرا لای کن و ماهیش را دار " که کاملاً برای یکنفر فارس کنونی مفهوم نیست . این تمثیل در زبان فارسی کاملاً بطرز دیگری بیان می‌شود : " آب را گل‌آلود می‌کند تا ماهی بگیرد " . ولی بدون شک ، شق تاجیکی این تمثیل به زبان دری نزدیک‌تر است . این موضوع در ترکیب واژه‌های تمثیل بوضوح به چشم می‌خورد (" لای " به معنی " گل " در نزد فارسیها فقط بصورت محاوره حفظ شده و در زبان ادبی خیلی بندرت دیده می‌شود و یا اغلب با ترکیب " گل و لای " آورده می‌شود .

مثالها و نمونه‌های مشابه فراوانی می‌توان آورد که گواه نزدیکی بیشتر مثلها و تمثیلهای تاجیکی به زبان دری است تا به مثلها و تمثیلهای فارسی . بدون شک آنچه که اساس همسان بودن مثلها و تمثیلهای این دو زبان است همان زبان دری است

تقریباً همه مثلها و تمثیلهای فارسی در زبان تاجیکی دارای معادل خود است . گهگاه مثلها و تمثیلهای در این زبانها فقط از نظر معانی با هم مطابقت دارند ، ولی هر یک از آنها جای خود دارند و محدود می‌باشند .

رابطه مثلها و تمثیلهای همسان از نظر معانی در دو زبان خویشاوند (فارسی و تاجیکی) با خصوصیات محلی اغلب و بسیار مورد مطالعه قرار می‌گیرد . مثلاً یک نفر فارس می‌گوید : " زیره به کرمان بردن " (در زبان روسی می‌گویند : " به [شهر] تولا با ساور خود رفتن ") . در هر دو مورد مذکور معنی یکی است ، ولی اشیاء و محل جغرافیائی آنها فرق کرده است .

در زبان تاجیکی این مثل بگونه دیگری است : " لعل بدهد خشان بردن " . این مثل تاجیکی برای فارسیها نیز معروف و مفهوم است ، زیرا لعل بدخشان در سراسر ایران شهرت دارد . همچنین مروارید که در جنوب ایران و در بحر عمان صید می‌شود برای تاجیکان معروف است و به همین دلیل تمثیل فارسی " گوهر به عمان بردن " نیز در تاجیکستان انتشار یافته و برای آنان آشنا و مفهوم است .

در اینجا لازم است باز هم یکی دیگر از خصوصیات مثلها و تمثیلهای در زبان فارسی را قید و مذکور شد که از مثلها و تمثیلهای همسان تاجیکی فرق پیدا می‌کند . صحبت بر سر واژه‌هایی است که تاجیکان از همسایگان ترکی زبان و در مرحله اول از اوزبک‌ها ، گرفته‌اند . گهگاه یک مثل یا تمثیل در نزد فارسیها و تاجیکان فقط بر سر یک لغت فرق می‌کند . فارسیها می‌گویند : " بعد از عروسی نقاره " . تاجیکان بجای کلمه " عروسی " کلمه " ترکی " " توی " را از ترک زبانان گرفته‌اند و می‌گویند : " بعد از توی نقاره " . چنین اختلاف مشابه در همین مقیاس چون اختلاف آواشناسی در واژه‌های مشترک زبانهای فارسی و تاجیکی ، ویژگی ملی بحساب می‌آید .

مثالهای همسان و همانند در نزد ملت‌های مختلف‌الزبان مانند : فارسیها - آذربایجانیها ، فارسیها - ترکمن‌ها ، فارسیها - اوزبک‌ها ، فارسیها - عربها و غیره دارای جنبه دیگری است . در اینجا تأثیر و اقتباس البته در

چنان مواردی که این رابطه بوضوح بررسی و دنبال می‌شود ، دارای نقش اساسی بوده است . بدین ترتیب مقایسه مثلها و تمثیلهای فارسی با عربی بوضوح تاثیربخشی ، تاثیر متقابل و حتی برگردان مستقیم مثل از زبانی به زبان دیگر (بیشتر از عربی به فارسی) را آشکار می‌سازد . بعضی از این مثلها و تمثیلهای ، مثلاً ، بستگی به دین اسلام دارند . برای نمونه مثل عربی " ولله یحب الصابرين " مستقیماً از قرآن گرفته شده است و در زبان فارسی نیز برگردان مستقیم آن وجود دارد که می‌گویند : " خداوند صابرين را دوست دارد " . مثلها و تمثیلهای روزمره‌ئی وجود دارد که گویا مربوط به تصورات مردم است . مانند مثل عربی " یوم جدید رزق جدید " ، شق فارسی آن می‌گوید : " روز از نو روزی از نو " . در اینجا هر دو شقوق مثل فارسی و عربی منظور واحدی را تبلیغ و وعظ می‌نمایند و آن اطاعت و فرمانبرداری از سرنوشت است . لکن مثلها و تمثیلهای روزمره ، کاملاً همسان نیز در دوزبان مشاهده می‌شود . مثلاً مثل عربی " العزیز فی العجین لایضییع " با مثل فارسی که می‌گوید : " روغن در خمیر ضایع نشود " و مثل عربی " السکوت عن الاخفق " با مثل فارسی : " جواب احمقان خاموشی است " کاملاً مطابقت می‌نمایند . در این موارد تعیین اینکه کدام مثل اصلی است و کدام برگردان آن ، بسیار دشوار است .

در اینجا امکان اینکه مثلها و تمثیلهای بسیاری در دوره آشنائی اعراب با فرهنگ و تمدن ایران ، وارد زبان عربی شده است ، مستثنی نمی‌گردد . ممکن است چنین مواردی وجود داشته که شقوق اصلی این مثلها به فراموشی سپرده شده بوده است و بعداً فارسها آنها را از عربها گرفته‌اند . فقط در موارد استثنائی می‌توان حدس زد که شقوق فارسی مثلها برگردان زبان عربی هستند . مثلاً مثل فارسی " ذکر عیش نصف عیش است " برگردان کامل از

زبان عربی است که می‌گوید : " وصف العیش نصف العیش " . بنظر می‌رسد که بهمین میزان بعضی دیگر از مثلها و تمثیلهای فارسی نیز برگردانهای زبان عربی باشند . برای نمونه دو مثال ذکر می‌کنیم : " آزموده را آزمودن پیشیانی دارد " (فارسی) ، " من جرب المجرب حلت به الندامه " (عربی) ، " کاسب حبیب خداست " (فارسی) ، " الکاسب حبیب الله " (عربی) . فارسها اغلب در سخنان خود از شقوق اصلی مثلها و تمثیلهای عربی استفاده می‌کنند . مانند مثلهای : " الانتظار اشد من الموت " ، " کالمش فی رابعه النهار " . مثلها و تمثیلهای به زبان ترکی (یقیناً آذربایجانی) نیز مشاهده می‌شود که به عنوان مثال " شاه خدا بنده سنده کی سنده منده کی منده " را می‌توان نام برد .

ولی مثلها و تمثیلهای مزبور از نظر رقم تعداد ناچیزی را تشکیل می‌دهند و بیشتر در میان مردم با سواد و تحصیل کرده رواج دارند . بدیهی است ، همه آنها را نمی‌توان به حساب تاثیر بخشی واقتباس گذاشت . همانطور که قبلاً خاطر نشان شد ، مثلهایی که از نظر معانی کاملاً با هم یکسان هستند در میان ملت‌های مختلف بطور جداگانه و مستقل و تحت تاثیر تجربه همسان و اوضاع و احوال یکسان و در وضعیت مشابه و شرایط تاریخی و غیره ، بوجود آمده‌اند .

طبیعی است ، همانطور که روسها در مثل " با ساور خود به شهر تولا سفر کردن " به کسانی که دانسته و عامداً " اشیاء اضافی در سفر با خود بر می‌دارند ، تذکر می‌دهند ، فارسها در مثل " زیره به کرمان بردن " این فکر را بیان می‌کنند . این دو مثل در میان هر دو ملت در نتیجه تجربیات طولانی و وجه تشابه ، بوجود آمده است و البته نمی‌توان تاثیر بخشی واقتباس را در اینجا ذکر کرد .

تشابه معنی در چنین مواردی وابستگی ملی مثلها و تمثیلهای را نقی نمی نماید که در اینجا ویژگی ملی تعیین کننده آنهاست و این ویژگی در مرحله اول و مهمتر از همه شرایط زندگی و جغرافیائی و غیره و خصوصیات واژه‌ها و دستور زبان ، نظام استعاره‌ها و سایر وسایل تصویری و بدیع مثلها و تمثیلهای هر ملتی می باشد .

باز مثلثائی از ملت‌های مختلف را در اینجا بازگو می کنیم : " دل به دل خبر می دهد " (روسی) ، " دل به دل راه دارد " (فارسی) ، " القلب بهدی القلب " (عربی) .

موارد مطابقت مطلق مثلها و تمثیلهای در میان ملت‌های مختلف بسیار جالب و در عین حال عجیب است . برای نمونه مثل فارسی " جوجه را آخر پائیز شمرد " و مثل دیگر فارسی " دندان اسب پیشکشی را نبینند " با شقوق روسی آنها کاملا و بطور مطلق مطابقت دارند . بنظر می رسد که چنین مطابقت استثنائی باشد .

همچنین در میان هر ملت مثلها و تمثیلهائی رواج دارند که حاوی جزئیات زندگی مربوط به آداب و رسوم ، وقایع و حوادث تاریخی آن ملت است . طبیعی است ، چنین مثلها و تمثیلهای با وضوح بیشتری ویژگی ملی را معلوم می دارند و دارای مترادفات اغلب در میان ملت‌های دیگر نیستند . از این بابت چنین ذخائری در آثار فارسی نیز وجود دارد و شامل زمینه‌ها و نقطه نظرهای مختلف ، زندگی اجتماعی ، معیشت مردم و غیره می شود . مثلا برای یک نفر فارس در شرایط آفتاب سوزان جنوب ، آب منبع حیات است . احتیاج همیشگی به آب اساس بوجود آمدن یک سلسله مثلها و تمثیلهای بی شمار شده است . بعبارت دیگر تقریبا در هر مورد ، زندگی در مقابل او یک تشویش و اضطراب وجود داشته و آنهم آب بوده است که فراموش نمی کند و

یا در موارد فقر بر زبان می آورد و می گوید : " آب پارسال نان پیرارسال " ، " آب در جگر ندارد " و یا در موارد ثروت و خوشبختی می گوید : " آب زیر پوستش دویده " ، " آب در جوی داشتن " و در مورد کدورت و نارضایتی بین مردم مثل " آبشان از یک جوی (یا بیک جوی) نمی رود " و بر عکس در مورد دوستی و مراودات خوب و حسنه مثل " آب و گاوشان یکی است " را بکار می برند .

مثلا وقتی در نزدیک نفر فارس شکوه از زورگوئی و ستم می شود ، اوقطعا جواب می دهد : " آب از سرچشمه گل است " . وقتیکه مالک آب را بر روی مزارع برزگر می بندد ، او مثل " آب دست یزید افتاده " را بکار می برد . ضمنا این مثل در موقعی که مسئله‌ای مهم و حیاتی به دست افراد نابابی بیافتد ، بکار برده می شود . طبیعی است که چنین وضعی در نزد سایر ملت‌ها نیز ممکن است وجود داشته باشد ، ولی این مثل در چنین قالبی فقط می توانست در میان طرفداران دین اسلام و شیعه که فارسیها نیز از آنند ، به وجود آید . این مثل بر مبنی وضع تاریخی بوجود آمده و بدین شرح است : یکی از خلفا بنام یزید قبل از به هلاکت رسانیدن مخالف خود [امام] حسین نوه [حضرت] محمد آب را بر روی وی و خانواده‌اش بست . ولی مسئله عمده در بوجود آمدن این مثل در میان مردم این است که آب بر روی کسی بستن و با ایجاد تشنگی کسی را عذاب دادن ، بزرگترین گناه محسوب می شود .

مثل جالب " نه شیر شتر و نه دیدار غرب " به نحو وسیعی در میان مردم رواج دارد . این مثل بصورت کوتاه شده از قسمت آخر افسانه مربوط به مار و عرب است :

عربی در مزرعه خود کار می کرد و زنش هر روز شیر برای ناهاش می آورد .

روزی عرب در حالیکه در کوزه را باز گذاشته بود ، خوابش برد . در این موقع ماری به داخل کوزه خزید ، شیر را خورد و سکه طلائی در داخل کوزه بجای گذاشت . بهمین ترتیب چند روزی ادامه داشت تا اینکه روزی عرب مار را بچنگ آورد و با هم قرار گذاشتند که دوست باشند و با هم دوستی کنند ، یعنی عرب هر روز به مار شیر بدهد و مار هم هر روز یک سکه طلا به عرب بدهد . دوستی آنها بهمین ترتیب ادامه یافت تا روزی که عرب از سکه های مار آورده ثروتمند شد و تصمیم گرفت به مکه برود . قبل از عزیمت به سفر مکه پسرش را فراخواند و این وظیفه را به او محول کرد که هر روز به مار شیر بدهد و از او سکه طلا دریافت دارد . اما پسر عرب بنا به خوی خست و حرص و طمع تصمیم گرفت گنج مار را پیدا کند و بدان دست یابد ، وقتی که مار شیر را خورد و سکه را داد و رفت ، پسر عرب بطور مخفیانه بدنبال مار براه افتاد تا به سوراخ مار رسید و بلافاصله خود را بر روی مار انداخت تا او را بگیرد ، ولی موفق نشد و فقط توانست دم مار را بگیرد و مار هم برگشت و او را تا حد مرگ گزید . وقتیکه عرب از سفر مکه مراجعت کرد و دوباره دوستی خود را به مار پیشنهاد نمود ، مار در جواب گفت : " نه شیر شتر نه دیدار عرب " ۳۱ .

می توان حدس زد که این تمثیل مستقیماً مربوط به تسلط اعراب بر ایران در سال ۶۴۱ م . می شود . اما در حال حاضر این تمثیل در موقعی بکار برده می شود که یک نفر فارس می خواهد نفرت و تحقیر خود را نسبت به کمکهای غیر دوستان بیان دارد .

مثل " شاه خدا بنده سنده کی سنده مند کی منده " حاوی اشاره به وقایع تاریخی است . (محمد خدا بنده (۱۳۱۶ - ۱۳۰۴ م) یکی از پادشاهانی است که مذهب شیعه را پذیرفت)^{۳۲} فکر می شود و دلیل اینکه محمد خدا بنده

مذهب شیعه را پذیرفته منظور جلب ایرانیان بطرف خود بوده است ، زیرا تنفر و انزجار ایرانیان نسبت به استیلاگران مغول بیش از اعراب بوده است . اگر مثل مزبور را تجزیه و تحلیل کنیم ، بدین معنی می رسیم که می گویند : " سلطان خدا بنده ، هر چند لباس ما را به تن کردی ، ولی تو همانی که هستی " .

مثل " اینجا اردستان نیست که به شغال باج بدهند " حاوی مخالفت در مقابل مالیاتهای ظالمانه است و بر پایه افسانه های درباره شهر اردستان بوجود آمده است که در این افسانه گفته می شود : " شغاد " برادر رستم قهرمان افسانه های " شاهنامه " فردوسی " به اردستان حمله می برد و چون شهر کاملاً در محافظت بوده ، تسلیم نمی شود .

به تبعیت از اردستان شهرهای همجوار یعنی کاشان و نطنز هم دست به مقاومت در مقابل شغاد زدند ، اما اردستان نتوانست به مدت مدیدی به مقاومت خود ادامه دهد و ساکنان آن راضی شدند به شغاد باج بدهند . در این باره ساکنان شهرهای همسایه با خبر شدند و در مقابل اخاذی شغاد گفتند : " اینجا اردستان نیست که باج به شغاد بدهند " .

گویا بتدریج نام " شغاد " در خاطرها به فراموشی رفت و کلمه مصوت " شغال " جای آن را گرفت . عبارت و توضیح عامیانه و فولکلوری این مثل توسط روشنفکر معروف قرن نوزدهم آذربایجان یعنی زین العابدین شیروانی در کتاب " بوستان السیاهه " و در فصل مربوط به شهر اردستان آمده است . تمثیل " گویا سر اشپختر را آورده است " مربوط به دوران جنگ ایران و روسیه در سالهای ۱۸۱۲ - ۱۸۰۴ م . می شود و حالا عجله و اضطراب در کاری را نشان می دهد . علی اکبر دهخدا ضمن نقل و قول از آن در مجموعه خود ، می نویسد که در زمان جنگ بین ایران و روس شارلاتانی به فتحعلیشاه

قول داده بود سر "اشپختر" ۳۳ را برایش ببرد . پس از ماموریت چهل‌روزه ، گویا آن شخص شارلاطان وعده خود را انجام می‌دهد . بطوری که مشاهده می‌شود ، توضیح این تمثیل تا چه اندازه بی‌معنی است .

در مثلها و تمثیلهای فارسی همچنین تجسمات وقایع تاریخی نه‌چندان قدیمی و دورنیز مشاهده می‌شود .

مثلا در تمثیل " باش تا قائم مقام از باغ در آید " اشاره و کنایه از قتل قائم مقام صدراعظم آن زمان در باغ تهران در سال ۱۸۳۵م می‌باشد .

گروه بزرگ و عظیمی از مثلها ، تمثیلهای ، افسانه‌ها و روایات که وقایع تاریخی قدیمی در آنها تجسم یافته است ، بکار برده می‌شوند و قاعدتاً با وجه‌تسمیه خود ارتباطی ندارند .

مثل " بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد " مربوط به افسانه معروف فولکلوری درباره عشق فرهاد نسبت به شیرین زیبا و همسر پادشاه ایران خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ م) است . در شاهنامه فردوسی از فرهاد یاد شده است ، این افسانه در منظومه نظامی گنجوی بنام " خسرو و شیرین " تجسم یافته است . مؤلف این منظومه ، یقیناً ، به افسانه‌های محلی درباره شیرین دسترسی داشته است ۳۴ . افسانه مزبور در اثر نظامی بشرح زیر بیان شده است : خسرو وقتی درباره عشق فرهاد نسبت به شیرین اطلاع می‌یابد به او پیشنهاد می‌کند در میان کوه بیستون راه باز کند . فرهاد پیشنهاد او را می‌پذیرد و آن در صورتی است که خسرو از شیرین دست‌بکشد . خسرو ظاهراً موافقت می‌کند به این امید که فرهاد از عهده این کار بر نمی‌آید . ولی وقتی که به خسرو خبر دادند که عشق به فرهاد نیرو می‌بخشد و او کوه را خراب می‌کند و می‌تواند کوه را بکند و راه را باز کند ، خسرو شخصی را به نزد فرهاد روانه می‌دارد و به دروغ خبر می‌دهد که شیرین مرده

است . فرهاد نیز از غصه شیرین هلاک می‌شود . بدون شک مثل مزبور به این افسانه وابستگی دارد و احتمالاً ، مثلی است بسیار قدیمی تر از شقادیبی افسانه آن . آیا می‌توان حدس زد که مثل مزبور پس از وجود آمدن شقادیبی این افسانه شکل گرفته است ؟ احتمال این موضوع برای ما کم است ؛ اولاً این مثل دارای قافیه کاملاً فولکلوری است و در مثلهای اقتباس شده از ادبیات ، قافیه مؤلف آنها پیدا است . ثانیاً پیدایش فولکلوری این مثل در مفاد آن مشاهده می‌شود ؛ در این مثل از خسرو و شیرین یعنی قهرمانان اشرافی سخنی بعین نیامده ، بلکه سخن از فرهاد زحمتکش و عشق صادقانه او نسبت به شیرین است .

مثل " کار نیکو کردن از پر کردن است " دارای نشانه‌های مستقیم به تاریخ یا واقعه تاریخی نمی‌باشد ، ولی منابع بسیاری آنرا با داستان مربوط به یکی از سلاطین ساسانی معروف به بهرام گور (۴۲۸ - ۴۲۱ م) مربوط می‌سازد . این داستان در شاهنامه فردوسی " و همچنین در " خمسه " نظامی گنجوی ، نوائی ، امیر خسرو دهلوی و دیگران آمده است . این داستان از روی منظومه نظامی بشرح زیر است : روزی بهرام در شکارگاه خواست هنر و مهارت تیراندازی از چله کمان را به کنیزک خود پناه فتنه نشان بدهد ، سم غزال خفته‌ای را با تیر می‌خکوب می‌کند . فتنه تعجبی نکرد و در حالت خونسردی گفت که این در نتیجه کار مداوم است و چیز تعجب‌آوری نیست . بهرام پس از بی‌اعتنائی فتنه به سردار خود دستور قتل او را می‌دهد . سردار چون هدایای گرانبهائی از فتنه دریافت داشته بود از قتلش صرف‌نظر می‌کند و او را به ده خود می‌برد . فتنه در آنجا از سردار تقاضا کرد برای او برج مرتفعی بسازند . فتنه هر روز گوسالدهای را به کرده خود می‌گرفت و از برج بالا می‌رفت . گوساله رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد و همزمان با آن نیرو و

قدرت فتنه نیز روز بروز افزایش می‌یافت . موقعی که گوساله گاو بزرگی شد ، فتنه مانند گذشته گاو را نیز بر روی شانه‌هایش می‌گرفت و بالای برج می‌برد . روزی فتنه از سردار تقاضا کرد تا بهرام گور را به ده خود دعوت کند و به همراه او از برج بالا برود . پله‌های با شیب تند سلطان را خسته کرد و بهرام رو به سردار خود کرده ، پرسید : وقتیکه پیر شود چطور می‌تواند از این پله‌ها بالا رود . سردار گفت : دختری در نزد او است که گاوی را به گرده خود می‌گیرد و از این پله‌ها بالا می‌رود و به برج می‌رسد . در این موقع فتنه که صورتش را پوشانیده بود و در حالیکه گاو را به گرده خود داشت از پله‌ها بالا رفت ، بهرام تعجب کرد و گفت این در نتیجه کار مداوم است نه در نتیجه قدرت و توانستن . فتنه جواب داد : " حالا وقت آن رسیده است که سلطان تسویه حساب کند : گاو تجربه است ، اما غزال تجربه نیست ."^{۳۵} آنچه که در این باره وجود داشته داستان فولکلوری آن بوده است که از کتاب " لطیفه‌های تاریخی سلاطین ایران از دوران قدیم سلطنت در ایران تا عصر ما " تالیف عالی‌مقام یکاثرین پلاتون زوبوف ، می‌باشد . متأسفانه آشنائی با این اثر برای ما میسر نشد ، ولی و.گ. - بلینسکی لطیفه مزبور را از کتاب زوبوف نقل کرده و مفاد آن تقریباً " با روایت نظامی مطابقت دارد "^{۳۶} .

لکن خود مثل در کتاب زوبوف تحریف شده است و این بدان معنی است که شاهزاده زوبوف زبان فارسی را نمی‌دانسته است و اینکه به چه طریقی این داستان بدست او رسیده ، نامعلوم مانده است (آ.ی. برتکس این داستان را در " هجویات " پترونی که در سال قبل از ۶۸ م ، یعنی ۴۰۰ سال قبل‌تر از زمان بهرام گور نوشته شده ، پیدا کرده است) .

مثل " رخس باید تا تن رستم کشد " ، بنظر می‌رسد که به افسانه ملی درباره رستم و اسبش بنام رخس مربوط می‌شود و فردوسی از آن استفاده

کرده است . این مثل در حال حاضر موقعی بکار برده می‌شود که انسان بیش از قدرت و نیروی خود دست بکاری بزند .

باز تمثیل دیگری را نام می‌بریم که در آن از رستم یاد شده است : " مثل اینکه گرز رستم را شکسته " . گرز رستم مظهر قدرت او بوده است . مثل " تا ملک این است چنین روزگار - زین ده ویران دهمت صد هزار " برعلیه جباران است و قسمت آخر داستان این مثل مربوط به انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱ م) می‌باشد . انوشیروان در اوایل سلطنت خود بسیار ظالم و بی‌رحم بود . وزیر او زبان پرندگان را می‌دانست و روزی به هنگام گردش در باغ به اتفاق سلطان دو جغد را می‌بیند که بر روی ویرانه‌های قصر قدیمی نشسته‌اند^{۳۷} . وزیر به صحبت‌های آن دو جغد گوش می‌دهد و می‌فهمد که یکی از آن دو جغد دخترش را به پسر جغد دیگر داده و در مقابل چند خرابه به عنوان شیربها طلب می‌کند . جغد دوم در جواب می‌گوید : می‌تواند حتی بیشتر از این بدهد ، در صورتیکه همین سلطان به حکومتش ادامه دهد . وزیر صحبت‌های آن دو جغد را به اطلاع سلطان رسانید . سلطان پشیمان شد و دیگر از ظلم کردن دست برداشت^{۳۸} . روایت دیگری هم هست که مربوط به دوران سلطان محمد غزنوی (قرن یازدهم) می‌باشد و فاقد جنبه‌های فعال فولکلوری است . گفته می‌شود که مطالب فولکلوری آن در یک زمان شکل گرفته ، منتهی ، ممکن است برای زمان دیگری بکار بسته می‌شده است . آخر ، معلوم است که این مثل و داستان مربوط به آن ، در قرن بیستم دیگر مربوط به انوشیروان و محمد غزنوی نمی‌شود ، بلکه مربوط می‌شود به سلاطین قاجار که از نظر ظلم و ستم دست‌کمی از محمود غزنوی و دیگر حکام ظالم نداشته‌اند . در تمام مثلها و تمثیلهای فوق‌الذکر تاریخ ، عوامل تاریخی فقط زمینه‌ای برای انتقال تصویری فکر و اندیشه اصلی می‌باشند .

بیشتر این قبیل مثلها و تمثیلهای آنها، احتمال می‌رود، در میان مردم تحصیلکرده که با تاریخ بخوبی آشنائی داشته‌اند، بوجود آمده است و بعداً در میان قشرهای وسیع مردم انتشار و رواج یافته‌اند. در واقع مطالب زیر را بعنوان مطالب فولکلوری در مقابل خود قرار دادن و تجسم کردن، بسیار مشکل است که می‌گوید: "گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم می‌زد".

"گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند - جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی". در وحله اول اشاره رهایی ایران از فرمانروایی اعراب و سپس اشاره به افسانه معروف مبنی بر اینکه سلطان محمود غزنوی فردوسی را از خود رنجانید و برای شاهنامه بجای طلا نقره به او داد، در اینجا بیان شده است.

این روایت‌های تاریخی کمک می‌کنند تا معنی و اندیشه اصلی مثل و تمثیل را درک کرد، بخصوص اینکه حاوی اشارات و کنایه‌هایی مانند عبارت مثلی "یارگار" باشند. معلوم می‌شود که در این عبارت واقعه تاریخی نهفته و آن دوستی بین [حضرت] محمد بنیانگذار دین اسلام و اولین خلیفه بزرگ بعد از او یعنی ابوبکر، است. در سال ۶۲۱ م. وقتیکه [حضرت] محمد نتوانست مردم مکه را بطرف خود جلب کند، برای اینکه از دست آنان در امان باشد، مخفیانه شهر را ترک می‌کند و به مدت سه روز در غار مخفی می‌شود که ابوبکر هم با او بوده است. این مثل اشاره به دوستی بین آنها در روزهای بدبختی است.

مثلها و تمثیلهائی وجود دارند که مربوط به اعتقادات، غرائب و رسوم

و غیره می‌شود. مثلاً تمثیل "سیب مرا خورده‌ای ابریشم بده" از جمله آنهاست. این تمثیل را حالا در سرزنش کسی بکار می‌برند که کمک ناچیزی کرده و انتظار بی‌حد و حسابی را دارد. این تمثیل را به شیطنت و بازگوشی

دوران کودکی مربوط می‌دانند. بدین ترتیب: وقتیکه بچه‌ها در سیب کرم می‌یابند، آن را در میان انگشتان خود فشار می‌دهند و در نتیجه ماده لعاب مانند را می‌گیرند که کرم در انتهای آن آویزان است و می‌گویند: "سیب مرا خورده‌ای ابریشم بده".

تمثیل "در هفت آسمان یک ستاره ندارد" در موارد حد نهائی فقر بکار برده می‌شود و مربوط به اعتقادات مردم می‌شود که می‌گویند هر شخصی دارای ستاره اقبال در آسمان است.

تصور این امر که مثلاً چرا می‌گویند: "تا چوب به دهل نخورده مرده روی آب نیافتد"، بسیار مشکل است. معلوم می‌شود که این مثل به اعتقادات بسیار قدیمی مردم مربوط است. در زمان بسیار قدیم اگر جسد مفروق را در کنار ساحل رودخانه یا مرداب نمی‌یافتند، به دهل می‌کوبیدند. باین اعتقاد که جسد مفروق در نتیجه سر و صدا بر روی آب بیاید. حالا این تمثیل در این مورد اگر شخص عالیمقامی پس از آنکه پست خود را از دست داد و کمبود خود را احساس کرد، بکار برده می‌شود. ضمناً مردم هنوز هم به این امر اعتقاد دارند که جسد در نتیجه کوبیدن دهل بر روی آب می‌آید. این موضوع در شماره ۹۵۱۱ مورخ ۲ خردادماه ۱۳۳۵ ش. روزنامه اطلاعات بطرز زیبایی تشریح شده است.

اعتقادات بسیاری دیگر وجود ندارند، ولی مثلها و تمثیلهائی که مربوط به آنها می‌شوند، وجود دارند و بکار برده می‌شود و فقط خاطره‌های بسیار دوری را بیاد می‌آورند.

مثلاً تمثیل بسیار عامیانه‌ای وجود دارد که می‌گوید: "محض (برای) خالی نبودن عریضه". این تمثیل حالا بیشتر بعنوان شوخی و مزاح بکار برده می‌شود و آن موقعی است که می‌خواهند به کسی کمک کرده باشند و یا

می‌خواهند با کسی شوخی کنند . ولی این تمثیل از نظر وجه تسمیه به گذشته دور مربوط می‌شود . در آن موقع نامه یا عریضه‌ای که برای شخصی عالی‌مقام می‌فرستادند به همراه آن هدیه‌ای نیز ارسال می‌داشتند و می‌گفتند : "برای خالی نبودن عریضه " .

بدین ترتیب مثلها و تمثیلهای گروه مورد بحث ما چه از نظر مفاد و چه از نظر محتویات ، مثلها و تمثیلهای بخصوص ملی می‌باشند و چنین مثلی را بندرت می‌توان حتی در میان سایر ایرانیان مانند تاجیکان و کردها پیدا کرد و اگر پیدا شود تشابه آن از نظر وضعیت و واقعیت فرق دارد .

۳

مثلها و تمثیلهای بعنوان نتیجه مطالعات عملی ، تعمیم اوضاع و احوال زندگی و برخوردهای مختلف ، قاعدتا " تمام جنبه‌ها و زمینه‌های زندگی را در بر می‌گیرد . ما این امکان را نداریم تا به تفصیل و مطالب و مندرجات و محتویات اجتماعی گنجینه عظیم فولکلور فارسی را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم . در اینجا ، ضمن عطف توجه به مهمترین عناصر مثلها و تمثیلهای یعنی واقعیت‌ها و اوضاع و احوال و وابستگی آنها نسبت به مشخصات ملی ، فقط به بعضی زمینه‌های مهم مثلها و تمثیلهای اکتفا می‌کنیم .

خانواده

می‌توان حدس زد که مثلها و تمثیلهای فارسی با اوضاع و احوال نظام خانوادگی از زمانهای بسیار دور و قدیم محفوظ مانده‌اند ، یعنی از زمانی که خانواده تحت سرپرستی یک نفر بعنوان رئیس خانواده ، شکل گرفته‌است . مثلها و تمثیلهای فارسی چنین شخصی را در راس خانواده ، پدر معرفی کرده

است: " پدر خدای کوچک است " . پدر در میان اعضاء خانواده دارای مقام بزرگی است ، نبودن او باعث غم و اندوه در خانواده می شود . مثل دیگری در این زمینه می گوید: " الهی خانه بی صاحبخانه نباشد " . مثلها و تمثیلهای فارسی مناسبات اعضاء خانواده نسبت به مادر را نیز بیان داشته اند، منتهی در این موارد فقط عشق محبت آمیز و غمخواری او نسبت به فرزندان تجسم یافته است: " مادر را دل سوزد دایه را دامن " . ضمن تاکید اینکه مادر نزدیکترین فرد خانواده نسبت به فرزندان است ، یقیناً " بیشتر به آنان دلسوزی دارد و در فکر آنان است . مثل دیگری می گوید: " الهی طفل بی مادر نباشد " . این اندیشه بابیان بیشتر و وسیع تری در این مثل آمده است: " مادر مرده را شیون میاموز " . در اینجا غم و اندوه بزرگ فرزندی مجسم شده که مادرش را از دست داده است . مثل " پدر و مادر عاشق بی عارند " فداکاری پدر و مادر و عشق بی حد و حصر والدین نسبت به فرزندان را می رساند .

حاکمیت والدین در مثلها و تمثیلهای استوار و پایدار است و حتی اشاره و کنایه ای هم در آنها نیست که حاکی از دست درازی و تجاوز به این حاکمیت و یا مذمت و سرزنش نسبت به آن باشد . بلکه برعکس کسی که برخلاف اراده والدین رفتار کند دچار " عاق والدین " می شود . مثل دیگری کاملاً تاکید می کند که این نوع افراد به کیفر می رسند: " به غضب الهی گرفتار میشود " . درباره شخصی که با اعمال زشت و ناروای خود مورد تنفر مردم است ، می گویند: " پستان مادرش را گاز گرفته است " .

در مثلها و تمثیلهای همچنین یکپارچگی و اتحاد میان مردان خانواده بیان شده است . کدورت های کوچک خانوادگی نمی تواند ضرری به آرد و بهمین دلیل می گویند: " برادر گوشت برادر را می خورد استخوانش را

نمی اندازد " . معنی این مثل اینست که افراد خانواده اگر با هم اختلافی داشته باشند در موقع لزوم باتفاق هم به دفاع از خانواده بپا می خیزند . زن خانواده در بعضی از مثلها و تمثیلهای فارسی کاملاً " در دنیای دیگری قرار دارد و در این دنیا چابکی و تردستی او تجسم می یابد که این مثل فارسی می گوید: " اگر هفت دختر داشته باشد در یک روز شوهر میدهد " ، و یا از نظر عقلانی کم ارزش می شود ، که می گویند: " زن ناقص العقل است " در تمام قشرهای اجتماع فارس زن را بنام صدا نمی کنند ، بلکه " ضعیفه " می نامند که منظور فقط ضعف جسمانی زن نیست بلکه ضعف فکر و عقلانی زن نیز مورد نظر است . مثلها و تمثیلهائی وجود دارند که حاکی از برحرفی و شل زبانی زنان است و مردان را از آنان برحذر می دارند: " رازت را به زن مگو " ، " اسب وزن و شمشیر وفادار کسی دید " . زن ، بطوری که بعضی مثلها و تمثیلهای فارسی او را معرفی می کنند ، از نظر سرشت و طبیعت خود ترسو است و مستعد است که در هر موردی نفسش بند بیاید .

تمثیل " مثل زن ترسو است " بعنوان مقایسه ثبات و پایداری وارد زبان مردم شده و مثل های " اشکدانش بند و بار ندارد " و " اشک زن در آستنیش است " ، بی ارادگی و بی ثباتی و فقدان خونسردی و تسلط بر خود را نشان می دهند . تمثیل دیگری می گوید " کار زن خانه داری است " . کار و زحمت زن در مثلها و تمثیلهای دیگر به میزان بالا مرتبای ارزشیابی میشود که یکی از آن مثلها می گوید: " خانه بی زن به گورستان می ماند " . مع – الوصف کار زن در مقایسه با وظایف مرد یعنی رئیس خانواده بسیار خرد و کاملاً کوچک است: " کار زن پنبه بزن " .

کاملاً طبیعی است که چنین مناسباتی نسبت به زن ، کوچک شمردن وضع او در اجتماع عکس العمل متقابلی را بوجود می آورد . همچنین مثلها و

تمثیلهائی وجود دارند که در آنها تلخی کامل دل زن مقصر بدون تقصیر که ملو از آنست، تجسم یافته است. مادر وقتی دخترش را به خانه شوهر می فرستد، این مثل را بکار می برد: "خانه شوهر هشت خمره زرداب است". او خود این "زرداب" را چشیده و از وظایف مادرانه می داند که دخترش را از این امر بر حذر دارد و او را دعوت به تحمل و بردباری در خانه شوهر کند. باز مثل دیگری هست که به زنان بی تجربه اندرز می دهد:

"همینکه شلوار مرد دو تا شد بفکر زن تازه می افتد". زن جوان باید کارهای خانه داری را بنحوی انجام دهد که شوهر احساس نکند در وضعی است که احتیاج به زن دوم دارد. معلوم است که چنین مثلی در خانواده بی چیز و اغلب تهیدست رواج دارد.

خلاصه جالب خواهد بود که درباره مناسبات نامادری با ناپسری و داماد با مادر زن که در مثلها و تمثیلهای فارسی تجسم یافته اند، گفته شود. یک نفر فارس هرچیز نامطبوع و نامرغوب را با مناسبات نامادری نسبت به نافرزندی مقایسه می کند و می گوید: "مثل مادر اندر". ولی مثل "مادر که نیست با زن پدر باید ساخت" به فرزند بیتیم فرمانبرداری و بردباری می آموزد. مثل "بچه سر راهی را برداشتم که فرزندم شود شوهرم شد" حالت دیگری را بیان می کند؛ یعنی وقتی که نامادری مهربان در مقابل زحمت جانفسای خود فقط ناسپاسی و نمکنشناسی می بیند. شوهر در مثلها، البته با کنایه، به معنی "ستمکار" بیان شده است.

داماد نیز ضمن گله و شکایت از مادر زن مثل "مادر زن خرم کرده تو بره بر سرم کرده" را بکار می برد. در اینجا مهربانی مادر زن بکلی نفی نشده است. تمثیل دیگری حاکی از مناسبات خوب و غمخواری مادر زن نسبت به دامادش می گوید: "مادر زنش دوستش دارد". این تمثیل به

هنگامی بکار برده می شود که سفره پهن است و افراد وارد می شوند.

کلیه نمونه های آورده شده (پدر، مادر، عروس، زن، شوهر، برادر و غیره) بر حسب اوضاع و احوال خود (خانواده و مناسبات متقابل بین افراد خانواده) فقط زمینه باریک زندگی را می رساند. در اینجا واقعیت ها کاملاً با اوضاع و احوال مطابقت می نمایند. ولی مثلها و تمثیلهائی نیز با واقعیت های مشابه وجود دارند که در معانی وسیع اجتماعی و زندگی بکار می روند. مثلاً مثل "ماما که دوتا شد سربچه کج می شود" یا "در خانه دو کدبانوست خاک تا زانوست". در این نمونه ها یک فکر و اندیشه وجود دارد و آن اینکه خانه داری را باید یک نفر انجام دهد، در غیر این صورت بی نظمی حتمی است.

از این نوع مثلها و تمثیلهای باز هم وجود دارند که در آنها گفته می شود که چه به ارشد خانواده و چه به ارشد اجتماع باید احترام گذاشت. مثلاً "در مثل" ریشش را در آسیاب سفید نکرده است" این اندیشه بیان می شود: او زندگی زیاد کرده، بسیاری در زندگی دیده و دارای تجربه بیشتری در زندگی است. با مثل "جوجه امسال به جوجه پارسال ججه یاد میدهد". به کوچکترها سرزنش می کنند و آن موقعی است که آنها می خواهند درس شجاعت به بزرگترها بدهند.

در چنین مواردی واقعیت ها کمتر با اوضاع و احوال مطابقت می نمایند و در اینجا دارای جنبه مفاهیم سمبولیک می باشند. در واقع "ریش سفید" مظهر پیری و تجربگی و "جوجه" مظهر جوانی و بی تجربگی است.

زندگی و اجتماع

در آن دسته از مثلها و تمثیلهای که مناسبات اجتماعی و زندگی تجسم یافته اند، مثلها و تمثیلهائی وجود دارند که رویه و رفتار انسان را در میان

اجتماع تعیین می‌نمایند . مثل " یکدست صدا ندارد " نیرو و قدرت جمع‌را نشان می‌دهد . در این جمع فقط انسان است که خود را قوی احساس میکند آخر تنهایی فقط سزاوار خداوند است که مثل دیگری آن را تأیید می‌نماید : " تنهایی لایق خداست " . مثل دیگری می‌گوید آدم ساده احتیاج بحمايت همسایگان خود دارد : " دست دست را می‌شوید هر دو دست روی را " . اجتماع بر دوستی بین افراد خود استوار است : " دولت‌همه ز اتفاق خیزد بی‌دولتی از نفاق خیزد " . تعداد بسیار زیادی مثل و تمثیل فارسی وجود دارد که مردم را دعوت به برادری و دوستی می‌نماید . دوستی جلوی هرگونه دسیسه دشمن را می‌گیرد : " دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست " ، " رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار " ، چون " دوستان وفادار بهتر از خویشند " ، " گر یار اهل است کار سهل است " ، " یار قدیم اسب زین کرده است " ؛ یعنی اینکه در هر لحظه‌ای انسان احتیاج به کمک دارد . مثل دیگری می‌گوید دوست نزدیک با هیچ‌کس و هیچ چیز قابل مقایسه نیست : " یار ما را و همه نعمت فردوس ترا " .

توصیه می‌شود در انتخاب دوستان باید محتاط بود ، زیرا " یا نیک - نشینی نیک شوی با دیگ نشینی سیاه " . فقط با مردم دانا باید دوستی کرد . دوستی با مردم نادان با دقت خاصی در مثل " دوستی خاله خرسه " تجسم یافته و بدین معنی است که فقط از نوع خدمات " خاله خرسه " عاید انسان می‌شود . " دوست آنست که بگریاند " یعنی حقیقت را در چشمها بگوید ، هر چند که تلخ باشد . " دوست آنست که گیرد دست دوست در پریشانحالی و درماندگی " ، زیرا " دوست روز حکومت بسیار است " .

بطوری که مشاهده می‌شود ، در مثلها و تمثیلهای فارسی توجه بسیاری نسبت به یکی از شرایط اساسی و اصلی رفاه اجتماعی یعنی دوستی می‌شود .

ولی چگونه باید آن را بدست آورد و مهم اینکه چطور در حفظ آن باید کوشید ؟ مثل دیگری می‌گوید : " دوستی میان دو تن پایدار ماند چنانکه بدگوی در میان نیاید " و اگر چنین افرادی پیدا شوند ، مثل دیگری توصیه می‌کند : " دوست نباید ز دوست در گله باشد " یا " یاری که تحمل نکند یار نباشد " . در قضاوت خود درباره دوست نباید عجله کرد ، زیرا " دوست را زود توان دشمن کرد " . مثلها و تمثیلهای خاطرنشان می‌سازند که بعنوان یکی از شرایط حفظ دوستی باید مناسبات دوستانه را بوضوح رعایت کرد : " دوستی دوستی جو بیار زرد آلو ببر " .

مثل دیگری بهمین معنی : " یاری یاری است حساب حساب " و مثل دیگر : " دوست مرا یاد کند ولو با برگ گلی (ولو با یک هل پوچ) " ، حاکی از اینست که باید نسبت به دوست توجه داشت . توجه ممکن است که علائق دوستی را مستحکم کند . در این دسته از مثلها واقعیت‌ها " دوست ، یار " و " دشمن " هستند .

بطوریکه شهرت دارد ، مهمان‌نوازی که یکی از نجیبانه‌ترین وجوانمردانه ترین خصایص انسان است در میان ملت‌های بسیاری جنبه مخصوص بخود و ذاتی دارد . ایرانیان نیز از نظر مهمان‌نوازی دست کمی از دیگران ندارند ، که معتقدند " مهمان حبیب خداست " و " مهمان روزی خودش را با خود می‌آورد " و این تصور در مقابلشان مجسم است که خداوند پادشاه مهمان - نوازی را می‌دهد : " روزی مهمان پیش از خودش می‌آید " .

ضمناً در زبان فارسی مثلها و تمثیلهای بسیاری وجود دارد که حاکی از مهمانی و مهمان‌ناخوانده‌است . مثلاً تمثیل " مهمان خنده‌رو باشد صاحبخانه گریان " ، احتمالاً ، اشاره به مشکلات مالی صاحبخانه در پذیرائی از مهمانان است . ولی مثل " مهمان که یکی شد صاحبخانه گاو میکشد " مستقیماً می‌گوید :

مهمانان نیز نباید فراموش کنند که برای صاحبخانه هم مشکلاتی وجود دارد. حتی مثلی وجود دارد که اندرز می دهد چگونه از دست مهمانان باید رهایی یافت: " مهمان نمی خواهی آب زیر پایش کن " ، طبیعی است که مهمان این را احساس می کند و دیگر به نزدت نمی آید . در مثل دیگر " مهمان مهمان را نمی تواند ببیند صاحبخانه هر دو را " مستقیماً دربارهٔ مناسبات مهمان صحبت می شود . علت چنین پدیدهٔ مشابهی ، احتمالاً ، باز درمخارج مالی مستتر است که نه همیشه درید قدرت صاحبخانه تهیدست است .

در اینجا بسیار اهمیت دارد که تاثیر بخشی مثلها و تمثیلهای از یک سری واقعیات را خاطر نشان سازیم ، منتهی در معانی مخالف هم که در اوضاع و احوال مشخص تعیین می گردند این طبیعی است ، آخر مثلها و تمثیلهای روابط انسان نسبت به واقعیات را بیان می دارند و عقائد و نظرات ، بطوری که معروف است ، اکثراً ذهنی است . در مثلها و تمثیلهای فقط آن چیزی تعمیم می یابد و عمومیت پیدا می کند که برای آن اوضاع و احوال مشخص خود ویژه و مختص بخود می باشد . مثلاً پیش آمده است که روابط خود را با آدمهای عظیم بیان داشته و در این باره مقایسه با عظیم ترین و قوی ترین حیوان بوجود آمده است که می گویند: " فیل زنده و مرده ندارد " . در مورد افراد معروف و برجسته نیز چنین گویند که سخنان آنان بعد از مرگشان نیز خاموش نمی شود . اوضاع و احوال دیگری پیش آمده است که باز هم روابط خود را با مردم از نظر جسمانی قوی و نیرومند ، ولی بی قید و بی علاقه بیان داشته و مقایسه با همان فیل بوجود می آید که هر چند از نظر قدرت بسیار عظیم است ، ولی برای صاحبش دمسازی کمی دارد و سازگار نیست . باز نمونه دیگری پیش آمده است که باز هم روابط خود را با مردم از نظر جسمانی قوی و نیرومند ، ولی بی قید و بی علاقه بیان داشته و مقایسه با همان فیل بوجود

می آید که هر چند از نظر قدرت بسیار عظیم است ، ولی برای صاحبش دم- سازی کمی دارد و سازگار نیست . باز نمونه دیگری ذکر می کنیم . مثل " کوزه نو آب خنک دارد " جنبه مثبت را تعریف می کند ، ولی مثل دیگری با همان واقعیت " کوزه " کیفیت خوب آشکار شده در مورد اول را نفی می نماید که می گوید: " کوزه نو دو روز آب خنک دارد " . در اینجا احتمالاً آن چیزی بیان و مجسم شده که واقعیت های جداگانه دارای خصوصیتی می باشند که از طریق اشخاص ممکن است روابط خود را می توان تایید یا نفی کرد . تناقضات اغلب در مثلها و تمثیلهای اجتماعی به چشم می خورد که افراد روابط خود را نسبت به اجتماع ، به مقررات اجتماعی ، معیارهای ایدئولوژی بیان می دارند . مانند مثلها و تمثیلهای که مربوط به نظام اجتماعی می شود . اگر با کسی غیر عادلانه رفتار می کنند و یا شخص بی گناهی را متهم می نمایند ، آنان که در اطراف هستند گوئی به عدالت ایمان و اطمینان دارند ، آن شخص را با این مثل دلداری می دهند: " سر بیگناه پای دار می رود سردار نمی رود " . چنین اطمینانی ، یقیناً در واقع امر عملی نمی شود و صحیح از آب در نمی آید که در تمثیل دیگری تجسم یافته است: " آنکه فرمان را بخواند کیست ؟ " . این تمثیل مربوط به داستان بزرگی است که معنی خود را روشن می دارد . این داستان در کتاب امیر قلی امینی چنین آمده است:

" روباهی زیرک روزی پاره کاغذی از نام خلیفه ساخت و به پیشانی خود زد . روباهان را جمع کرد و به آنها گفت بیایید به باغ مجاور رویم و انگور سیری بخوریم و در ضمن به نامه خلیفه اشاره نمود . روباهان شاد و خرم روبراه شدند و روباه حیلہگر از دنبال آنها براه افتاد . همینکه روباهان به باغ رسیدند صاحب باغ آنها را به چوب بست . روباه حیلہکار در این

موقع خود را به گوشه باغ رساند و سیر از انگورها بخورد . خارج از باغ روباهان راه حيله کار را گرفتند و خواستگار آن شدند که او فرمان خلیفه را به باغبان نشان بدهد و اجازه خوردن انگور را از او بگیرد . روباه در جواب گفت : " آنکه فرمان را بخواند کیست ؟ " .

باز به نحو شدیدتری قانون شکنی از طرف حکام در مثل " کاسه را کاشی شکست تاوانش راقمی میدهد " بیان شده است .

اعمال زور و تعدی دنیای خود به شکل تصدیق و اعتراف ، بدون تشریح رابطه مشخص آن ، وارد بعضی مثلها و تمثیلهای شده ، در صورتیکه استهزا آشکار و ناگهانی در بعضی از نمونهها را در نظر نگرفت . مثلاً مثل " زور که آمد حساب برخاست " این اندیشه را بیان می دارد که در مقابل زور قانون هم قدرت ندارد . زور در همه جا تخمیل می شود ، همانطور که مثل دیگری حاکی از " زور سر بالا گفتن " است ، زیرا " زور حق را پایمال می کند " . در مثل " زورت بیش است حرفت پیش است " به ضعیفان بیدار باشو تذکر می دهند که با افراد قوی و قدرتمند درگیر نشوند ، چون شکست برای آنها حتمی است .

بعضی مثلها و تمثیلهای اشخاصی را که بدون چون و چرا زور را تحمل می نمایند ، سرزنش می کنند : " زورش به مول نه نه اش نمی رسد می گوید آقا داداش " . اما تمثیل " زورش به خر نمی رسد به پالانش می چسبد " را موقعی بکار می برند که کسی در مقابل افراد قدرتمند تعلق می گوید و چاپلوسی میکند و ضعیفان را تحت فشار قرار می دهد . همچنین مثلها و تمثیلهایی نیز وجود دارند که حاکی از به سزای خود رسیدن زورگویان است : " ظالمی نیست که به ظلم ظالم دیگر گرفتار نشود " ، " ظالم پای دیوار خود را می کند " . حالب است که تمثیل " ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم می رود " بر اساس

اعتقادات مردم بوجود آمده است که می گویند کیفر ظالم حتمی است . از جمله مثلها و تمثیلهای اجتماعی و زندگی ، همچنین مثلها و تمثیلهایی می باشند که در جهت مخالفت با روحانیون اسلامی است . ولی قبلاً باید گفت که تعداد بسیار زیادی از مطالب فولکلوری ضد مذهبی و ضد روحانیون که در میان مردم رواج دارند ، جمع آوری نشده است . گردآورندگان این نوع مطالب فولکلوری کمتر تمایل به ثبت و ضبط آنها داشته و عدم امکان چاپ چنین مطالبی در مطبوعات نیز مانع از آشنائی کامل با چنین مثلها و تمثیلهای است . در فولکلور اغلب به چنان مطالبی برخورد می کنیم که در جهت مخالفت با روحانیون و بسیار بندرت در مخالفت با خداوند است . مردم در واقعیات زنده با ملایان و غیره درگیری دارند ، نواقص آنان را تذکر می دهند و در داستانها تعریف می کنند و در ترانهها و مثلهای خود بیان می دارند . این قسمت از آثار مردم را حتی ضد مذهبی نیز نمی توان نامید ، چون در آن نواقص و معایب افراد جداگانه اشاره شده ، نه خود عقاید مذهبی آنان . در تجسم و تصور مردم ملاها ، آخوندها ، شیخها و دیگر خدمتگزاران مذهب اسلام افرادی جاهل ، شکو ، بی کاره و دزدان خرده پا هستند . از جمله آن مطالب که مردم طی آن مشخصات چنین افرادی را بیان می دارند ، این مثل است : " بخور و بخواب کار من است خدا نگهدار من است . " صداقت و پاکی ملا و سایر خدمتگزاران مذهب مورد شک و تردید مردم است که در تمثیل " قسمت را باور کنم یا دم خروس را " بیان شده است . داستان مربوط به این تمثیل بشرح زیر است :

" همسایه ملانصرالدین روزی خر ملا را به امانت خواست تا باری را به آسیاب برد . ملا قسم یاد کرد که خر در خانه نیست . اتفاقاً در همین حین آواز خر از گوشه حیاط بگوش همسایه رسید که گفت قسمت را باور کنم

یا آواز خر را " (از یادداشتهای مولف که این داستان را از زبان ایرانیان
مقیم عشق آباد شنیده و ثبت کرده است) .

" شخصی از خانه‌ای خروسی دزدید . صاحب خانه دنبال او دوید تا
به او برسد و گفت عموجان خروس مرا کجا می‌بری و از این کار چه قصدی
داری ؟ آن شخص خروس را در زیر لباس خود پنهان ساخته بود ولی متوجه
نبود که دم او از زیر دامنش بیرون آمده و در مقابل چشم صاحب خروس
پدیدار است . بنا کرد به قسم یاد کردن که من خروست را نبرده‌ام و از وجود
خروس تو اطلاعی ندارم . و آن شخص اشاره به دم خروس کرد و گفت : برادر قسمت
را به ببینم یادم خروست را " . (داستان دوم چون شباهت نزدیکی به
تمثیل فوق دارد از مجموعه امیرقلی امینی نقل شده است " مترجم ") .

تمثیل " ملا خور شدن " موقعی بکار برده می‌شود که نامرغوبیت چیزی
و بخصوص مواد خوراکی را بگویند و در این مورد حرص و طمع ملا را در نظر
دارند که آن مواد خوراکی را بگویند و در این مورد حرص و طمع ملا را در
نظر دارند که اگر آن مواد خوراکی نامرغوب را مجانی در مقابلش قرار دهند ،
ابائی ندارد و برایش مسمئز کننده نیست .

مثلهای و تمثیلهای بسیاری که حاکی از فساد اخلاقی ملایان و سایر نمایندگان
مذهب است ، از لطیفه‌های مخصوص بخود سرچشمه گرفته‌اند و همراه با این
لطیفه‌ها باقی مانده‌اند و قاعدتا ، همراه با این لطیفه‌ها و تمثیلهای بکار برده
می‌شوند . مثلا تمثیلهای " از صد دینار دوش محروم است " ، " ریش
بلند علامت احمقی است " ، " اگر مردی بروسر دسته یانسه (سرپانه) را
بشکن " ، " سرگاو توی خمره گیر کرده " و لطیفه‌های مربوط به آنها جهالت
و بی‌سوادی روحانیون را مشخص می‌سازند . لطیفه مربوط به تمثیل " سرگاو توی

خمره گیر کرده " بشرح زیر است که هم در مجموعه " دهخدا و هم در مجموعه " امیرقلی امینی آمده است :

" گاو نری برای خوردن آب سرش را در خمره‌ای کرد . همینکه خواست
آنها بیرون آورد شاخهایش گیر افتاد . صاحب گاو خبردار شد و هرچند برای
بیرون آوردن سر او سعی کرد نتیجه‌ای نگرفت . ناچار به آخوند مراجعه کرد
آخوند پس از معاینه خمره گفت حیف است که خمره به این خوبی را بشکنیم
و بنابراین سرگاو را می‌بریم و از فروش آن گاو جوانتری می‌خریم . صاحب
گاو به همین دستور رفتار کرد ولی باز هم دید که سرگاو بیرون نیامد و
چاره‌ای غیر از آن ندید که خمره را بشکند و سرگاو را از دور آن بیرون بیاورد " .
لطیفه مربوط به تمثیل " ریش بلند علامت احمقی است " از مجموعه " امینی :

" شبی یکی از طلاب علوم دینی در ضمن مطالعه کتابی به این مثل
برخورد که " ریش بلندتر از یک قبضه علامت احمقی است " . پیش خود
گفت ریش را با عقل آدمی چه کار ؟ بعد فکر کرد که حالا بر فرض که ریش
بلند علامت حماقت نباشد اما چه مانعی دارد که ما ریش خود را کوتاه کنیم
و به قلمدان دست یازید تا قیچی آن را در آورد . اتفاقا نه در قلمدان و نه
در حوالی خود نیافت . پیش خود گفت چه حاجت به قیچی و دست زیر ریش
خود برد و یک قبضه آن را از زیر زنخدان در مشت گرفت و بقیه را به شعله
شمع نزدیک ساخت . آتش در موی در گرفت و گر کشیده بدست او رسید .
دستش سوخت و آن را عقب کشید و آتش به تمامی صورت او سرایت کرده و
پس از آنکه از رنج سوختگی راحت یافت همان کتاب را برداشت و همان صفحه
را یافته در حاشیه همان مطلب مرقوم فرمود : " احقر هم شخصا تجربه کردم
این مطلب کاملا صحیح است " .

ملا و سایر خدمتگذاران مذهب نه تنها جاهل و نادانند ، بلکه حریص و طماع نیز می باشند . در مثل‌های " شکم آخوند تغار خدا شکم سید پناه بر خدا " ، " شراب مفت را قاضی هم می خورد " اشاره و کنایه به این موضوع است . در مثل آخری باز خصلت فاسد دیگری از قاضی مسلمان خاطر نشان شده که نقش آن باید اجرای دقیق قوانین شریعت که مصرف مشروبات الکلی را حرام می داند ، باشد .

ملا ، قاعدتا " بحساب درآمدی که از مسلمانان جمع آوری می شود ، زندگی می کند . این نوع زیست طفیلی وار در مثل " آخر ملائی اول گدائی " بخوبی تجسم یافته است . در این مثل کلمه " ملائی " منظور طلائی است که پس از طی دوره دروس علوم دینی به مقام روحانی می رسند و حق دارند از منبع کار و زحمت دیگران زندگی کنند . وقتی که می گویند " ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل " آیا منظور از بیان این خصیصه نیست ؟ عین همین اندیشه در مثل دیگری بیان شده است : " ملا و فقیه و صوفی و دانشمند این جمله شدی آدم نشدی " .

مسلمانان به غیر از ملا و سایر خدمتگذاران مذهب در میان خود مسجد هم نگهداری می کنند که از منبع سهم بزرگ درآمد اسلامی است . اگر در نظر بگیریم که سهم معینی از درآمد زارع را نیز مالک می گیرد ، آنوقت این سهم خمس و ذکات و پرداخت سهمیه های دیگر مذهبی کاملا طاقت فرساست که دهقان تهیدست می گوید : " این مال من این مال منبر این هم مال نه نه قنبر " این حرفهای مالک یا مباشر آن به هنگام جمع آوری محصول است . نمی توان نارضایتی مردم را از " خانه خدا " که مسجد می نامند ، به وضوح مشاهده نکرد .

افسانه ها ، قصه ها و مثل‌های بسیاری درباره بی وجدانی ، رشوه خوارگی

روحانیون بوجود آمده است . یکی از لطیفه ها که مثل " خرمن از کرگی دم نداشت " از آن سرچشمه گرفته است ، بنحو وسیعی نه تنها در میان ایرانیان معروف است ، بلکه انعکاس آن حتی در خارج از مرزهای ایران نیز انتشار یافته است . مثل می گوید : " (انگار نه انگار که) خرما از کرگی (بیخ) دم نداشت " و لطیفه آن بشرح زیر است :

" اسبی افسار کننده و پا به فرار گذاشت . صاحب آن از دنبالش میدوید کسی از آنجا میگذشت و به قصد کمک به صاحب اسب سنگی برداشت و بجانب اسب انداخت که به چشم اسب آمد . اسب بایستاد ولی صاحب اسب گریبانش بگرفت تا وی را به داوری بنزد قاضی برد . بیچاره تن در داد و با اوروانه محضر قاضی شد لیکن در بین راه به خیال فرار افتاد و به خانهای که در آن نزدیکی بود و درش باز بود گریخته و پناه برد . زن حامله پشت در نشسته بود و از ترس جنینش را سقط نمود . شوهر زن حاضر شد و بیچاره را دستگیر ساخت . در این وقت صاحب اسب رسیده گریبانش را گرفت و به شوهر زن گفت تو هم بیا تا به دیوان قاضی برویم هر چه داوری کرد اطاعت کنیم . هر سه نفر بسوی خانه قاضی روانه شدند . قدری که پیش رفتند به بزرگری رسیدند که خر پیر و واماندهای داشت و در زیر بار به گل فرورفته بود . بزرگر دست به دامان آنها شده استعانت نمود . قبول کردند و دو نفر بار خر را و دیگری گوشش را گرفت و آن بیچاره هم از دمش گرفته زوری زد که برخیزد ولی از فرط بدبختی او دم خراز بیخ کنده شد . صاحب خربریش چسبیده گریه کنان گفت بیا و تاوانش را بده . بالاخره سه نفر مدعی با آن شخص به منزل قاضی رسیدند و داخل شدند . هر یک از آنها سرگذشت خود را نقل کرد و ادعای خود را پیش کشید . آن شخص دست در زیر عبا گرفته و همچون کیسه ای پر از پول به نظر می رسید نمود . قاضی با اشاره چشم ، خاطر او را

تسکین داد و به صاحب اسب گفت برو و چشم چپ اسب او را کور کن و به مدعی دوم گفت زنت را به خانه او بفرست تا مثل اول حامله اش کرده او را به تو باز گرداند . در این وقت صاحب الاغ رو به در محکمه کرد و راه افتاد تا برود . قاضی صدا کرد مومن کجا میروی ؟ بیا هر ادعائی داری بکن . گفت ایهاالقاضی بخدا من عرضی نداشتم . حالا می خواهم بروم شاهد بیاورم که خر من از کرگی دم نداشت . " (نقل از مجموعه " امیر قلی امینی و از یاد - داشتهای مولف در عشق آباد) .

پروفسور ن. ک. گودزی در این باره می نویسد: " حکایت هجوی مربوط به دادگاه " شمیاکین " که جریان محاکمه آن مسخره آمیز می باشد ، براساس سوزهای است که از شرق آمده و بر زمینه روسی منطبق با شخصیت رقیب واسیلی دوم ، دمیتری شمیاکین ، در میان ما شکل گرفته و بوجود آمده است " . (۲۹)
مردم اغلب به قوانین و عرف مذهب بی اعتنا هستند . در مقررات دین اسلام مراسم عقد کنان را ملا انجام می دهد ، ولی در مراسم ، بخصوص مخارج بسیاری وجود دارد که مانع از رسیدن دختر و پسر به یکدیگر است . مثل دیگری ضمن استهزاء این موضوع می گوید : " تو راضی من راضی گور پدر قاضی " .

یک نفر فارس در مثلها و تمثیلهای خود همچنین بسیاری از افراد مقدس را نیز یا بکار بستن آن مثلها تمسخر می نماید . مانند مثل :
" خدا ساخته اگر حضرت عباس بگذارد " .

در ایران اماکن مقدسه و اشیاء مقدسه مانند درخت و امامزاده فراوان وجود دارد که گویا زمانی فرد مقدسی از کنار آن عبور کرده ، سنگی در کنار جاده که بر روی آن برای استراحت نشسته ، جوی آبی که از آن آب نوشیده و غیره . روابط مردم با چنین " اماکن مقدسه " در یکی از مثلهای بیشتر که در این

باره وجود دارد ، چنین بیان شده است :

" این امامزاده ایست که خودمان در آورده ایم " . این مثل دارای لطیفه خود می باشد و در پاسخ سوگند به مقدسین است که بی اعتمادی به آنان را و یا به کسی که می خواهد با چنین سوگندی هم صحبت خود را فریب دهد ، نشان می دهد . لطیفه مربوط به این مثل بشرح زیر است :

" چند نفر حیلہگر سنگی را که روی آن اسم سید جلیل القدری را حک نموده بودند زیر خاک کرده و پس از چندی یکی از آنان در میان مردم از رویایی که دیده بود صحبت کرده و ضمناً " اشاره نمود که قبر آن سیدی که او در عالم رویا به زیارتش نائل آمده در بیرون شهر و کنار تهری است . جمعیت به محض شنیدن این خبر به آن سمت هجوم آورده به کندن زمین دست زدند و آن سنگ را از زیر خاک بیرون آوردند . سپس در آن مکان مقبره ای بر پا کرده و حیلہگر را متولی آن ساختند . او نیز رفقای دیگر را دور خود جمع نمود تا تمام عایدات امامزاده را صاحب شدند . اتفاقاً یکی از شیادان دست خیانت به کیسه امانت زد . موقعی که دیگران از قضیه آگاه شدند شوری بین رفقا افتاد ولی خائن برای اینکه بیگناهی خود را اثبات دهد هی یادی از امامزاده می کرد و قسم می خورد . بالاخره یکی از شیادان تاب نیاورده در حضور زائرین گفت به قسم چه باور " این امامزاده ایست که با هم ساخته ایم . " (نقل از مجموعه دهخدا و مجموعه " امیری قلی امینی و از یاد داشتهای مولف در عشق آباد) .

همچنین مثلهایی وجود دارند که ناباوری و بی اعتمادی حتی بخداوند در آنها بوضوح تجسم یافته است . مانند : " با توکل زانوی اشتر ببند " . این مثل شبیه مثلهای روسی است که در این باره می گویند : " به خداوند امیدوار باش و خطا کن " ، " خدا خداست ، خودت هم بد مباش " .

در این گروه از مثلها و تمثیلهای اغلب تناقض مشاهده می شود . آثار بسیار قدیمی ، که به نظر می رسد ، توسط روحانیون و شاعران مذهبی و عرفانی بوجود آمده باشند ، همچنین در میان مردم ریشه دوانیده است . مثلها و تمثیلهائی که اندیشه های مربوط به دنیای فانی و عدم واکنش در مقابل ظلم و ناگزیری قضا و قدر در آنها وجود دارد و بخصوص این اندیشه که مسلمان نباید درباره وضع زندگی خود و در باره یک لقمه نان که " در دست خداوند است " و " تنها اوست که حاکم بر سرتوشت همه می باشد " ، فکر کند ، مثلها و تمثیلهای اصلی گروه مزبور را تشکیل می دهند . مثلا مثلهای " خدا روزی داده است " ، " هر آنکس که دندان دهد نان دهد " ، " خدا کس بی کسان است " و مانند اینها ، بنحو وسیعی در میان مردم رواج دارند . ولی مثلهای " خدا سرما را بقدر بالا پوش میدهد " ، " خدا درد را بقدر طاقت میدهد " آنقدر با زندگی سخت مردم ساده تناقض دارند که حتی امیر قلی امینی گرد آورنده معروف مثلها و تمثیلهای در ایران که مطالب فولکلوری را بیغرضانه تفسیر می نماید ، می گوید : " ولی این دو مثل در بسیاری از موارد با موضوع معنای خود صدق نمی کند چرا که درد بیش از طاقت بیمار و سرما خیلی بیش از بالا پوش می باشد " .

چنین مثلها و تمثیلهای مشابه در میان مردم بسیار رواج دارند ، زیرا آنها اغلب مردم ساده را تسلی می دهند و این مردم در نیرو و قدرت خرافات و گمراهی خود به خداوند توانا و همچنین به نیروی معجزه آسای این مثلها و تمثیلهای ، ایمان دارند . در واقع هر وقت فرد زحمتکش ساده ای از اعمال زور حکام یا اربابان رنج و عذاب می کشد ، رفیقش او را با مثل " خدا کس بی کسان است " دلداری می دهد . اغلب بسیار وقتی که کسی عزیز را از دست بدهد و ماتمزده باشد ، با این مثل بخود دلجوئی می دهد : " خدا

داد و خدا هم گرفت " . دیگر درباره علت مرگ فکر نمی کنند چون معتقد است که زندگی و مرگ هم در اختیار خداست .

مثلها و تمثیلهای بخش " زندگی و اجتماع " که در بالا به آنها اشاره شد ، همچنین دارای حدود واقعیت های معینی می باشند که در بسیاری موارد برای محیط اسلامی ایران جنبه خاص و مخصوص بخود دارند . مانند : ملا ، آخوند ، قاضی ، امامزاده و غیره .

تا اندازه ای اوضاع و شرایط این مثلها و تمثیلهای مخصوصا محلی بوده و مثل " شراب مفت را قاضی هم می تواند بخورد " بعنوان نمونه ارائه می گردد هرچند که نمی توان تأیید کرد که چنین وضع مشابهی در میان سایر ملت های معتقد به دین اسلام وجود ندارد .

بخصوص برای ایران ، این کشور با سنت های نظام مطلق حکومتی در گذشته ، مثلها و تمثیلهائی که در آنها اعمال زور و ستم محکوم می شوند ، دارای ویژگی خاص خود می باشند . در اینجا بیشتر واقعیت ها : زور ، ظالم ، مظلوم ، بیگناه و همانند اینها می باشند ؛ یعنی واژه های عادی مردم ساده که تعدی و ستم حکام و اربابان را تحمل می نمایند . این گروه مثلها و تمثیلهای بخصوص دارای کنایه و استعاره می باشند . مثلا مثل : " دستش به خر نمی رسد پالانش را می زند " و غیره . الاغ تنها چهارپای کار کن دهقان تهیدست است و آن فرد بی چیز کار و زحمت طاقت فرسای خود را با مضموله سنگینی که بار الاغ می کنند مقایسه می نماید . در میان ایرانیان باز مثل های وجود دارد که الاغ به مثابه مقایسه است : " آنقدر بار کن که بکشد نه آنقدر که بکشد " ، " خر کوره پزیست از شنبه تا پنجشنبه گچ میکشد و روز جمعه هم از کوه سنگ می آورد " و غیره .

سرانجام بدون هیچ گزاف گوئی می توان اظهار داشت که مثلها و تمثیلهای

بطور اعم ، مثلها و تمثیلهای فارسی بطور اخص تمام جنبه‌ها و زمینه‌های زندگی انسان ، کلیه خطوط مشخصه سیرت و خصوصیات طرز زندگی و معیشت و خصلت آن را در بر می‌گیرند . به استناد این امر می‌توان باز هم یکسلسله مثلها و تمثیلهای گروه بندی کرد که شامل مثلها و تمثیلهای محتوی اندرزها سرزنشها ، تحسین‌های اخلاقی و عملی و تجربی و غیره می‌باشند .

انسان در هر پله‌ای از مرتبه اجتماع قرار گرفته باشد ، باید محبوب باشد که در این باره می‌گویند : " درخت هر چه بارش بیشتر می‌شود سرش پائین‌تر می‌آید " . باید در معاشرت با مردم مؤدب و با نزاکت باشد که اندیشه اصلی مثل زیر در این باره است : " آسیا باش درشت بستان نرم بازده (پس ده) " . باید تمام اندازه‌ها و بخصوص در معاشرت با مردم را بداند . یکی از مثلهای بیشمار که در این زمینه وجود دارند ، اندیشه فوق را بخوبی تجسم می‌نماید : " اندازه نگهدار اندازه نیکوست - هم لایق دشمن هم لایق دوست " . تجسم مردم درباره کینفر دیدن و به سزای خود رسیدن در مقابل انجام کار بد و زشت و ناپسند در بسیاری از مثلها و تمثیلهای راه پیدا کرده است . مثل " بد مکن که بد افتی - چاه مکن که خود افتی " بیان کننده این تذکر مردم است . اخلاق فتنه جویانه و نفاق افکنانه ، دو روئی و سایر خصلت‌های مشابه انسانی آشکار می‌شوند و محکوم می‌گردند .

" اگر فضول نباشد جهان گلستان است " ، " با گرگ دمبه میخورد یا چوپان گریه میکند " حاکی از دوروئی بعضی مردم است . درباره مردمی که برای رسیدن به هدف خود از متوسل شدن به هرگونه وسیله‌ای ابا ندارند ، چنین می‌گویند : " پوست سگ بروی کشیده " ، " حیایش را خورده آبرویش را قورت داده " .

مثلها و تمثیلهای فراوانی مصرانه توصیه می‌نمایند که نه تنها بادوستان

بلکه بطور کلی در میان جمع نیز باید خوش رفتار و با گذشت بود ، زیرا " با زبان نرم مار را از سوراخش در می‌آورد " . یک نفر فارس با بکار بردن مثل " زبان در دهان پاسبان سراسر است " توصیه می‌کند " دهان باید قفل و بست داشته باشد " ، در غیر این صورت " زبان سرخ سر سبز می‌دهد برباد " . وقتی کسی که نمی‌تواند جلوی خشم و غضب خود را بگیرد ، می‌گویند : " زبانش با سرش بازی می‌کند " . مثل " زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است " نیز یکی از این مثلهاست و درباره زخم زبان سخن می‌گوید ، چون " زخم تیر بر تن است زخم سخن بر جان " .

مثلها و تمثیلهائی وجود دارند که مصرانه توصیه می‌کنند در معاشرت با مردم و در اجتماع باید پاک و منزّه و درستکار بود : " آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است " . هر طور که با مردم رفتار کنید همان مناسبات برای شما هم خواهد بود . این دانش و خرد مربوط به زندگی در مثل دیگری بیان شده است : " بهر دست که دادی بهمان دست پس میگیری " . باید با مردم صدیق و صمیمی بود : " آدم با کسی که علی گفت عمر نمی‌گوید " . بهمان اندازه انسان باید در تصمیمات خود پا برجا و با ثبات باشد تا به او اطمینان کنند : " آدم نمی‌داند بکدام سازش برقصد " ، ولی چنین مثل بسیار دلخور کننده‌ای هم بکار می‌برند . " قول و بولش یکی است " . بی وجدانی ، دوروئی و نمک ناشناسی را نباید پیشه ساخت . دیر یا زود همه آنها آشکار می‌شوند و آنوقت آنان که مرتکب این معایب شده‌اند ، می‌گویند " از آتشی که افروختم سوختم " . این ردیف مثلها و تمثیلهای دارای شقوق بسیاری است که گواه بر روابط افراد نسبت به چنین معایب می‌باشند . مردم چاپلوس و متعلق را " بادمجان دور قاب چین " می‌نامند و هر وقت که صحبت از چاپلوسی و تعلق گوئی است مثل " بادمجان باد دارد بلی ندارد بلی " را

بکار می‌برند .

همچنین معایبی چون حساست ، خود پسندی ، افاده‌فروشی ، شهرت طلبی ، خود ستائی و غیره محکوم است . دربارهٔ مردمی که با ظاهر سازی می‌خواهند تهیدستی و کمبود احتیاجات خود را مستترکنند و همچنین دربارهٔ مردم خسیس می‌گویند : " آفتابه لکن هفت دست منام و نهار هیچ چیز " . تمثیل گویاتری هست که می‌گوید : " با سیلی روی خودش را سرخ دارد " . در مورد افراد شهرت طلب ، خودستا و همچنین خسیس می‌گویند : " اگر دو بز داشت یکیش را یدک می‌کشید " .

خست ، حرص و طمع و آز ، این خصائص انسانی ، تصور می‌رود که به میزان قابل ملاحظه‌ای در زمره خاص خود قرار دارند و در هر محیطی مشاهده می‌شوند و واکنش اجتماعی بزرگی را در بر می‌گیرند . به همین دلیل در محاوره و صحبت و همچنین در نوشته‌های ادبی ایرانیان می‌توان محکومیت و نفرت آنان را نسبت به دارندگان این معایب ، بصورت سخنان پندآمیز ، حکمتها و اغلب بصورت مثلها و تمثیلهای ، مشاهده نمود . در میان مردم ساده دربارهٔ آدم خسیس می‌گویند : " آب از دستش نمی‌چکد " یا " آب بهم گره می‌زند " " خر را با کولش می‌خورد مرده را با گورش " . در سرزنش آدم حریص و طماع می‌گویند : " " حریص همیشه محروم است " یا " طمع مرد را ذلیل میکند " مثلها و تمثیلهای نه تنها محکوم می‌کنند و سرزنش می‌زنند ؛ بلکه بدارندگان معایب تذکر و بیدار باش می‌دهند : " دیگ طمع دیر بجوش آید " .

دربارهٔ آدم تنبل که با تنبلی بیکاری خود را به بهانه‌های مختلف توجیه می‌نماید ، می‌گویند : " اگر سوزن خیاط گم نمی‌شد روزی یک قبا می‌دوخت " . اغلب ضمن مسخره کردن آدم تنبل این مثل را بکار می‌برند : " بخور بخواب کار من است خدا نگهدار من است " .

در دین باستانی ایرانیان یعنی در آئین زرتشت دروغ‌گوئی بزرگترین عیب انسان محسوب می‌شد . مثلها و تمثیلهای ، دروغ‌گو را دشمن " پروردگار " می‌دانند . کافی است یکبار خود را دروغ‌گو معرفی کنی ، آنوقت دیگر کسی به تو ایمان نخواهد داشت و حرفهایت را باور نخواهد کرد . از اینکه این موضوع چه عواقبی خواهد داشت در مثل " دروغ‌گو خانه‌اش آتش گرفت ، هیچکس باور نکرد " تجسم یافته است . مثلها و تمثیلهای ضمن مقایسه مهربانی و خشونت ، نیکی و بدی ، بهتر ترتیب کرده خصائص مثبت سیمای انسان را تشویق می‌نمایند و تأیید می‌کنند .

در اینجا فقط قسمت کوچکی از تعداد بیشمار مثلها و تمثیلهای را ذکر کرده‌ایم که معایب انسانی را محکوم می‌کنند و اعمالی که شایسته تاسی جستن و سرمشق گرفتن است و همانند آنها را ، خاطر نشان می‌سازند .

بطوری که قبلاً گفته شد ، قسمت اعظم مثلها و تمثیلهای مورد بررسی ما ، ممکن است ، دارای معادل این و یا آن در میان سایر ملتها نیز باشند ولی مهم آنست که هر ملتی آنها را قسمتی از فرهنگ خاص خود می‌داند و این موضوع در نتیجه نهائی امر ، قاطع و کاملاً عادلانه می‌باشد .

پایان

۱ - مجمع الامثال از محمد هبله‌رودی، تهران، سال ۱۳۴۴ ش.
۲ - اکنون علاوه بر " اداره فرهنگ عامه " در تهران و شعاب آن در مراکز استانها که سرگرم جمع‌آوری و تهیه و تنظیم مواد فرهنگ عوام است، در مرکز رادیو ایران و زیر نظر دانشمند ایرانی انجمن شیرازی ضمن پخش برنامه های خاص و برقراری ارتباط با تمام نقاط و روستاهای ایران، مشغول گرد - آوری مواد فرهنگ عوام (فولکلور) میباشند و بسیاری از هفتگی‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها بخش ویژه‌ای برای انتشار آثار فولکلوری اختصاص داده‌اند. علاوه بر این یکی از شعبات " کنگره‌های تحقیقات ایرانی " که همه ساله تشکیل میگردد، شعبه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه است که دست‌اندرکاران فولکلور ایران به بحث در پیرامون آن می‌پردازند. - مترجم

۳ - امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا، جلد ۴ - ۱، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۳۴.

۴ - مجموعه کامل آثار ن. آ. دابیرالیوف، مسکو، ۱۹۳۸ م، جلد اول، صفحه ۵۱۲.

۵ - این مرد برآستی ترکان را ماند یعنی نهایت ناتراشیده و بیرحم است. (دهخدا).
 $C, \text{ est un vrai } Turgue^5$

۶ - با مزدوران چون ترکان عمل کردن یعنی رفتاری درشت و خشن با آنها داشتن (دهخدا)
 $Traiter \text{ les ouvriers a' la } Turgue^6$

۷ - دوستان با یکدیگر چون ترکان معامله نکنند، یعنی زفتی و خشونت با دوستان سزاوار نیست (دهخدا).

$Les \text{ amis ne sont pas t } Turgue^7$

۸ - در این مورد مرحوم دکتر محمد معین در مقدمه " لغت‌نامه دهخدا " و به نقل از آن در مقدمه جلد اول چاپ دوم " امثال و حکم " نوشته‌است: اصولاً استاد علامه در باب مقدمه کتابهای خود احتیاطی عجیب مقرون

بوسواس داشت. در پاسخ نگارنده راجع به علت عدم تحریر مقدمه برای " امثال و حکم " اظهار داشت:

" در زبان فرانسوی هفده لغت پیدا کردم که در فرهنگهای عربی و فارسی همه آنها را " مثل " ترجمه کرده بودند و در فرهنگهای بزرگ فرانسوی تعریفهایی که برای آنها نوشته‌اند مقتع نیست و نمی‌توان با آن تعریفات آنها را از یکدیگر تمیز داد. ناگزیر توسط یکی از استادان دانشکده حقوق نامه‌ای به فرهنگستان فرانسه نوشتم و اختلاف دقیق مفهوم آن هفده لغت را خواستار شدم. پاسخی که رسید تکرار مطالبی بود که در لغت‌نامه‌های فرانسوی آمده بود و بهیچوجه مرا اقناع نکرد. از این رو از نوشتن مقدمه و تعریف مثل و حکمت و غیره خودداری کردم و کتاب را بدون مقدمه منتشر ساختم. " مترجم.

۹ - امثال منظوم، احمد اخگر، در دو جلد، سال ۱۳۱۹ - ۱۳۱۸.

۱۰ - امیر قلی امینی، داستانهای امثال، اصفهان، سال ۱۳۲۴ ش.

۱۱ - داستانهای امثال، امیر قلی امینی، صفحه ۳.

۱۲ - اما در متن کتاب " داستانهای امثال " بجز یک مثل که عنوان آن با الفبای آواشی نوشته شده است، دیده نمی‌شود. مترجم

۱۳ - داستانهای امثال، امیر قلی امینی، صفحه ۲.

۱۴ - امیر قلی امینی، فرهنگ عوام، تهران، بدون تاریخ انتشار.

۱۵ - سلیمان حییم، ضرب‌المثل‌های فارسی - انگلیسی، تهران، سال ۱۳۳۴ ش.

۱۶ - ضرب‌المثل‌های فارسی در افغانستان، تالیف دکتر محمدتقی مقتدری، تهران، سال ۱۳۳۸ ش.

۱۷ - T. Roebuck . A collection of proverbs and
proverbial phrases in the persian and
Hindustanee languages, calcutta, 1824.

۱۸ - (*Negligence*) در زبان انگلیسی بمعنی بی دقتی و غفلت است
و این درست به معنی اصطلاحی " خواب خرگوشی " است و مؤلف محترم در
این زمینه بی مورد خرده گرفته است . مترجم

۱۹ - ضرب المثل های فارسی ، م . ع . غفاروف ، و . آ . گاردلفسکی ، مسکو ،
۱۹۱۳ - م .

۲۰ - ضرب المثل های فارسی ، م . ع . غفاروف ، صفحه ۲ .

۲۱ - در همان صفحه .

۲۲ - در همان صفحه .

۲۳ - در " امثال و حکم " ده خدا این شعر به مفهوم " کورکورا را میجوید
و آب گودال را " آمده است مترجم

۲۴ - مجموعه کامل آثار ، و . گ . بلینسکی ، ۱۹۰۱ م . ، جلد ۳ ،
صفحه ۴۵۴ .

۲۵ - از جمله به فارسی می گویند : " آمد ابروش را درست کند ، چشمش را
کور کرد " . مترجم

۲۶ - از جمله به فارسی می گویند : " با زبان خوش می توان مار را از سوراخ
در آورد " مترجم

۲۷ - دکتر مهدی محقق ، تحلیل اشعار ناصر خسرو ، تهران ، سال ۱۳۴۴
ش .

۲۸ - ن . ا . عثمانف ، مثلها و تمثیلهای در آثار رودکی ، - مجموعه " رودکی
و زندگی او " ، استالین آباد ، سال ۱۹۵۸ ، صفحات ۱۸۴ - ۱۶۷ .

۲۹ - مطلب فوق ، طبیعی است که قوانین کلی تفکرات ، شرایط و اوضاع
یکسان و جز آن را که می توان از نظر اندیشه مثلها و تمثیلهای همسان ملت های
بسیاری از جهان را تشریح کرد ، مستثنی نمی کند .

۳۰ - از زمان قدیم شهر " تولا " در روسیه مرکز سماورسازی بوده و هم اکنون
نیز سماورهای ساخت این شهر شهرت دارد . مترجم ،

۳۱ - این حکایت از طرف مولف کتاب از روی گفته های آموزگار زبان فارسی
در مدرسه قبلی فارسی در عشق آباد ، در سال ۱۹۳۵ ، ثبت شده است .

۳۲ - آ . ی . کریمسکی ، تاریخ ایران ، ادبیات و تصوف درویشانه آن ، جلد
سوم ، مسکو ، سال ۱۹۱۲ - ۱۹۱۴ م . ، صفحه ۱۳ .

۳۳ - در این تمثیل گویا " اشپختر " از کلمه روسی " اینسپکتر " بد معنی
مفتش و بازرس گرفته شده است . مترجم

۳۴ - ی . ا . برتلس ، نوائی مسکو - لنینگراد ، سال ۱۹۴۸ م . ، صفحه ۱۸۲

۳۵ - در همان کتاب ، صفحه ۱۹۷ .

۳۶ - و . گ . بلینسکی ، مجموعه کامل آثار ، جلد سوم ، صفحه ۴۵۴ .

۳۷- جفدها معمولا در خرابه‌ها زندگی می‌کنند . در میان فارسها و همچنین آذربایجانیه‌ها این خرافات رواج دارد که اگر جغد بر روی بام و پادیوارخانه کسی بنشیند ، برای صاحب آن‌خانه بدبختی در پیش است .

۳۸- مثل و داستان فوق از مجموعه "ضرب‌المشای فارسی" اثرم . آ. غفاروف و و. گوردلفسکی ، نقل شده است .

۳۹- ن. ک. گودزی ، مجموعه "برگزیده" ادبیات قدیمی روسی ، مسکو ، سال ۱۹۴۷ م . صفحه ۳۹۹ .

از همین مترجم :

- قصه‌هایی از سرزمین هرات

- افسانه خورشید

- افسانه‌های گرجی

منتشر شد .

قیمت ۴۵۰ ریال